

مولود کعبه، قتنه‌ها (ثروت اندوزی خواص)

مولود کعبه ، شجاعت در غزوات

ثروت اندوزی تبعیض و بذل و بخشش به خواص (خوش سابقه ترین)

تحریک عمروعاص برای خونخواهی ، نقش و بصیرت عمّار،

ایجاد فتنه (معاویه عمروعاص طلحه زیر عایشه)،

فتنه در جمل، صفین و نهروان

ارائه الگوی حکومت، انقلاب دست نا اهلان،

مؤلف: محمود زارع پور

سرشناسه : زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

شمارگان: ۵۰۰۰ قیمت: ۵۵.۰۰۰ تومان نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۱

آدرس نویسنده : m5736z.blog.ir لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس کتاب های منتشر شده: zarepoorketab.blog.ir



صحافی و چاپ : انتشارات فراز اندیش

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

بعد از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) پوستین وارونه ای به تن اسلام شد و بازگشت تفکر جاهلیت و در حالی که سر مبارک آن حضرت در آغوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار داشت هم زمان داستان کودتای (شورای) سقیفه پیش آمد. آنچه که صحبتی از آن نشد این بود که، خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چه کسی را از طرف خداوند تعیین کرده است! هیچ کس نگفت ماجرای ۷۰ روز پیش در غدیر چه بود و چرا پیامبر دست حضرت علی (علیه السلام) را بلند کرد و فرمود: **من کنت مولاه فهذا علی مولاه.**

در سقیفه سنگ بنای دو مسأله مهم، سکولاریزم و دموکراسی گذاشته شد که بر اساس آن، امروزه می توانیم خود را محک بزنیم که سقیفه ای هستیم یا علوی. آن روز گفتند حکم دین از دنیا جدا است و امر حکومت به دست خود مردم است. امروزه هم برخی از روشنفکران ما و نیز برخی دولت مردانی که تحت تأثیر این روشن فکران قرار گرفته اند، همین حرف را تکرار می کنند. و می گویند: حساب دین از حساب دنیا جدا است و مردم خود باید حکومت را انتخاب کنند. آنان در این زمینه از فرمایش امام خمینی (قدس سره) که **میزان رأی ملت است** نیز سوء استفاده می کنند و می پندارند که حضرت امام (رحمه الله) این فرمایش را برای همه موارد فرموده اند حتی اگر مردم رأی بدهند که خدا نباشد! در حالی که این فرمایش امام (قدس سره) مربوط به موردی است که کسانی می خواستند پیش قدم شده و افرادی را به عنوان نمایندگان مجلس انتخاب کنند .

آری: دیروز روز امتحان الهی بود که گذشت و فردا امتحان دیگری است که پیش می آید و همه ما نیز روز محاسبه بزرگتری را در پیش رو داریم. آنهایی که در این چند سال مبارزه و جنگ به هر دلیلی از ادای این تکلیف بزرگ طفره رفتند و خودشان و جان و مال و فرزندانشان و دیگران را از آتش حادثه دور کرده اند، مطمئن باشند که از معامله با خدا طفره رفته اند و خسارت و زیان و ضرر بزرگی کرده اند که حسرت آن را در روز

واپسین و در محاسبه حق خواهند کشید. حساب این گونه افراد را از حساب مجاهدان در راه خدا جدا باید دانست و نگذاشت این مدعیان بی هنر امروز و قاعدین کوتاه نظر دیروز به صحنه ها برگردند. من در میان شما باشم و یا نباشم به همه شما وصیت و سفارش میکنم که نگذارید انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد. نگذارید پیشکسوتان شهادت و خون در پیچ و خم زندگی روزمره خود به فراموشی سپرده شوند.

(امام خمینی رضوان الله تعالی)

محرومیت بشر از فیض هدایت‌های تفسیری ائمه (علیه السلام)

افسوس که بدخواهان نگذاشتند علی (علیه السلام) در مخمصه سالها خانه نشینی و بایکوت و سانسور و ترور شخصیت، سوگوارانه عدالت را به بشریت هدیه دهد و بشریت در حسرت این فرصت بزرگ و طلایی بماند. دوران کوتاه حکومت آن بزرگوار نیز عمدتاً به جبران عقب ماندگی ها و ضعف های ۲۵ ساله، اصلاح بدعت ها و کجروی ها و جنگهای توانفرسا گذشت و علی (علیه السلام) را از تفسیر و تبیین کامل قرآن بازداشت. دوران امامت و حیات پرثمر فرزندان معصوم علی (علیه السلام) نیز سرنوشتی مشابه یافت.

خطر جریان‌های تکفیری برای اسلام و دنیا : جریان‌های تکفیری خطری بزرگ برای اسلام، مسلمانان و بشریت بودند و هستند. با فعالیت این گروه چهره اسلام در دنیا خدشه‌دار شده و آنها موجب می‌شوند که چهره‌ای خشن از دین اسلام به دنیا معرفی شود. اقدامات تکفیری‌ها جاذبه اسلام را به دافعه تبدیل کرد. تکفیری فقط گروهی که با ایثار سردار دلها قاسم سلیمانی و شهدای مدافعین حرم، از بین رفتند، نیست، بلکه تمام کسانی که در نظام پستی و مسئولیتی گرفتند و فقط به فکر جیب اطرافیان خود شدند و حقوق های نجومی گرفته و حیف و میل در بیت المال را در برنامه دارند و جوانان را از اسم اسلام و حکومت اسلامی و انقلاب و امام و رهبری با عملکرد خلاف خودشان بدبین و بیزار نمودند .

مؤلف : محمود زارع پور

ولادت علی علیه السلام در کعبه، افتخار الهی

۱۳ رجب ۱۰ سال قبل از بعثت داخل کعبه متولد شدند. حضرت علی (علیه السلام) نخستین فرزند خانواده هاشمی است که پدر و مادر او هر دو فرزند هاشم اند. پدرش ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم بن عبدمناف است و مادر او فاطمه دختر اسد فرزند هاشم بن عبدمناف می باشد. مادرش به هنگام درد زایمان راه مسجدالحرام را در پیش گرفت و خود را به دیوار کعبه نزدیک ساخت و چنین گفت: خداوندا! به تو و پیامبران و کتابهایی که از طرف تو نازل شده اند و نیز به سخن جدم ابراهیم سازنده این خانه ایمان راسخ دارم. پرودگارا! به پاس احترام کسی که این خانه را ساخت، و به حق کودکی که در رحم من است، تولد این کودک را بر من آسان فرما!

لحظه ای نگذشت که دیوار جنوب شرقی کعبه در برابر دیدگان عباس بن عبدالمطلب شکافته شد. فاطمه وارد کعبه شد، و دیوار به هم پیوست. فاطمه تا سه روز در شریفترین مکان گیتی مهمان خدا بود. و نوزاد خویش را سی ام عام الفیل به دنیا آورد. دختر اسد از همان شکاف دیوار که دوباره گشوده شده بود بیرون آمد.

ولادت علی علیه السلام عادی نبود بلکه با تحولات عجیب و معنوی توأم بوده است مادرش خدا پرست بوده و با دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) زندگی می کرد و پیوسته به درگاه خدا مناجات کرده و تقاضا می نمود که وضع این حمل را بر او آسان گرداند زیرا زمانی که به این کودک حامل بود، خود را مستغرق در نور الهی می دید و گویی از ملکوت اعلی به وی الهام شده بود که این مولود با سایر موالید فرق بسیار دارد.

وارد خانه خدا شدم و از میوه ها و نعمتهای بهشتی خوردم و وقتی خواستم خارج شوم هاتفی به من گفت: فاطمه! او را علی نام بگذار، چرا که او بلند مرتبه است و خداوند علی اعلی می گوید نام او را از نام خود مشتق ساختم. او را به آداب و اخلاق خودم تربیت کردم و از علوم پیچیده خود آگاهش نمودم او کسی است که بت ها را در خانه من می شکنند و بر بام خانه ام اذان می گوید و مرا به مجد و بزرگواری یاد می کند. و چنین افتخار منحصر به فردی که برای علی در اثر ولادت در اندرون کعبه حاصل شده بر احدی از عموم افراد بشر چه در گذشته و چه در آینده به دست نیامده است. و این سخن، حقیقتی است که اهل سنت نیز به آن اقرار و اعتراف دارد. چنانکه ابن صباغ مالکی در فصول المهمه گوید: پیش از آن حضرت احدی در خانه کعبه ولادت نیافت مگر خود او، و این فضیلتی است که خدای تعالی به علی علیه السلام اختصاص داده تا مردم، مرتبه بلند او را بشناسند و از او تجلیل و تکریم نمایند (فصول المهمه ص ۱۴)

در بعضی روایات آمده که فاطمه بنت اسد پس از وضع حمل (پیش از اینکه به وسیله ندای غیبی، نام او علی گذاشته شود) نام کودک را حیدر نهاد و هنگامی که او را قنطاق کرد و به دست شوهر خود داد، گفت «**خذه فانه حیدر**» و به همین جهت آن حضرت در غزوه خیبر به مرحب، پهلوان معروف یهود فرمود:

انا الذی سمتنی امی حیدرة / ضرغام اجام و لیث قسورة

مادرم نام مرا حیدر نهاد، شیر بیشه ام چنان شیری که زورمند و پنجه افکن باشد. و چون نام آن حضرت علی گذاشته شد، نام حیدر جزء سایر القاب بر او اطلاق گردید و از القاب مشهورش حیدر و اسدالله و مرتضی و امیرالمؤمنین و... بوده و کنیه آن جناب، ابوالحسن و ابوتراب است. ولادت علی علیه السلام در اندرون کعبه، مفاخر بنی هاشم را جلوه تازه‌ای بخشید و شعرای عرب و عجم در این مورد اشعار زیادی سروده اند این فضیلت علوی، افتخاری الهی است که احدی از آحاد آفرینش، به آن مفتخر نشده است

شکافتن دیوار کعبه چقدر مستند است؟ این رویداد با اندکی تفاوت در منابع بسیاری ذکر شده است و از شگفتی های این واقعه مهم تاریخی این است که فاطمه بنت اسد نه از در خانه بلکه با شکافته شدن دیوار آن وارد کعبه گردید تا این رویداد عجیب دلیل و برهانی روشن تر بر معجزه باشد و آیندگان نتوانند آن را پدیده ای تصادفی و اتفاقی قلمداد کنند و جالب این است که پس از گذشت قرن ها از آن رویداد مهم و تجدید ساختمان کعبه و تعمیر آن و پر کردن جای شکاف با نقره، هنوز هم اثر شکاف بر دیوار خانه، خود را نمایان می سازد .

ولادت امام علی(علیه السلام) در کتب اهل سنت

۱. حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله، معروف به حاکم نیشابوری، که همه بزرگان اهل سنت او را مورد اعتماد و استناد دانسته اند در کتاب بسیار معروفش، می گوید: روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه)، را در خانه کعبه به دنیا آورده است [مستدرک الصحیحین ج ۳، ص ۴۸۳]
۲. شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی، محدث متعصب اهل سنت، در کتاب ازاله الخفا: بی هرگز پیش از او یا بعد از او کسی در خانه کعبه زاده نشده است .
۳. شهاب الدین ابوالثنا، سید محمود آلوسی، صاحب تفسیر آلوسی، در شرح بر قصیده عینیه عبدالباقی افندی عمری

۴. نورالدین علی بن محمد بن صباح مکی، از دانشمندان معروف اهل سنت، مشهور به ابن صباح مالکی در کتاب «الفصول المهمّة» با سلسله سند از ابن مغزلی،

۵. محمد شریف خان شیروانی [مولود کعبه ص ۱]

۶. مولوی حافظ حکیم ظهیر احمد سهسوانی در کتاب ظهیر البشر [مولود کعبه ص ۲۱۸]

۷. علامه حسن بن امان الله مولوی عظیم آبادی هندی

۸. دکتر محمد شاه قادری، دانشمند و پزشک نامی سرزمین لاهور، در کتاب مصباح المقرین تصریح می کند که فاطمه در حال طواف کعبه بود که او را درد زایمان گرفت،

حکمت ولادت در کعبه : خداوند متعال علیم و حکیم است و فعلی از او صادر نمی شود مگر آن که حکمتی داشته باشد و حتی برگی از درختی نمی افتد، مگر آن که بر اساس مشیت حکیمانه او باشد. در خصوص خلقت آدم (علیه السلام) به عنوان خلیفة الله، پس از آن که اسماء را به آدم (علیه السلام) تعلیم داد و سپس آنها را به ملائکه عرضه کرد. به ملائکه فرمود حال به آدم سجده کنید، یعنی بدانید که انسان کامل، خلیفة الله، معدن علم الهی و قبله‌ی شما به سوی من است. کعبه، عکس یا نمودی از عرش الهی و طواف ملائکه به دور آن، در زمین است، قبله قرار گرفتن «آدم خلیفة الله» نیز نمودی در زمین و کعبه دارد.

نمی شود که خدا آدم را قبله‌ی عبادت ملائک قرار داده باشد و سپس سنگ را قبله‌ی عبادت آدم قرار دهد. پس، علی (علیه السلام) در کعبه به دنیا آمد تا همگان بدانند، خداوند علیم و حکیم از انسان عاقل که اشرف است، نخواسته تا سنگ را قبله خود قرار دهد! کعبه، زادگاه ولایت است و از این رو قبله مسلمانان قرار گرفته است. از این روست که در زیارت‌ها نیز می خوانیم که «کعبه به علی (علیه السلام) شرف یافت شَرَفَ بِهِ مَكَّةَ وَ مِنَّا، نه این که شرف اشرف مخلوقات پس از نبی اکرم به تولد در کعبه باشد.

دوران کودکی : حضرت علی (علیه السلام) تا سه سالگی نزد پدر و مادرش بسر برد و از آنجا که خداوند می خواست ایشان به کمالات بیشتری نائل آید ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی را از بدو تولد تحت تربیت غیر مستقیم خود قرار داد. تا آنکه، خشکسالی عجیبی در مکه واقع شد. ابوطالب عموی پیامبر، با چند فرزند با هزینه سنگین زندگی روبرو شد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با مشورت عموی خود عباس توافق کردند که هر یک از آنان فرزندی از ابوطالب را به نزد خود ببرند تا گشایشی در کار ابوطالب باشد. عباس، جعفر را و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، علی (علیه السلام) را به خانه خود بردند.

به این طریق حضرت علی (علیه السلام) بطور کامل در کنار پیامبر قرار گرفت. علی (علیه السلام) آنچنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) همراه بود، حتی هرگاه پیامبر از شهر خارج می شد و به کوه و بیابان می رفت او را نیز همراه خود می برد.

بعثت پیامبر (ص) و حضرت علی (علیه السلام) شکی نیست که سبقت در کارهای خیر نوعی امتیاز و فضیلت است. و خداوند در آیات بسیاری بندگانش را به انجام آنها، و سبقت گرفتن بر یکدیگر دعوت فرموده است. از فضایل حضرت علی (علیه السلام) است که او نخستین فرد ایمان آورنده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشند. ابن ابی الحدید در این باره می گوید: بدان که در میان اکابر و بزرگان و متکلمین گروه " معتزله " اختلافی نیست که علی بن ابیطالب نخستین فردی است که به اسلام ایمان آورده و پیامبر خدا را تایید کرده است.

حضرت علی (علیه السلام) نخستین یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی متوجه نماز و عبادت آن دو شده و کنجکاو میشود و سوال مینماید پیامبر توضیح میدهند و علی فرصت میخواهد تا با ابوطالب مشورت نماید و بعد از چند روزبه این نتیجه میرسد که خداوند برای آفرینش من با ابوطالب مشورت نکرد و اولین مردی بود که اسلام آورد. در این میان تنها حضرت علی (علیه السلام) مجری طرحهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دعوت الهی اش و تنها همراه و دلسوز آن حضرت در ضیافتی بود که وی برای آشناکردن خویشاوندانش با اسلام و دعوتشان به دین خدا ترتیب داد. در همین ضیافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حاضران سؤال کرد: چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟

فقط علی (علیه السلام) پاسخ داد: ای پیامبر خدا! من ترا در این راه یاری می کنم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از سه بار تکرار سؤال و شنیدن همان جواب فرمود: ای خویشاوندان و بستگان من، بدانید که علی (علیه السلام) برادر و وصی و خلیفه پس از من در میان شماست. از افتخارات دیگر حضرت علی (علیه السلام) این است که با شجاعت کامل برای خنثی کردن توطئه مشرکان مبنی بر قتل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بستر ایشان خوابید و زمینه هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آماده ساخت

آنقدر با پیامبر نزدیک بود که حدیث منزلت نازل شد: **انت منی بمنزله هارون من موسی** علی (علیه السلام) در شب هجرت در بستر محمد (علیه السلام) میخوابد و جان او را نجات میدهد، در جنگ بدر نزدیک به سی تن از مشرکان را به هلاکت میرساند،

در احد همه گریخته اند در کنار مولایش میماند، یک ضربه شمشیر وی در خندق که برعمروبن عبدود میزند از طرف پیامبر برتر از عبادت انس و جن دانسته است و بالاخره او در تمام جنگها پرچمدار سپاه اسلام است

نقش علی علیه السلام در هجرت: یکی از عللی که زمینه را برای هجرت پیغمبر بمدینه آماده کرده بود انتشار اسلام در آن شهر بود، سران قریش در خفا جمع شده و تشکیل کمیسیونی دادند و پس از شور و بحث زیاد نتیجه شورا و تصمیم انجمن بدین ترتیب اعلام شد که از هر قبیله یک نفر قهرمان شمشیر زن انتخاب شود و این عده بالاتفاق شبانه بخانه پیغمبر ص حمله نموده و او را در بسترش با شمشیرهای عریان بقتل رسانند و چون بنی هاشم به تنهایی قدرت مقابله با تمام قبایل عرب را نخواهند داشت در نتیجه خون پیغمبر ص لوث شده و بهدر خواهد رفت

این نقشه شیطانی یک تصمیم قطعی و خلل ناپذیری بود که در پنهانی برای از بین بردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) طرح و اتخاذ گردید ولی خداوند متعال همان خدائی که در غار حرا پرتوی از جمال خود را بوجود محمد (صلی الله علیه و آله) انداخته و او را در نور حیرت و عظمت مستغرق کرده بود باز دل روشن و حقیقت جوی پیغمبر را از این تصمیم قریش آگاه گردانید و اجازه داد که شبانه از مکه بسوی مدینه هجرت نماید (۳۰ انفال) **و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک**

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی را میشناخت و بمیزان ایمان و اخلاص او آگاه بود رو بسوی وی آورد و فرمود یا علی دستور الهی بر اینست که مکه را ترک گویم و بسوی مدینه هجرت کنم، اما این هجرت یک مسافرت عادی و معمولی نیست و بایستی محرمانه و سری باشد تا کفار قریش از آن آگاه نباشند زیرا تصمیم گرفته اند امشب مرا در بسترم بخون آغشته نمایند و برای اغفال آنها لازم است خانه و رختخواب من خالی نباشد تا آنها مرا تعقیب نکنند، فرمان الهی است که در بستر من بخوابی تا من به پنهانی مهاجرت کنم.

هنوز سخن پیغمبر ص تمام نشده بود که علی (علیه السلام) با جان و دل دعوت او را اجابت کرد و گفت: اطاعت میکنم یا رسول الله و در اجرای این امر بسیار خرسند و سپاسگزارم. پیغمبر فرمود یا علی کار بسیار خطرناکی بعهدده تو گذاشته شده است زیرا رجال قریش شبانه خانه من ریخته و رختخواب مرا زیر شمشیرهای برهنه خواهند گرفت در حالیکه تو میخواهی در آن بستر بخوابی!

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هر چه اعلام خطر نموده و اهمیت این امر خطر را در نظر علی (علیه السلام) مجسم میساخت خرسندی او بیشتر میگشت تا بالاخره گفت یا رسول الله مگر غیر از مرگ و کشته شدن چیز دیگری هم هست؟

چه سعادت بالتر از این که من بدستور الهی جان خود را در راه اشاعه دین تو فدای تو کرده باشم؟ علی (علیه السلام) هم که جوان ۲۳ ساله‌ای بود جامه مخصوص پیغمبر را که در موقع خواب به تن میکرد پوشید و در فراش آن حضرت دراز کشیده و منتظر وقوع حادثه پر خطری گردید. در سپیده دم که سکوت و خاموشی بر شهر مکه حکمفرما بود خواستند تصمیم شوم خود را بمرحله اجراء در آورند، بمحض ورود بداخل خانه، علی (علیه السلام) سر از بالین خود برداشت و بانگ زد کیستید و چه می‌خواهید؟ چون رجال قریش علی (علیه السلام) را دیدند از حیرت و وحشت سر تا پا خشک شدند و بالاخره سکوت را شکستند و گفتند محمد کجا است؟

یکی از مهاجمان گفت پشت و پناه محمد همین علی است و خوبست علی را بجای او در خونش غوطه‌ور سازیم! علی (علیه السلام) فرمود افسوس که پیغمبر ص بمن اجازه حمله نداده و الا برای این گستاخی شما که پا بحریم خانه آنجناب گذاشته‌اید شما را از دم شمشیر می‌گذرانیدم و بالاخره آنها را پراکنده ساخت و فرمود دور شوید که شماها قومی گمراهید و از سعادت و رستگاری بی نصیب خواهید ماند

بپاداش این فداکاری و جانفشانی آیه شریفه زیر بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل و بدینوسیله علی (علیه السلام) مورد تقدیر خداوند تعالی قرار گرفت **و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله** (بقره ۲۰۷) و از مردم کسی است که در پی خشنودی خدا جان خود را میفروشد) و بنا بنقل مفسرین و مورخین عامه و خاصه چنین کسی فقط علی (علیه السلام) بود (شواهد التنزیل ج ۱ ص ۹۶)

فداکاریهای علی (علیه السلام) در موضوع هجرت منحصر بخوابیدن او در بستر پیغمبر نبود بلکه در غیاب آنحضرت حل و فصل امور مسلمانان مکه و همچنین تأدیه اماناتی که مردم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سپرده بودند بدست علی (علیه السلام) انجام گردید. چند روز پس از ورود پیغمبر بمدینه (در قبا توقف فرمود که پس از رسیدن علی (علیه السلام) با هم وارد مدینه شوند) علی (علیه السلام) نیز مادر خود و دختر پیغمبر و دوزن دیگر و ضعفای مسلمین را برداشته و راه مدینه را در پیش گرفت و پس از ورود بمدینه رسول ص علی (علیه السلام) را که در اثر راه پیمائی پایش مجروح شده بود در آغوش کشیده

و از شوق دیدارش گریست. در مدینه نیز علی (علیه السلام) همواره ملازم پیغمبر اکرم ص بود و در سال یکم هجری که میان صحابه و مهاجرین و انصار پیمان اخوت بسته شد آنحضرت علی را نیز برادر خود خواند (فصول المهمه ص ۲۲)

همسری فاطمه : در سال دوم هجری نیز یگانه دختر خود فاطمه علیها السلام را بوی تزویج کرد و فرمود: **یا علی ان الله تبارک و تعالی امرنی ان ازوجک فاطمة و انی قد زوجتکها علی اربعمائه مثقال فضة، فقال علی قد رضیتها یا رسول الله و رضیت بذلک عن الله العظیم و رسوله الکریم ثم ان علیا خر ساجدا لله شکرا** (ینابیع المودة ص ۱۷۶) یا علی خداوند تبارک و تعالی بمن دستور داده است که فاطمه را بتو تزویج کنم و من او را بر چهار صد مثقال نقره بتو تزویج کردم، علی عرض کرد پسندیدم او را ای رسول خدا و بدان سبب از (لطف) خداوند عظیم و رسول گرامیش خرسند شدم سپس علی برای سپاسگزاری (از این موهبت) بدرگاه خدا بسجده افتاد. و در همین سال فرمان قتال با مشرکین از جانب خدا صادر شد و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مشغول جنگ با دشمنان و مخالفین خود گردید که عامل پیروزی در آنها وجود علی ع بود و از این پس فصل تازه‌ای در تاریخ زندگانی آنحضرت گشوده میشود

شجاعت و هیبت علی علیه السلام شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود. مورخین عموماً معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابوطالب او را با جوانان عرب به کشتی و امیداشت و آن حضرت با این که از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد. از زیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم می‌کردم. و این تنها زیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او به وحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمی‌کردند

رشادتها و جانفشانی‌های او در غزوات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در فراش آن حضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را به گوش علی ع برساند در یکی از نامه‌های خود

به آن حضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرمح به معاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است به زیادی آب!

خدمات نظامی علی علیه السلام

ألا انما الاسلام لو لا حسامه كعقطة عنز او قلامه حافر (ابن ابی الحدید) چون در طول چهارده سال دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله مواعظ و نصایح آنحضرت که متکی بمنطق و استدلال بود در هدایت قبایل گمراه و بت پرست عرب مؤثر واقع نشد لذا فرمان جهاد بصورت آیاتی چند نازل گردید و از سال دوم هجرت تا مدت ۹ سال که پیغمبر اکرم در قید حیات بود در حدود هشتاد جنگ و قتال با کفار و مشرکین و یهودیهای عربستان نموده که در بعضی از آنها خود آن حضرت شخصا حضور داشته و آنها را غزوات گویند

فداکاری و از خود گذشتگی علی ع در این جنگها بر احدی پوشیده نماند و در اثر ابراز رشادت و شجاعت بی نظیرش او را **ضیغم الغزوات و قتال العرب** مینامیدند و جز جنگ تبوک که بدستور پیغمبر در مدینه مانده بود در تمام جنگها شرکت کرده و پرچم فتح و پیروزی همیشه در دست او بوده . از غزوات مشهور و مهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکین و دشمنان اسلام نموده و علی ع نیز ابطال و قهرمانان عرب را در آن جنگها طعمه شمشیر خود ساخته است میتوان غزوه بدر واحد و غزوه بنی نضیر و غزوه احزاب و غزوه خیبر و فتح مکه و جنگ حنین و طائف را نام برد

غزوه بدر: اگر چه پیش از غزوه بدر جنگهای کوچکی (سریه) میان مسلمانان و مخالفین در گرفته بود ولی غزوه بدر اولین جنگی بود که مسلمان در آن جنگ آزمایش شدند و ترس مشرکین آنها را فرا گرفته بود و برای مقابله با آنان اکراه داشتند **كما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤمنین لکارهون** (انفال ۵)

همچنانکه پروردگارت ترا از خانهات بحق برای جنگ با مشرکین بیرون آورد و گروهی از مؤمنین از مقابله با کفار اکراه داشتند) زیرا تعداد مشرکین در حدود هزار نفر بوده و با ساز و برگ کامل و اسبان یدکی برای از بین بردن مسلمین بفرماندهی ابوسفیان حرکت کرده بودند در صورتیکه عده مسلمانان ۳۱۳ نفر بوده و اکثر آنها هم فاقد ساز و برگ بودند و بیش از هفتاد شتر و چند رأس اسب همراه نداشتند بالاخره در روز ۱۷ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری این دو گروه در محلی میان مکه و مدینه به نام بدر

(نام چاهی است) در برابر هم قرار گرفتند و خداوند مؤمنین را بوسیله فرشتگان یاری نمود **و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة** (آل عمران ۱۲۳)

خداوند شما را در بدر نصرت نمود در حالیکه زبون و ناتوان بودید) ابتدا سه تن از مشرکین (عتبه و شیبه و ولید بن عتبه) بمیدان آمده و مبارز خواستند پیغمبر اکرم علی علیه السلام را بمبارزه آنها فرستاد و عموی خود حمزه و عبیده بن حارث بن عبد المطلب را نیز دستور داد که به همراه علی علیه السلام با آنها بجنگند

علی علیه السلام بمحض برخورد با ولید که مبارز او بود وی را بقتل رسانید و سپس برای کشتن مبارزان همراهانش بسوی آنها شتافت چون آن سه تن کشته شدند ترس و دهشتی از مسلمانان در دل مشرکین قرار گرفت، آنگاه مبارزان دیگری بمیدان آمدند که اکثرشان بشمشیر علی علیه السلام زندگی را بدرود گفتند و رشادتهای آنحضرت جنگ بدر را به پیروزی مسلمانان خاتمه داد بطوریکه متجاوز از هفتاد تن از مشرکین قریش مقتول و هفتاد تن نیز اسیر گردیدند که عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابیطالب هم جزو اسراء بودند و با دادن فدیة آزاد شده و اسلام اختیار کردند و بنا به نقل مورخین بیش از نیم کشته شدگان مشرکین بشمشیر علی بوده (شیخ مفید در کتاب ارشاد اسامی ۳۶ نفر را که بدست علی کشته شده اند ثبت نموده)

و بقیه هم بوسیله سایر مسلمین و فرشتگان نصرت بقتل رسیده و از جمله کشته شدگان سرشناس قریش بدست آنحضرت عاص بن سعید و حنظلة بن ابی سفیان (برادر معاویة) و عمیر بن عثمان (عموی طلحه) بودند (ارشاد مفید باب ۲ فصل)

بالاخره جنگ بنفع مسلمین و شکست مشرکین خاتمه یافت و مسلمین فاتحانه بمدینه مراجعت کردند و نام نامی علی بعنوان شجاع بی نظیری در میان عرب بلند آوازه گشت و کسی را جرأت و یارای آن نبود که مقابله با او را حتی در اندیشه و ذهن خود مجسم سازد.

غزوه احد: پیامبر علی علیه السلام را هم بسمت پرچمداری تعیین فرمود همچنانکه در کلیه جنگها پرچمداری بعهد او بود بیشتر مبارزان قریش بدست علی ع کشته شدند و پرچمدار ابی سفیان بنام طلحة بن ابی طلحة مرد نیرومندی بود و او را کبش الکتیبة (قوچ لشگریان) میگفتند بمبارزه علی علیه السلام آمد و آن حضرت چنان ضربتی بر کله او زد که چشمانش از حدقه بیرون افتاد و نعره زد و بهلاکت رسید

سپس برادر طلحه پرچم را بدست گرفت و او نیز کشته شد و حمزه نیز با کمال رشادت مبارزان قریش را طعمه شمشیر خود میساخت و در اثر کشته شدن جنگجویان قریش شکست فاحشی در لشگریان دشمن نمودار شد و مسلمین با اینکه تعدادشان خیلی کمتر از آنها بودند بر آنها مسلط گشته و نسیم فتح و پیروزی بر پرچم اسلام وزیدن گرفت، مشرکین در حال فرار بودند و گروهی از مسلمین به تعاقب دشمن شتافته عده‌ای نیز مشغول جمع آوری اموال آنها گردیدند.

در اینموقع کسانی که بر دهانه دره گماشته شده بودند بی انضباطی کرده و بر خلاف دستور پیغمبر اکرم از فرمان عبدالله سرپیچی نمودند و بگمان اینکه فتح مسلمین کاملاً حتمی بوده و ماندن آنان در محل مزبور لزومی ندارد پست نگهبانی خود را ترک کرده و بیش از چند نفر از آنها در محل خود باقی نماندند. پیغمبر اکرم از ناحیه پیشانی صدمه دید و دندان مبارکش شکست و بغیر از علی علیه السلام و دو نفر دیگر کسی مراقب آنحضرت نبود

علی علیه السلام با حملات حیدرانه خود گروه مشرکین را از هر طرف که به پیغمبر حمله می آوردند پراکنده میساخت و خود را پروانه وار بدور شمع وجود آنجناب بگردش در میآورد. فداکاری علی علیه السلام در جنگ احد صفحه درخشانی در تاریخ زندگانی او گشود که سطور طلائی آن با ندای جبرئیل که میگفت **لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی** مزین گردید (سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۰۰ تاریخ طبری)

پیغمبر ص بیهوش بزمین افتاده است بالای سرش ایستادم چشمان مبارکش را باز کرد و بسوی من نگریست و فرمود: ای علی مردم چه کردند؟ عرض کردم یا رسول الله آنها کافر شدند و بدشمن پشت کرده و ترا وا گذاشتند پیغمبر نگاه کرد و دید جمعی از لشگریان دشمن بسوی او می آیند بمن فرمود یا علی اینها را از من دور گردان من بدانها حمله کرده از چپ و راست شمشیر زدم تا آنها فرار کرده و تار و مار شدند

پیغمبر فرمود یا علی آیا مدح خود را در آسمان نمیشنوی که فرشته‌ای بنام رضوان ندا میکند لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی؟ من اشگ شادی ریختم و خداوند سبحان را بر این نعمت سپاسگزاری کردم (ارشاد مفید ج ۱ باب دوم فصل ۲۲ حدیث)

استقامت و پایداری علی علیه السلام و چند نفر دیگر که ثابت قدم مانده بودند موجب شد که مشرکین از مدینه چشم پوشیده و راه مکه را در پیش گرفتند. علی ع با اینکه خود بشدت مجروح بود پیغمبر اکرم را از نظر دور نداشت و برای شستن دست و

روی آنحضرت با سپر خود آبی تهیه کرد و چون رسول خدا دست و روی خود را شست فرمود غضب خدا بر آن قومی که رخسار پیغمبر خود را خونین کردند (تاریخ یعقوبی)

نبی اکرم بمدینه مراجعت فرمود و حضرت زهرا علیها السلام با ظرف آبی که برای شستن صورت پدرش در دست داشت آنحضرت را استقبال کرد علی ع نیز در حالیکه دستش تا بازو خون آلود بوده رسید و ذوالفقار را بفاطمه داد و فرمود **خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوماین** شمشیر را بگیر که امروز (ایمان و شجاعت) مرا تصدیق نمود سپس فرمود: **خذیه یا فاطمة فقد ادی بعلک ما علیه و قد قتل الله بسیفه صنادید قریش**. ای فاطمه بگیر شمشیر را که شوهرت امروز دین خود را اداء نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را نابود ساخت (کشف الغمه ص ۵۶ ارشاد مفید ج ۱ باب ۲ فصل ۲۲)

غزوه بنی نضیر: پس از پایان غزوه احد بعضی از ساکنین محلی مدینه مانند طوایف یهود بنی نضیر و بنی قریظه از این پیشامد خوشحال شده و بعضی از قبایل هم که پیمان دوستی و یا پیمان عدم تعرض با پیغمبر اکرم ص بسته بودند نقض عهد نمودند. فرمانده این ستون اعزامی علی علیه السلام بود که با رشادت و شجاعت ویژه خود آنها را مجبور به تسلیم نمود و پیمان بستند که پیغمبر اکرم از خون آنان درگذرد و آنها نیز از حومه مدینه خارج شده و بشام روند (تاریخ طبری)

رسول خدا این شرط را پذیرفته و دستور داد که هر سه نفر یک شتر ببرند و اموال خود را نیز بر آن شتر بار نهند، پس از خروج بنی نضیر از مدینه اموال و اراضی زراعی آنها نصیب مسلمین گردید. این واقعه که پس از غزوه احد روی داد برای تحکیم موقعیت مسلمین بسیار مناسب بوده و پیغمبر ص با کمال قدرت و مهارت و تدبیر توانست در مدت کمی نفوذ از دست رفته را جبران نماید و بر وسعت قلمرو و اقتدار خود افزوده و دشمنان دین را منکوب سازد.

غزوه احزاب یا خندق: کلیه قبایل بت پرست مکه بهمدستی طوایف یهود در سال پنجم هجری بسیج عمومی کرده و با تعداد ده هزار نفر بفرماندهی ابوسفیان و دستیاری گروهی از یهود برای ریشه کن ساختن نونهای اسلام متوجه مدینه شدند. چون این خبر به پیغمبر اکرم رسید مسلمین را جمع کرد و برای دفاع در مقابل این عده مهاجم به بحث و شور پرداخت، سلمان فارسی پیشنهاد نمود که اطراف مدینه را

خندق بکنند چند روز این دو سپاه در طرفین خندق روبروی هم بودند و گاهی بهم سنگ و تیر میانداختند بالاخره عمرو بن عبدود با چند نفر دیگر اسب جهانبنده و از تنگترین جای خندق خود را بطرف دیگر آن رسانیدند. عمرو بمحض ورود مبارز خواست،

وقتی صدای خشن و رعب انگیز عمرو در فضای اردوگاه مسلمین طنین انداز شد نبضها از حرکت ایستاد و رنگ از چهره همه پریدن گرفت! چرا؟ برای اینکه عمرو را همه میشناختند، او فارس یلیل و از شجاعان نامی عرب بود و در تمام عربستان نظیر و مانندی نداشت، او قهرمان کهنسال و ورزیده و جنگدیده بود و به تنهایی با هزار نفر مقابل شمرده میشد! بالاخره پیغمبر اکرم ص سکوت را شکست و فرمود کیست که شر این بت پرست را از سر ملت اسلام بر دارد؟ نفسها در سینه حبس بود و از کسی صدائی بر نیامد علی علیه السلام بپا خواست و عرض کرد من یا رسول الله، فرمود تامل کن شاید داوطلب دیگری هم پیدا شود ولی هیچکس حریف این قهرمان عرب نبود

نبی اکرم سؤال خود را تکرار فرمود باز علی علیه السلام پاسخگوی این دعوت گردید پیغمبر فرمود یا علی این عمرو بن عبدود است عرض کرد من هم علی بن ابی طالبم، رسول خدا عمامه بر سر علی و شمشیر بر کمر او بست و فرمود برو که خدا نگهدارت باشد سپس سر بلند نمود و با حالت رقت بار گفت خدایا پسر عم مرا در میدان کار زار تنها مگذار.

عمرو رجز میخواند و مسلمین را بمبارزه میطلبید: در این هنگام علی علیه السلام چون شیر خشمگینی که برای صید خود از کمین جستن کند بسرعت آهنگ عمرو کرد. عمرو که خود را از شجاعان نامی و مبرز عرب میدانست با دیده حقارت به علی ع نگریست و گفت آیا جز تو کسی داوطلب بهشت نبود؟ من با پدرت ابوطالب آشنا و دوست بودم نمیخواهم ترا در پنجه خود چون مرغ بال و پر شکسته‌ای در حال نزع بینم مگر نمیدانی که من عمرو بن عبدود فارس یلیل و قهرمان نیرومند عرب هستم؟

علی علیه السلام فرمود من ترا ابتداء بتوحید و اسلام دعوت میکنم و اگر هم نپذیری از همین راه که آمده‌ای برگرد و از جنگ با پیغمبر در گذر. پیغمبر اکرم فرمود: **برز الایمان کله الی الشکر کله.** (تمامی ایمان با تمامی کفر بمبارزه برخاسته است.) حقیقت امر نیز همین بود علی علیه السلام ایمان محض و بلکه کل ایمان بود و اگر در آنروز علی نبود نامی از اسلام و احدی از مسلمانان نمی‌ماند، عمرو نیز نماینده شرک و کفر بود و چشم و چراغ قریش بشمار میرفت.

بالاخره آندو مبارز چنان بهم در افتادند که گرد و غباری در اطراف آنها بلند شد و نیروهای متخاصمین نتوانستند آنها را بخوبی مشاهده کنند در این گیر و دار دو ضربت رد و بدل شد عمرو شمشیری بر علی علیه السلام زد که سپر آنحضرت را دو نیمه کرد و بسر مبارکش هم آسیب رسانید ولی آنحضرت با چابکی و نیرومندی خود چنان ضربتی به عمرو فرود آورد که او را بخاک هلاکت افکند و خود بانگ تکبیر بر آورد، از صدای تکبیر علی علیه السلام همه را معلوم شد که عمرو بقتل رسیده و با کشته شدن او شکست قریش هم حتمی خواهد بود. **ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلین.**

پس از غزوه خندق پیغمبر اکرم تنبیه و گوشمالی طایفه بنی قریظه را که نقض عهد کرده و با مشرکین همکاری نموده بودند لازم دانست زیرا طایفه مزبور در ظاهر پیمان عدم تعرض با مسلمین بسته بودند ولی نقض عهد کرده با قریش همدست شده بودند رسول خدا ص علی علیه السلام را با عده‌ای بجنگ آنها فرستاد. پس از ۲۵ روز محاصره و زد و خورد مردان آنها مقتول و زنانشان اسیر و اموالشان بدست مسلمین افتاد بدین ترتیب طایفه بنی قریظه هم بدست علی علیه السلام از بین رفت و مسلمین از شر یهود اطراف مدینه آسوده شدند.

غزوه خیبر: در ۱۲۰ کیلومتری شمال مدینه دهستانی یهود نشین بود که ساکنین آن در چند قلعه محکم زندگی میکردند. در سال هفتم هجری بدستور نبی اکرم مسلمین بطرف خیبر حرکت کردند و پس از دو یا سه روز راهپیمائی بحوالی خیبر رسیده و در کنار قلاع مزبور اردو زدند و با این ترتیب با دشمن تماس حاصل نمودند

بامدادان که اهالی قلاع خیبر از خواب برخاستند مسلمین را در نزدیکی خیبر مشاهده کردند. ساکنین خیبر بمحض مشاهده لشکر اسلام داخل قلاع شده و درب آنها را محکم بستند، رسول خدا نیز با عده خود مدت ۲۵ روز پشت قلعه‌ها بمحاصره یهود پرداخت در یکی از روزها پرچم را بدست ابوبکر و روز دیگر بدست عمر داد و آنها را برای گشودن قلعه‌های خیبر مأمور گردانید ولی آنها نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه از دیدن جنگجویان یهود مخصوصا مرحب خیبری بیمناک شده و فرار کردند. (ارشاد مفید ج ۱۱ باب دوم فصل ۱۶)

ابن ابی الحدید در مورد فرار شیخین میگوید: **و ان انس لا انس اللذین تقدما و فرهما و الفرقد علما حوب** (القصاص السبع العلویات قصیده اولی در فتح خیبر) یعنی هر چه را فراموش کنم گریختن آندو نفر را با اینکه میدانستند فرار کردن از جنگ گناه

است فراموش نمیکنم. فردا پرچم را بمردی خواهم داد که خدا و پیغمبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیغمبر خدا را دوست دارد او کسی است که همیشه حمله کننده است و هرگز فرار نکند از جبهه جنگ بر نگردد تا خداوند بدست او (قلعه های خیر را) بگشاید.

از این فرمایش پیغمبر همه را تعجب و حیرت فرا گرفت، این چه کسی است که فردا پیروز خواهد شد؟ علی علیه السلام فوراً بلند شد و خدمت آنحضرت شتافت، نبی اکرم از او احوالپرسی نمود، عرض کرد سرم درد میکند و چشم درد دارم که درست نمی بینم، پیغمبر او را در آغوش کشید و آب دهان مبارکش بر چشمان وی مالید که فوراً دردهای او برطرف شد و تا آخر عمر دچار سر درد و چشم درد نگردید. (ذخائر العقبی ص ۷۳) باری پس از آنکه چشم علی علیه السلام بهبودی یافت رسول خدا فرمود: یا علی فرماندهان ما کاری از پیش نبرده اند و هنوز قلعه های خیر گشوده نشده است و این امر خطیر جز بدست توانای تو انجام نخواهد گرفت. علی علیه السلام امتثال امر نمود و گفت تا چه اندازه با آنها بجنگم؟ علی علیه السلام چون شیری بلند طبع که بطرف شکار خود با بی اعتنائی می رود پیش رفت تا پشت دیوار قلعه خیر رسید پرچم را بر زمین کوبید و عده خود را برای تسخیر حصار آماده نمود،

در اینموقع جمعی از جنگجویان دلیر خیر بیرون ریختند و جنگ بشدت در گرفت، علی علیه السلام با چند حمله حیدرانه آنها را در هم آویخت بطوریکه یهود فرار کرده و داخل قلعه شدند علی ع نیز بدنبال آنها خواست وارد قلعه شود رئیس قلعه که از شجاعان مشهور و بنام حارث بود خواست از ورود علی علیه السلام به قلعه ممانعت کند ولی به ضرب شمشیر آن حضرت جهان را بدرود گفت، در این وقت نامی ترین و شجاعترین جنگجویان قلعه که بمرحب خیبری معروف و برادر حارث بود بخون خواهی برادرش بیرون شتافت.

مرحب پهلوان عجیبی بود زیرا دوزره پوشیده و دو شمشیر بر کمر آویخته بود و علاوه بر چند عمامه که بر سر خود بسته بود کلاه فولادی بر سر گذاشته و سنگی را هم که بسنگ آسیاب شبیه بود بر میله کلاه خود گذاشته بود که از اصابت شمشیر بفرق وی جلوگیری کند

بین او و علی علیه السلام دو ضربت رد و بدل شد و دست نیرومند قهرمان اسلام چنان شمشیری بر فرق مرحب فرود آورد که با وجود داشتن سپر جمجمه اش را با کلاه

فولادی و سنگ آسیا و سایر تشریفات شکافت و در نتیجه سپر دو نیم گردیده و کلاه فولادی و سنگ بشکست و عمامه دریده شد و ذوالفقار علی کله‌اش را تا فکین بشکافت، مرحب نقش بر زمین شد و بخاک و خون غلطید و صدای تکبیر از مسلمین بلند شد و یهود بکلی شکست خورده و غمگین شدند. پس از کشته شدن مرحب شجاع دیگری از قلعه بیرون تاخت و این شخص یاسر برادر سوم دو مقتول سابق بود، او نیز در شجاعت دست کمی از برادران خود نداشت بیدرنگ بر علی تاخت ولی در اثر یک ضریت آنحضرت بخاک افتاده و کشته شد یهود در قلعه را بستند و خود بدرون قلعه پناه بردند .

علی علیه السلام با نیروی خارق العاده خود در قلعه را از جای خود کند و چند متر پرتابش کرد و بدین ترتیب قلعه‌های ناعم و قموص که محکمترین قلعه‌های خیبر بود بدست توانای علی ع فتح گردید. مجاهدات علی علیه السلام در جنگ خیبر و فتح قلاع و کشتن شجاعان نامی یهود و مخصوصا کندن در قلعه و گرفتن آن با دست از کارهای خارق العاده آنجناب محسوب میشود که نظیر آنها از احدی دیده نشده است

چون جنگ خیبر پایان یافت و پیغمبر اکرم بدر خواست یهود با آنها مصالحه نمود فدک نیز تسلیم گردید و یهودیان ساکن آن نصف دارائی خود را به پیغمبر فرستادند بنابر این چون فدک در موقع صلح برضایت ساکنین آن به پیغمبر ص واگذار شده بخود آنحضرت تعلق داشت ولی اراضی خیبر مربوط بعموم مسلمین بود. هنگام بازگشت از خیبر به بعضی از قبایل یهود که یاغی شده بودند گوشمالی داده شد و آنها نیز مطیع گردیدند و بدین ترتیب مسلمین از ضدیت یهود آسوده شده و شهر مدینه در امن و آسایش قرار گرفت.

فتح مکه

لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنين هدف اصلی پیغمبر این بود که فتح مکه با احترام خانه خدا که در آن شهر واقع است بدون جنگ و خونریزی انجام شود بدینجهت ابتداء اندیشه خود را در مورد حرکت بسوی مکه و زمان آن را از مسلمین پنهان می‌داشت که مبادا این موضوع باطلاع قریش برسد و تنها کسی را که امین و راز دار خود دانسته و با او مشورت میکرد علی بود ولی پس از مدتی چند نفر از اصحاب را نیز از این مطلب آگاه گردانید. یکی از مهاجرین بنام حاطب که در مکه اقوامی داشته و از مقصود پیغمبر با خبر شده بود نامه‌ای نوشته و آن را

بوسیله زنی بمکه فرستاد و قریش را از تصمیم پیغمبر آگاه نمود. خداوند رسول اکرم را از ماجرا آگاه ساخت و آن حضرت علی را با زیر برای استرداد نامه بسوی آن زن فرستاد و آنها در راه باو رسیده و نامه را باز گرفتند. رسول خدا پرچم را که ابتداء در دست سعد بن عباده بود (از این نظر که او ممکن است با اهالی مکه با خشونت و جدال رفتار کند) بدست علی داد و با سپاه مسلمین در حالیکه جاه و جلال آنها چشم هر بیننده را خیره و مبهوت میکرد وارد مکه شد و در مقابل درب کعبه ایستاد و گفت:

لا اله الا الله وحده وحده صدق وعده و نصر عبده...

آنگاه فرمود: **اذهبوا فانتم الطلقاء** بروید که همه آزادید این عفو عمومی در روحیه اهالی مکه تأثیر نیکو بخشید و همه بی اختیار محبت آنحضرت را در دل خود جای دادند. آنگاه پیغمبر ص دستور داد تمام بت‌ها را شکستند و علی علیه السلام را همراه خود بداخل کعبه برد و هر چه بت و آثار بت پرستی بود از میان برده و آنها را در هم شکسته و بیرون ریختند. از جمله صفات عالیه علی علیه السلام بت شکنی اوست که بهیچوجه حاضر نبود مظاهر شرک و کفر را در بین مردم مشاهده کند و چون بعضی از بت‌های بزرگ مانند هبل بر فراز کعبه نصب شده بود علی علیه السلام بدستور پیغمبر اکرم پای بر دوش آن بزرگوار نهاده و آنها را سرنگون ساخت و ساحت مقدس کعبه را از لوٹ بت پرستی پاک گردانید.

غزوه حنین و طائف: پیغمبر اکرم به عموی خود عباس بن عبد المطلب که صدای رسا و بلندی داشت فرمود مهاجر و انصار را با اجتماع دعوت کن و از تفرقه و پراکندگی سپاهیان جلوگیری نما، عباس با صدای بلند آنها را بآرامش و اجتماع دعوت نمود و اضافه کرد که پیغمبر سلامت میباشد لذا فراریان کم کم جمع شده و چون هوا نیز روشن شده بود حمله سختی بر دشمن وارد آوردند، علی علیه السلام مالک بن عوف رئیس قبیله هوازن و همچنین ابو جرول را که پرچمدار آن طایفه بود بضرر شمشیر از پا در آورد و با کشته شدن رئیس و پرچمدار قبیله صفوف دشمن از هم پاشیده و فرار کردند مسلمین آنها را تعقیب کرده گروهی را کشته و گروهی را هم اسیر نمودند.

اقدامات پیامبر در حجة الوداع و «غدیر خم»

سال دهم هجری مراسم حجة الوداع روز پنجشنبه، سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت؛ ناگهان از سوی پیامبر اکرم دستور توقّف به همراهان داده شد؛ مسلمانان با صدای بلند، آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت

بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند؛ حضرت نخست حمد و سپاس پروردگار را به جا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم. من مسؤولم، شما هم مسؤولید. شما درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟

نزول آیات اولیه سوره عنکبوت.. **احسب الناس** .. به حال خود رها نمی‌شوند و مورد امتحان قرار می‌گیرند تا راستی و دروغ معلوم گردد. هنگام بازگشت از مکه در منطقه جحفه کنار برکه خم نزول آیه ۶۷ مائده .. **بلغ ما انزل الیک** .. اگر چنین نکنی رسالت تو ای پیامبر نا تمام می‌ماند. سپس نزول آیه ۳ مائده .. **الیوم اکملت لکم دینکم**.. و خواندن حدیث ثقلین و خطبه و سفارش در پی سفارش .. **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** .. **اللهم وال من والاه وانصر من نصره واخذل من خذله**، عمر و ابوبکر اولین نفرات با گفتن **بخ بخ لک یا علی** بیعت میکنند (سپردن بار سنگین ولایت به کسانی که تا قبل از ظهور اسلام در نهایت بت پرستی و توحش روزگار سپری می‌کردند خلاف عقل و منطق بود و چون کار پیامبر بر اساس حق بود انتخاب علی علیه السلام دقیقاً به فرمان خداوند بوده)

قرآن و عترت دو ثقل گرانها هان ای مردم! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچکترند (**ثقل اصغر**) و قرآن یادگار گران سنگ بزرگتر (**ثقل اکبر**)، هر یک از این دو از دیگری خبر می‌دهد و با آن سازگار است، این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. مردم دیدند پیامبر اکرم خم شد و دست علی را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان سردار شکست‌ناپذیر ارتش اسلام است.

در اینجا صدای پیامبر صلی الله علیه و آله رساتر و بلندتر شد و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ** چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟! گفتند: خدا و پیامبر ص داناترند. پیامبر فرمود: خدا، مولا و رهبر من است، و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم). سپس فرمود **فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است. اول کسی که ان روز بیعت کرد عمر و پس

از ان ابوبکر و بعد عثمان سپس طلحه و زبیر بودند و این پنج نفر سه روزی که پیامبر در ان بیابان توقف کرد، متوالیا بیعت نمودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم. و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم، این مرد مولا و رهبر او است، پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید. در این هنگام، پیامبر اکرم عرض کرد: بار الها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.

مراسم حجّة الوداع در آخرین سال عمر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، با شکوه هر چه تمام‌تر، در حضور پیامبر اکرم به پایان رسید؛ یاران پیامبر اکرم که عدد آنها فوق‌العاده زیاد بود، تعداد همراهان پیامبر اکرم را از ۹۰ هزار تا ۱۲۰ هزار نفر گزارش کرده‌اند. نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر را همراهی می‌کردند، بلکه مسلمانان نقاط مختلف شبه جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر بودند. **بیماری پیامبر** : آن حضرت بیمار شد و ابتداء در منزل ام‌السلمه و بعد هم در منزل عایشه بستری گردید و مسلمین بعیادت او می‌رفتند و رسول اکرم ص نیز آنها را نصیحت می‌فرمود و مخصوصا درباره عترت و خاندان خویش بآنان توصیه مینمود. شیطنت و اذیت رومی‌ها و تعیین اسامه فرمانده سپاه و دستور به یاران بخصوص عمر و ابوبکر و.. همراهی با اسامه. تعلق این دو نفر و عدم شرکت در جنگ شاید اتفافی رخ دهد و ما نباشیم، اسامه لشگر را مدتی خارج شهر متوقف می‌سازد ولی خبری از این دو نیست.

پیامبر چشمش به ابوبکر و عمر افتاد و از آنها توضیح خواست که چرا با اسامه نرفتید؟ ابوبکر گفت من در لشگر اسامه بودم برگشتم که از حال شما باخبر شوم! عمر نیز گفت من برای این نرفتم که دوست نداشتم حال شما را از سوارانی که از مدینه بیرون می‌آیند پرسم خواستم خود از نزدیک نگران حال شما باشم! پیغمبر ص فرمود به لشگر اسامه بپیوندید و فرمایش خود را سه مرتبه تکرار کرد (ولی آنها نرفتند) (ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۵۲ اعلام الوری)

بیماری حضرت روز بروز سخت‌تر میشد و مسلمین نیز از وضع حال او نگران بودند روزی که جمعی از صحابه در خدمتش بودند فرمود دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید عمر گفت این مرد هذیان می‌گوید و بحال خود نیست کتاب خدا برای ما کافی است!! آنگاه هیاهوی حضار بلند

شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود برخیزید و از پیش من بیرون روید و سزاوار نیست که در حضور من جدال کنید (البدایة و النهایة ج ۵ ص ۲۲۷ تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۳۶ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۳)

مسلمانان عمر میدانست که آنحضرت در تأیید جریان غدیر خم مجدداً در مورد خلافت علی علیه السلام می‌خواهد مطلبی بنویسد بدینجهت از آوردن دوات و کاغذ ممانعت نمود زیرا در حدیثی که از ابن عباس نقل شده خود باین امر اعتراف نموده و میگوید من فهمیدم که پیغمبر می‌خواهد خلافت علی (علیه السلام) را تسجیل کند اما برای رعایت مصلحت بهم زدم (شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۴)

در آنحال باید از عمر می‌پرسیدند که اولاً چگونه به پیغمبر نسبت هذیان می‌دهی در صورتیکه آن حضرت با عصمت الهی مصون بوده و هر چه گوید من جانب الله است چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید: **و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** ثانیاً تو از کجا مصلحت مردم را بهتر از پیغمبر دانستی که مانع آوردن کاغذ و دوات شدی؟ و از همین سخن عمر میتوان نتیجه گرفت که او معرفت صحیح و درستی بمقام قدس و معنوی پیغمبر نداشته و با دستور وی مخالفت میورزیده است

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانیکه عالم بعلم قرآن‌اند، چنانکه خدای تعالی در قرآن (بقره ۸۳) میفرماید: **ولو رده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم**. و کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانکه خداوند در آیه ۴۸ عنکبوت فرماید: **بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم بهمین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است**

عایشه پدر خود ابوبکر را به مسجد میفرستد تا نماز جماعت به جای پیامبر بخواند محمد (صلی الله علیه و آله) آگاه شده و خود را به سختی به نماز می‌رساند و بعد از نماز سفارشات زیادی از جمله پیروی از علی (علیه السلام) به امت می‌کند. باری مرض پیغمبر ص شدت یافت و در اواخر ماه صفر سال ۱۱ هجری و بقولی در ۱۲ ربیع الاول همان سال پس از یک عمر مجاهدت در سن ۶۳ سالگی بدار بقاء ارتحال فرمود.

علی (علیه السلام) به تنهایی سرگرم غسل و کفن و دفن میشود. عمر به دنبال ابوبکر بیرون از شهر در محله سقیفه با سران انصار و مهاجرین و بدون حضور یک نفر از بنی

هاشم، جلسه تشکیل داده، بیعت با علی(علیه السلام) را زیر پا گذاشته، علی(علیه السلام) را جوان و قاتل در جنگهای بدر و... در نتیجه ابوبکر انتخاب میشود.

عمر شعار اتحاد و عدم تفرقه میدهد و از علی(علیه السلام) میخواهد که بیعت کند تا گروه همراه او هم بیعت نمایند تا متحد شویم، عمر سن علی را و در پاسخ علی(علیه السلام) جوانی اسامه را عنوان میکند. نقل حدیث ممنوع و ابوهریره به دستور عمر و ابوبکر حدیث جعل میکند تا فضیلت علی را نسبت به خلیفه کم رنگ سازد.

شبها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، منزل خانه بزرگان قریش و مهاجرین و انصار و.. می روند تا حقایق و سخنان و توصیه های محمد را یا آور شوند و امت را آگاهی بخشند، فقط ۴۴ نفر می پذیرند و قرار می گذارند با سرهای تراشیده فردای آن روز به کمک علی جهت گرفتن حق قیام نمایند ولی غیر از چند نفر (سلمان . ابوذر . عمار، مقداد و زبیر) کسی حاضر نمیشود و علی(علیه السلام) تنها می ماند. یاران و پیروان راستین محمد(صلی الله علیه و آله) در فشار قرار میگیرند و آزار و اذیتهای ابتدای ظهور اسلام به طریقی حاکم میشود و تبعید و محاصره و... آغاز میشود

وقتی ابوبکر به خلافت رسید ابوسفیان خطاب به امام علی(علیه السلام) که قیام کن و من خانه ات را پر از یار و لشگر میکنم. علی(علیه السلام) نمی پذیرد چرا که او یک سیاستمدار دینی است و برای رسیدن به هدف متوسل به هر کاری نمی شود. طرف مقابلش سیاستمداران بی قید و بی دین هستند (دین به سیاست خط میدهد نه سیاست به دین)

علی(علیه السلام) خانه نشین میشود و به وظیفه دوم خود یعنی جمع بندی و مرتب کردن قرآن می پردازد و در خانه را می بندد و فقط برای اقامه نماز از منزل خارج میشود. از طرفی عمر به خوبی می دانست که اگر علی(علیه السلام) بیعت نکند خلافت ابوبکر سست و بی بنیان می شود به همین علت با تعدادی در منزلش حاضر شده و بیعت می طلبد با مخالفت حضرت زهراء(سلام الله علیها) روبرو شده و دستور به آوردن هیزم میکند که همراهان عمر و امت رسول اعتراض کرده و عمر منصرف می شود ولی در نوبت بعدی خانه ی وحی به آتش کشیده شده و جسارتها

در مدت سه روز علی(علیه السلام) قرآن را تنظیم و جمع آوری میکند. ابوبکر کسی دیگر را برای بیعت می فرستد. علی(علیه السلام) از فرصتی استفاده کرده و در مسجد به سخنرانی می پردازد اول همه نامردها سپس سکوتی در مسجد حاکم شده و ادامه میدهد از

ذات احدیت خدا آغاز می کند که مردم را تحت تاثیر و مبهوت میسازد و عمر و ابوبکر ساکت و متحیر نظاره گر هستند سپس خطاب به مردم که فریبتان دادند و با نیرنگ کاران محشور خواهید شد و این عمل شما بارگرانی را برای آینده باقی خواهد گذاشت و .. مردم تائید می کنند ولی به علت ترس و فشاری که به آنها وارد شده، سکوت میکنند و دوباره علی (علیه السلام) تنها می ماند.

عمر دست بردار نیست و دائماً ابوبکر را در فشار گذاشته و سرزنش می کند گاهی هم از دست ابوبکر عصبی شده و او را بی عرضه خطاب میکند. علی هم با همان حالت مردم را سرزنش میکند و میگوید اگر چهل نفر با من بودند این وضعیت را پایان میدادم. آیا بارها شنیده اید که پیامبر مرا برادر و جانشین خود خوانده و غدیر را یادآور شدند، ابوبکر گفت من از پیامبر شنیدم که فرمود ما اهل بیت برگزیدگان خدا هستیم و خدا به جای این دنیا آخرت را اختیار کرده و از این رو نبوت و خلافت در خاندان من یکجا فراهم نمی گردد، کسی غیر از عمر، تائید نمیکند

۱۲ نفر پیشیمان میخواهند دست به شمشیر ببرند که علی (علیه السلام) مانع شده، ناچار کنار منبر نشسته و ابوبکر را سوال پیچ میکنند و ابوبکر کم می آورد و تسلیم میشود و عمر فریاد میکشد کاش غلامت سالم را خلیفه میکردیم و با مهارتی جمع را متفرق کرده و به گونه ای کودتایی با رعب و وحشت راه می اندازد.

علی (علیه السلام) به یاد سخن و سفارش پیامبر می افتد که می فرمود با تویی وفائی میکنند و حق را نادیده میگیرند و تو اگر کسی دست یاری نداد دست به شمشیر مبر، جان خود را حفظ و صبر کن و به جمع کردن قرآن و مسائل امتم پرداز. پس از رحلت پیامبر به خاطر نوپائی اسلام و تفرقه بین مسلمانان سکوت پیشه میکند و جایی میگوید نگریستم نه مرا یاری است نه مدافعی جز کسانم .

علی روابطش با ابوبکر بسیار سرد و با عمر عمدتاً کمکهای قضائی و عثمان هم که تحمل اظهار نظرهای امام را نداشت. مخالفت علی با حکومت آن سه با آن شرائط، بسیار سنگین تمام میشد . بدین جهت بیشتر اوقات به معرفی خود میپرداخت و تلاشهایش در زمان پیامبر را یاد آور میشد. اگر غیر از این بود مدت طولانی زنده نمی ماند و کشته میشد. دوران ۳ ساله ابوبکر دائم المعذور و ۱۰ ساله عمر، در سال ۲۳ به پایان میرسد. عمر بدست ابولولو (فیروز) خنجر میخورد و زخمی میشود و کشته میشود .

در شورای فرمایشی پیر مرد نالایق از خاندان بنی امیه عثمان به خلافت میرسد، سیاست پارتی بازی خوشگذرانی حیف و میل بیت المال قوانین خلاف اسلام و انتخاب افرادی مانند ولید به عنوان حاکم کوفه. امام چندین بار عثمان را نصیحت میکند. مردم از اوضاع و عملکرد عثمان عصبانی و چند گروه از اطراف آمده، روزها عثمان را در منزلش به محاصره درآورده، عثمان ۳ روز فرصت میخواهد، طلحه و زبیر، هم در این توطئه دستی دارند امام حسن (علیه السلام) برای این محاصره پا در میانی میکند ولی فقط در حد غذا رساندن چند نوبت موفق میشود، و بالاخره عثمان را به قتل میرسانند.

امام حسن (علیه السلام) با سخن شیوا دروغی را که قتل عثمان را به پدر نسبت می داد آشکار ساخت. زمانی که مردم به علی (علیه السلام) مراجعه و از او میخواهند خلافت را بپذیرد اول مخالفت کرده و موقعیکه میبیند در تصمیم خود آنقدر عجله دارند که مردم زیر دست و پا، لگد شدند، برای اجرای عدالت و گرفتن حقوق پایمال شده میپذیرند و اصرار دارند که در مسجد بیعت کنند، امام بعد از قبول خلافت میفرمایند بیت المال به تاراج رفته را اگر با آن ازدواج کرده یا کنیزی خریده باشید باز میگردانم. مخالفان عثمان یعنی عمرو عاص و عایشه و طلحه و زبیر، از عدالت علی (علیه السلام) ناراحتند زیرا سهم همه را بالسویه از بیت المال میپردازد و بین آزاد و بنده و اسیر...، فرقی قائل نیست، ان اکرمکم عندا.. اتقیکم یکی از مشکلات امام بدعتهای بود که در زمان خلفا حتی در مسائل شرعی مثل نماز وضو و ... معمول گردیده بود بعد از ۲۵ سال وقتی نماز علی (علیه السلام) را میدیدند به یاد نماز پیامبر می افتادند (ابوموسی اشعری). دیگر مشکل امام اشرافی گری و ثروت اندوزی و خوشگذرانی ها بود که بخصوص در دوران عثمان بیشتر معمول شده بود یعنی به دوره جاهلیت برگشته بودند.

ظهور معاویه به عنوان شخصی مزور و منحرف در عرصه سیاست خود بزرگترین مشکل و فتنه در جامعه بود (خطبه همام). علی (علیه السلام) عهده دار وضعیتی میشود که بایستی به پالایش قانونهای خلاف اسلام و اصلاح عادات بد به اسم سنت رسول الله و خلع حاکمین بیست سال فساد کار آنها بوده بپردازد. نماز تراویح یک بدعت خلیفه غاصب است و زمان پیامبر نبوده و امام علی (علیه السلام) با شمشیر و تازیانه مردم را منع به انجام آن میکرد و مردم واعمره سر میدادند.

تقابل دین با سنت پس از ارتحال پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در گستره تحولات اجتماعی چه زمینه‌هایی بوجود آمده بود که باعث شد تنها ۳۰ سال از شهادت پیامبر بگذرد امام علی (علیه السلام) تنها یاورش از کودکی، در محراب در خون شناور شود. و ۲۰ سال بعد حادثه ی کربلا با آن ابعاد به وقوع پیوندد؟ بالاتر از آن،

چه عواملی باعث شد که جامعه آن روز در مقابل این حادثه بزرگ، واکنشی سرد، بی‌روح از خود بروز دهد؟

سنجیدن حق با حق نه افراد : انسان با توجه به ماهیت و ساختار فطری‌اش باید جویای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیند و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. یکی از اشتباهات فاحشی که در تاریخ اسلام روی داده و سبب گردید تا مسیر امت اسلامی بعد از رحلت رسول بزرگوار اسلام از اصل خود خارج شود **سنجیدن حق با افراد بوده نه افراد با حق .**

خانه نشین شدن حضرت علی (علیه السلام) برای مدتی و بعد هم عدم تحمل معاندانش و شکل‌گیری قیام کربلا و حتی صلح امام حسن و دیگر تحولات سیاسی صدر اسلام ریشه در همین نکته دارد. در چنین مواقعی تشخیص حق از باطل خیلی مشکل بوده و چه بسیار افرادی که مصداق بارز السابقون در اسلام به آنها اطلاق می‌شد اما در فهم اصالت قایل شدن به حق و نه به افراد به شبهه افتاده و نتوانستند راه صحیح را از سقیم تشخیص دهند. فرجام چنین افرادی موضع‌گیری کردن در قبال امام حق و حتی شمشیر کشیدن و انجام اقدامات مسلحانه است.

حق و باطل نه تنها واژه‌های دینی می‌باشند بلکه مفاهیم سیاسی بوده و بار اثر گذاری سیاسی دارند. حاکمیت از منظر دینی رابطه‌ای دو سویه است. از یک سو مردم بر حاکمیت حقوقی دارند و یکی از وظایف اصلی حاکمان برآورد کردن این حقوق است و از سوی دیگر مردم نیز در قبال حاکمیت تکالیفی دارند. از جمله تکالیف مردم در حکومت دینی پذیرش فرامین حاکم دینی است. امری که در تاریخ اسلام به واسطه مشتبه شدن مسیرش منحرف گردید.

انحراف افراد بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

در حالی که امام علی (علیه السلام) مشغول کفن و دفن بودند، گروه مهاجرین مکه و در رأس آن‌ها خلفا (ابوبکر عمر عثمان) و همفکرانش به صف آرایی پرداخته و شوری (کودتای) سقیفه تشکیل دادند. این گروه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله هم منتظر فرصت برای کارشکنی و حتی ترور پیامبر، که نتوانستند عملی کنند.

در دومین مرحله معترضین به عثمان به هر دلیلی (تبعیض و پارتی بازی، ثروت اندوزی افراد، آزار و تبعید شیعیان واقعی، خلاف سنت پیامبر و حتی ۲ خلیفه قبل عمل کردن و ...) طلحه، زبیر و... (با توجه به اندوختن ثروت نجومی و گرفتن هدیه های سنگین از عثمان) و عایشه به تحریک معاویه و ... بودجه بیت المال به علت

فتوحات بسیار بالا بود **در سومین مرحله سیاست های فریبکارانه معاویه** و نزدیکانش و تطمیع اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایط مختلف که حاصل آن انحراف افرادی چون عمر سعد و شمر بن ذی الجوشن و ... که در مقابل امام حسین علیه السلام قرار گرفتند در حالی که در جنگهای امیرالمومنین به یاری حضرت شتافتند و حتی جراحت برداشتند.

تا این مرحله ۲ نسل از مردم بودند، نسلی که دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده بودند و انحراف پیدا کردند. و نسل جدید که اسلام اموی و بنی امیه و معاویه ای را تجربه کرده بودند. و تحت تاثیر این نوع اسلام بودند. که تا مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید بی لیاقت ادامه داشت.

قدرت طلبی : با توجه به این وضعیت اجتماعی، می توان تصور نمود که طلحه و زبیر برای رسیدن به حکومت بصره و کوفه . و زمان امام حسین علیه السلام ، ابن زیاد، برای ناکامیهای پدرش و قدرت طلبی خود و کسب محبوبیت بیشتری در دستگاه اموی و نیز عمر بن سعد، که در آروزی رسیدن به منزلت والای اجتماعی و حکومت ری بود، به رویارویی با امام حسین علیه السلام شتافتند

تهدید : علاوه بر اینها سلاح ارباب و تزویر از طرف عثمان و عواملش، نسبت به معترضین. و از سوی، ۲۵ سال بعد یزید و ابن زیاد، نقاب از چهره پلید امویان برداشته بود، آنگاه که ابن زیاد در اولین خطبه اش با مردم کوفه که به استقبال او آمده بودند، فریاد برآورد : تازیانه و شمشیر من آماده عقوبت کسی است که از دستور من سریاز زند و با پیمان من مخالفت کند

تطمیع : عثمان از بیت المال هزاران درهم به عوانل و مزدورانش داده بود تا صدای مخالفان را خفه کند و خود را از شورش رهایی دهد. و روزی دیگر، زمانی که سفیر امام مسلم بن عقیل در کوفه بود، خطاب به مردم کوفه می گوید : ... یزید برای من ۴۰۰۰ دینار و ۲۰۰۰۰۰ درهم پول فرستاده تا میان شما تقسیم کنم، سپس شما را به جنگ با دشمنش روانه کربلا کنم (جعفریان، رسول: حیات فکری سیاسی امامان شیعه...، ج ۱ ص ۱۳۹)

از دیدگاه اسلامی تاثیر عوامل اقتصادی و گرفتن مسئولیت و سوءاستفاده از بیت المال بر انحرافات اجتماعی هرگز قابل انکار نیست ولی همواره علل روانی و یا گاهی فرهنگی، تقدم بر عوامل مادی دارند. افراد ضعیف النفسی چون **عمر بن سعد** که حرص و طمع و مال جاه دنیا چشمانش را کور کرده بود، خود نیز اعتراف میکرد که گرفتار عذاب وجدانی شده است.

کاخ نشینی : ثروت اندوزی و بدست آوردن غنائم بسیار گران بهاء اعراب در **جریان فتوحات** یکی از دشواریهایی بود که هر قوم فاتحی ممکن بود، گرفتار آن گردد.

این ثروت اندوزی در پی خود، گرایش به تجمل، عیش و نوش، سستی و بسیاری مشکلات و آسیبهای دیگر را به ارمغان می آورد که این عوامل میتواند خود دلایل عمده ای برای سقوط هر قوم فاتحی باشد لذا در اندک زمانی در کنار خانه های ویران، کاخ هایی مجلل در سرزمینهای فتح شده و همچنین کوفه و بصره، ساخته شده که شرح آن در منابع تاریخی آمده است

از دومین سخنرانی امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بخوبی بر می آید. که امام (علیه السلام) به عامل اقتصادی و تأثیرات آن توجه بسیاری داشتند، آنجا که فرمودند... **قد انتحزلت عطیاتکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام قطیع الله علی قلوبکم...** یعنی آری در اثر هدایای حرامی (رشوه) که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام و لقمه های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده است، خدا این چنین بر دلهای شما مهر زده است.....

حالا عوامل فوق را (**قدرت طلبی ، تطمیع ، کاخ نشینی ، ثروت اندوزی، لقمه ی حرام ، تهدید، مرعوب دشمن بودن**) را در نظر داشته باشید و حال امروز خود را در دوران انقلاب و بعد از انقلاب را ببینید. بنابراین بیشترین تلاش امام حسین (علیه السلام) در بحبوحه ی جنگ و نزدیک شدن به فاجعه برای احیای شخصیت مسلمین بود. زیرا امام (علیه السلام) با قیام خویش حقیقتاً روح تازه ای به کالبد بی جان امت اسلامی بخشید و غیرتهای اسلامی و روح ایده آل گزینی مردم را برانگیخت.

به قول مرحوم استاد شهید مطهری (ره) : امام (علیه السلام) حس استغنا را در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شداید را به مردم داد؛ ترسها را ریخت، و همان مردمی که تا آن حد می ترسیدند را تبدیل به یک عده مردم شجاع و دلاور کرد. (حماسه حسینی،...، ج ۱، ص ۱۷۴)

اگر تاریخ را دقیق مطالعه کنیم و طبق سفارش قرآن عبرت بگیریم نباید در این زمانه تعجب کنیم که افرادی قبل از انقلاب مبارز بودند و با امام بودند و سابقه شنکجه ی ساواک را داشتند و بعد از انقلاب حتی بالاترین مسئولیت را گرفتند از ریاست جمهور گرفته تا دادستان و وزیر و نخست وزیر و در مقابل انقلاب و رهبری که ولایت در دوره ی غیبت دارد، قرار بگیرند. و امام را متحجر و در موزه دیدن تصور کنند .

و یا وجه دیگر قضیه، عواملی چون: (جاسوس دشمن بودن و حاکمیت حزب و زیاده خواهی و خانواده و قدرت طلبی و هوای نفس و دنیا طلبی و) جامعه شناسان، علل گوناگونی را موجب پیدایش انحراف و آسیبهای اجتماعی میدانند مثل عوامل اجتماعی، محیطی و جمعیتی، سیاسی و نظامی، اقتصادی، روانی و شخصیتی و فرهنگی که همواره تأثیر عوامل اجتماعی از دیدگاه جامعه شناسی مهمتر بوده است؛ در حالیکه از دید جامعه شناسی دینی، تأثیرات عوامل فرهنگی در آسیبهای اجتماعی عمیقتر به نظر میرسد. گاهی نیز ممکن است وضعیت اجتماعی «عاملان» یعنی افرادی که مقام و منزلت اجتماعی لازم را به دست نمی آورند، در بروز انحرافات اجتماعی تأثیر بسزایی داشته باشد.

برخی جامعه شناسان نیز معتقدند که در مسائل اجتماعی مهمی چون فساد و اختلاس و جنایت، در ایجاد انحراف نقش دارند. لذا باید مراقب بود که سقیفه تکرار نشود، و در پی آن انقلاب به دست نا اهلان نرسد، و اگر رسیده بایستی بصیرت داشت و بازستانده شود. در خاطر داشته باشیم که در این موقعیت رهبری باز هم همانند مُرادش سرور و سالار شهیدان (علیه السلام) به هدایت و نصیحت و هشدار به مسئولین هستند و

و خیلی جالب است که در میان هشدارها، راهکارهای تخصصی را هم ارائه می دهند برای رسیدن به وضعیت خوب و بهتر شدن و رفع مشکلات. ولی افسوس از مسئولین اجرایی که خیلی از **عوامل انحراف** را که بیان شد یا دچار شده اند و یا ناخواسته توجه ندارند.

سکوت ۲۵ ساله امیر المومنین (علیه السلام) پس از اطلاع از سقیفه

خبر واقعه کودتای سقیفه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، در حالی که آن حضرت پیکر مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تجهیز کرده و در قبر گذاشته بود. با شنیدن این خبر بیل را در زمین فرو کرد، سر مبارک را به آسمان بلند کرد و آیات ابتدای سوره عنکبوت را تلاوت کردند. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الم . أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ . وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ .** أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

که رمزیست از جانب کردگار

الف لام میم است آغاز کار

همین که برانند روی زبان

به دل می نمایند آیا گمان

که هستیم مؤمن به یکتا خدا	رها می شوند و نیاید بلا؟
از این پیش بودند بسیار اُمم	شدند امتحان با بلایا و غم
بگردند ناراست گویان عیان	از آنان که دارند صدق بیان
کسانی که بستند بار گناه	به زشتی نهادند گامی به راه
گمان برده اند از عقاب خدا	رهائی بیابند؟ باشد خطا

و فرمودند این همان امتحان و فتنه الهی است که خداوند فرموده هیچ امتی از آن بی نصیب نخواهند ماند (بحارالانوار ج ۲۸ باب ۴ ص ۱۸۱) این سنت الهی بر سایر سنت های خداوند حاکم است و خدا هیچ گاه از آن دست بر نمی دارد. خداوند ابتدا راه را روشن کرده، اتمام حجت می کند تا مقدمات لازم برای کسانی که در صدد شناخت حق هستند فراهم باشد؛ اما زمینه امتحان را نیز باقی می گذارد.

شخصی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد: منظور از فتنه ای که در این آیه آمده چیست؟ حضرت فرمود: اتفاقاً من نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردم؛ فرمودند: بعد از من فتنه هایی در این امت واقع خواهد شد. من گفتم: یا رسول الله! آیا به خاطر دارید در جنگ احد، بعد از شهادت بسیاری از مؤمنان، من به این دلیل که فوز شهادت نصیبم نشده ناراحت بودم و به محضر شما از این امر گلایه کردم؛ فرمودید **أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ** و به من بشارت دادید که من نیز به شهادت خواهم رسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: بلی، لکن تو چگونه با شهادت روبرو خواهی شد، و چگونه بر آن صبر خواهی کرد؟ در جواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: یا رسول الله! در برابر شهادت باید خدا را شکر کرد، جای صبر و شکیبایی نیست. من مشتاق شهادت هستم و آرزوی نایل شدن به آن را دارم

سپس حضرت می فرمایند: بعد از من فتنه هایی به وجود خواهد آمد؛ مردم در دین داری بر خدا منت می گذارند، با این حال انتظار رحمت او را دارند. آنان فریب دنیا را خواهند خورد و بعلت تمایلات نفسانی احکام دین را تغییر خواهند داد. **رشوه** را به عنوان هدیه خواهند گرفت. **ربا** را به عنوان بیع انجام داده و **حرام خدا را حلال** خواهند کرد. تمام این کارها به علت علاقه به دنیا انجام خواهد شد.

ابوسفیان که شم سیاسی نیرومندی داشت، زمانی که خبر بیعت مردم را با ابوبکر شنید، زمینه اختلاف مسلمانان را آماده تر دید و ابراز کرده بود که **إِنِّي لَأَرَى عِجَابَةَ لَا يَطْفُوها إِلَّا الدَّم**؛ طوفانی می بینم که جز خون چیز دیگری نمی تواند آن را خاموش

سازد (ابن ابی الحدید مدائنی، ج ۲، ص ۴۵) برای رسیدن به هدف شوم خود، در خانه امام علی علیه السلام را زد و به وی پیشنهاد کرد که دستت را بده تا من با تو بیعت کنم و دست تو را در جایگاه خلیفه مسلمانان بفشارم که اگر من با تو بیعت کنم، هیچ کس از فرزندان عبد مناف با تو به مخالفت بر نمی خیزد و اگر فرزندان عبد مناف با تو بیعت کنند، کسی از قریش از بیعت تو سر نمی پیچد و سرانجام همه عرب تو را به فرمانروایی می پذیرند (ابن شهر آشوب ص ۷۷)

امیرمؤمنان علیه السلام در این لحظه جمله تاریخی خود را درباره ابوسفیان گفت: **مازلت عدوا للاسلام و اهله؛** تو بر دشمنی خود با اسلام باقی هستی. ابوسفیان ساکت نشست و برای تحریک احساسات امام علی علیه السلام و یارانش اشعاری بدین مضمون سرود: نباید در مقابل حق مسلمتان که غارت شده است سکوت کنید! فرزندان هاشم!

سکوت را بشکنید تا مردم به ویژه قبیله های تیم و عدی در حق مسلم شما چشم طمع ندوزند. امر خلافت به شما و به سوی شماست و برای جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی ندارد. علی علیه السلام که از هدف شوم ابوسفیان در ایجاد فتنه و آشوب برای خشکاندن نهال نوپای اسلام و بازگرداندن جاهلیت به خوبی آگاه بود، ضمن رد این پیشنهاد به وی فرمود: تو به جز فتنه و آشوب، هدف دیگری نداری. تو مدت ها بدخواه اسلام بوده ای. مرا به نصیحت و سپاهیان تو نیازی نیست (طبری ج ۳ ابن ابی الحدید ج ۲).

امام علی (علیه السلام) معلم اتحاد و همبستگی در نامه ۶۲ نهج البلاغه می فرماید: وقتی رسول خدا «صلی الله علیه و آله» از دنیا رفتند بین مسلمانان بر سر حکومت پس از ایشان اختلاف افتاد. من باید انتخاب می کردم بین خلافت و بقای اصل اسلام. اگر در این شرایط بر حق خود پافشاری کنم، اسلام در خطر می افتد. اگر حکومت به دست من بیفتد بعد از چندسال تمام می شود اما اگر اسلام ضربه بخورد دیگر قابل برگشت نیست. من در آن زمان به تکلیف خود عمل کردم و اجازه ندادم که باطل پیشروی کند و حق زائل گردد.

اسلام با کمترین غفلت تباه می شد ابن ابی الحدید نقل می کند که وقتی فاطمه زهرا «سلام الله علیها» به امیرالمومنین علیه السلام گفتند که باید اعتراض را گسترش دهیم، همزمان صدای اذان می آمد که می گفت **اشهد ان محمد رسول الله**. حضرت امیر علیه السلام فرمود: اگر می خواهی که اسم رسول خدا و این اذان بماند باید تحمل و سکوت

کنیم. حضرت امیر «علیه السلام» در نامه ۵۸ نهج البلاغه می فرماید: من منتقد این وضعیت هستم. اما هیچ کس حریص تر از من برای وحدت و الفت امت اسلام نیست. خداوند با جریانات بعد از پیامبر «صلی الله علیه و آله» ما را امتحان کرد و من با اعمال خود هدفی جز رضایت و پاداش خداوند نداشتم.

استدلال حضرت امیر (علیه السلام) درباره سکوت خویش

نهج البلاغه : عده ای جمع شدند و من تنها ماندم و حسنین بودند و اعضای اولی خاندان من و من دیدم الآن اینجا خون دادن مثل آن است که انسان خون را در بیابان به پای شن بریزد؛ آخر به شن خون دادن اثری ندارد! ولی به لاله خون دادن اثر دارد، فرمود: **فضنت بهم**، من بخیل شدم، اینجا حاضر نبودم سخاوتمندانه خون بدهم، الآن اگر من را می کشتند، حسنین را می کشتند، هیچ اثری از شهادت ما نبود!

و خون هایمان به هدر می رفت. امیرالمؤمنین در **لیله المبیت** باید به جای پیغمبر بخوابد بدون شمشیر و ۴۰ شمشیر دار مسلح بیایند، او را قطعه قطعه کنند و حرف نزنند و ساکت باشد! این فقط بذل جان است و ایثار و نثار. الآن اگر من قیام می کردم و کشته می شدم، این خونم بی اثر بود، لذا بخل ورزیدم. سالیان متمادی صبر شده است. ۲۵ سال از این صحنه گذشت تا خود حضرت امیر روی کار آمد و ۲۰ سال بعد از او هم گذشت تا جریان کربلا پدید آمد و آنگاه حسین بن علی با یارانش طبق طبق خون را ایثار کردند. خون دادن یک حسابی دارد، یک نظم خاص خود را دارد.

حضرت امیر (علیه السلام) در برابر غصب خلافت کسی که مسئول است و موظف است این خلافت را حفظ کند، تا آخرین لحظه از آن دفاع می کند. در همان خطبه شششقیه دارد: عده ای طمع کردند این را بگیرند، من تنها ماندم. فکر کردم که با دست خالی مبارزه کنم که ممکن نبود؛ چاره ای جز این نداشتم که ساکت بنشینم (خطبه ۳)؛ در چشمم خار بود، در گلویم تیغ بود، غصه گلویم را گرفت و تحمل کردم!

او در این جریان به کنار قبر پیغمبر رفت؛ قبر پیغمبر یک پناهگاهی بود برای همه عموماً و برای اهل بیت (علیهم السلام) خصوصاً؛ همانطوری که حسین بن علی (علیه السلام) در هنگام خروج از مدینه به طرف مکه به کنار قبر پیغمبر رفت، امیرالمؤمنین هم در هنگام تهدید بیعت هم به کنار قبر پیغمبر رفت، آنجا سلام عرض کرد؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: **قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَ گَادُوا يَفْتُلُونِي** (اعراف ۱۵۰).

بدو گفت هارون که ای سرورم تو ای زاده گردیده از مادرم
 مران این چنین خشم بر من کنون که این قوم کردند من را زبون
 که نزدیک بودی مرا جان پاک ستانند و ریزند خونم به خاک

همان حرفی را که هارون به موسی (علیه السلام) گفت، همان حرف را وجود مبارک امیرالمؤمنین در کنار قبر پیغمبر اشاره کرد (بحار الأنوار / ۲۸ / ۲۲۰). اگر پیغمبر به علی فرمود: **یا علی! انت منی بمنزله هارون من موسی** (کافی ۸ / ۱۰۷)، یعنی تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسائی؛ خلیفه منی، وزیر منی، والی منصوب از طرف منی به اذن الله و مانند آن؛ **سامری** به پا خاست، مسأله گوساله پرستی را ترویج کرد، عدّه ای هم به دنبال سامری حرکت کردند و من مقاومت کردم، داشتند من را می کشتند و طلیعه فتنه بود، من ساکت شدم.

همان حرف هارون به موسی را امیرالمؤمنین به قبر پیغمبر گفت. فرمود: اینها داشتند مرا می کشتند و من هم که از کشته شدن هراس ندارم؛ ولی خون بالأخره می ارزد! انسان یک وقتی خون می دهد که به پای لاله بریزد، چرا این خون را در شنزار هدر بدهد؟!

فلسفه ی سکوت حضرت علی (علیه السلام)

- ۱- کمی یاران و بی وفایی دوستان (خطبه های ۳ و ۲۶ و ۲۱۷)
- ۲- یآوری جزء اهل بیت نداشتن (خ ۲۶ و ۲۱۷)
- ۳- راضی به کشتن اهل بیت نبودن (خ ۲۶ و ۲۱۷)
- ۴- یاری اسلام و طرفدارانش در آن شرایط (خ ۷۴ و نامه ۶۲)
- ۵- از بین رفتن آشوب و غوغا و استقرار یافتن دین برادرش محمد (ص) (خ ۷۴ نامه ۶۲)
- ۶- آگاهی داشتن از علوم پنهان و حوادث آینده (خ ۵)
- ۷- راضی و تسلیم بودن در برابر خواسته های خدای سبحان (خ ۳۷)
- ۸- عمل به عهد و پیمان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) (خ ۳۷)

توضیحات: در دلاوری و شجاعت کسی نبود که به پای حیدر کرار، علی مرتضی علیه السلام برسد و باز همه می دانند که مولا علی علیه السلام چگونه در نهایت شجاعت درب قلعه خیبر را از جا کند و پیروزی را نصیب مسلمین کرد... گرفتن حق مسلم خود یعنی ولایت و خلافت مسلمین برای حضرت کاری نداشت. اما موانع زیادی در سر راه ایشان قرار داشت! در خطبه ۲۶ مولا می فرماید: ... پس از وفات پیامبر و بی وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کرده، یآوری جز اهل بیت خود ندیدم که اگر مرا یاری کنند کشته خواهند شد... غاصبان چه شرایطی را بوجود آورده اند که اگر مولا حق خود را می گرفت آنها به اهل بیت او که مدام مورد سفارش پیامبر بودند رحم نمی کردند و آنها را می کشتند! (سبحان الله) از دوستان اهل سنت توقع است، کمی انصاف به خرج دهند، کدامیک از شما حاضرید به پست و مقام مهمی برسید ولی در مقابل خانواده و عزیزترین کسان خود را از دست بدهید!!!! وقتی مولا با صراحت می گوید **اگر مرا یاری کنند کشته خواهند شد**، پس حق دارد دست از خلافتش بکشد و اگر شما هم جای آن بزرگوار بودید همین کار را می کردید

اگر چه نیرومندترین و قوی ترین مرد زمین بودید... اما مهم ترین دلیل سکوت مولا از حق مسلمش **حفظ وحدت میان مسلمین و استقرار یافتن دین نوپای برادرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بود** که صراحتاً آن را در نامه ۶۲ نهج البلاغه (نامه به مالک اشتر) بیان میکند! مولا علی علیه السلام دشمن زیاد داشتند و اکثر کفار و مشرکین از لبه شمشیر عدالت گستر ایشان گذشته بودند و خیلی از مشرکینی که از ترس شمشیر اسلام آورده بودند کینه ان جناب را در دل داشتند! به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مولا علی علیه السلام فرمود: امت از تو کینه ها در دل دارند و زود است بعد از من به تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند، ظاهر سازند. من تو را امر می نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید زمانی که خلافت غصب شد، پیامبر این موضوع را به خوبی می دانست و به همین دلیل به مولا علی علیه السلام فرمود:

اگر در امر حکومت، کار به جدال و خونریزی کشانده شد، سکوت کن. مولا با نهایت بزرگواری از حق مسلم خود گذشت و خود را فدای بقای اسلام کرد و فرمود پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم.

درست است که مولا سکوت کرد اما همیشه خلافت را حق خود می دانست و با غاصبان خلافت و ولایتش احتجاج می کرد به طوری که وقتی شنید خلیفه اول خویشاوندی خود را با رسول خدا مطرح می کند و پس از حاکم شدن به بیعت مردم

اشاره می کند در مسجد مدینه خطاب به او فرمود: شگفتا! آیا معیار خلافت صحابی بودن پیامبر است؟ اما صحابی بودن و خویشاوندی ملاک نیست؟! اگر ادعا می کنی که با شورای مسلمین به خلافت رسیدی، چه شورایی بود که رای دهندگان حضور نداشتند و اگر خویشاوندی را حجت قرار می دهی، دیگران از تو، به پیامبر نزدیک تر و سزاوارترند! [حکمت ۱۹۰ نهج البلاغه، ص ۶۵۳] امام(علیه السلام) هر گاه فرصت را مناسب می دید به خاطر استواری دین و حفظ وحدت مسلمین به کمک غاصبان خلافتش می رفت و آنها متوسل به وجود نازنین او می شدند... چه مسائل و مشکلات پیچیده و بهرنجی که حضرت حل نکرد به طوری خلیفه دوم بارها از خوشحالی فریاد کشید **لولا علی لهک العمر** یکی از مواردی که عمر به علی(علیه السلام) متوسل شد همین جنگ مسلمین با دولت ساسانی و فتح ایران بود که با راهنمایی های خردمندان مولا، ایران فتح شد، بدون حضور در جنگ و

خطر تازه مسلمانان، حمله رومیان و سکوت امام :

۱. اگر حضرت با توسل به قدرت و قیام مسلحانه در صدد قبضه حکومت و خلافت بر می آمد، بسیاری از عزیزان خود را که از جان و دل به امامت و رهبری او معتقد بودند، از دست می داد، علاوه بر این ها گروه بسیاری از صحابه که به خلافت امام راضی نبودند، کشته می شدند و این امر سبب تضعیف و دو دستگی آنان می شد.

۲. از آن جاکه بسیاری از گروه ها و قبایلی که در سال های آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله) مسلمان شده بودند، هنوز آموزش های لازم اسلامی را ندیده بودند و نور ایمان کاملاً در دل آنان نفوذ نکرده. بعد از خبر درگذشت پیامبر(صلی الله علیه و آله) گروهی از آنان پرچم ارتداد و بازگشت به بت پرستی را برافراشتند و عملاً با حکومت اسلامی در مدینه مخالفت نمودند به همین جهت نخستین کاری که حکومت جدید انجام داد این بود که گروهی از مسلمانان را برای نبرد با مرتدان و سرکوبی شورش آنان بسیج کرد و سرانجام آتش شورش آنان با تلاش مسلمانان خاموش گردید.

۳. علاوه بر خطر مرتدین، مدعیان نبوت و پیامبران دروغین مانند مسیلمه کذاب، طلیحه و سجاح نیز در صحنه ظاهر شده و هر کدام طرفداران و نیروهایی دور خود گرد آوردند و قصد حمله به مدینه را داشتند که با همکاری و اتحاد شکست خوردند.

۴. خطر حمله احتمالی رومیان نیز می توانست مایه نگرانی دیگری برای جبهه مسلمانان باشد؛ زیرا تا آن زمان مسلمانان سه بار با رومیان رو در رو، یا درگیر شده بودند، و رومیان مسلمانان را خطری جدی تلقی می کردند و در پی فرصتی بودند که به

مرکز اسلام حمله کنند. و با تضعیف جبهه داخلی مسلمانان، بهترین فرصت به دست رومی ها می افتاد که از این ضعف استفاده کنند.

سکوت امیرالمومنین علی (علیه السلام) حقیقت دارد.

انبیاء و اوصیای کرام از خود اختیاری نداشتند و تابع خدای سبحان بودند و اگر خدا می خواست جنگ می کردند و اگر خدا می خواست سکوت می کردند و..

آخر خطبه ۲ صفحه ۳۷: مولا علی (علیه السلام) پس از توصیف خاندان و اهل بیت با عظمت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، می فرماید: ویژگی های حق ولایت به انها (عترت و اهل بیت پیامبر) اختصاص دارد و وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت به انها تعلق دارد. هم اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از ان دور مانده بود، بازگردانده شد.

خطبه ۳ (خطبه شفشقیه) به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور ان حرکت می کند. خطبه فوق پر است از درد و دل های مولا از ابوبکر و عمر و عثمان و خلافتشان و

آخر خطبه ۵: در شرایطی قرار دارم که اگر سخن گویم، این که سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه عمیق.

آخر خطبه ۶: پس سوگند به خدا! من همواره از حق خویش محروم ماندم و از هنگام وفات پیامبر (ص) تا امروز حق مرا باز داشته و به دیگری اختصاص داده اند... **قسمتی از خطبه ۱۶:** آنان که سابقه ای در اسلام داشتند و تا کنون منزوی بوده اند بر سر کار می آیند و آنها که به ناحق پیشی گرفتند عقب زده خواهند شد.

خطبه ۳۷: در برابر خواسته های خدا راضی و تسلیم فرمان اویم، آیا می پندارید من به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دروغی روا داشتم؟ به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم و هرگز اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم.

در کار خود اندیشیدم، دیدم پیش از بیعت، پیمان اطاعت و پیروی از سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بر عهده دارم که از من برای دیگری پیمان گرفت. چون که

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مولا علی (علیه السلام) فرموده بود اگر در امر حکومت، کار به جدال و خونریزی کشانده شد، سکوت کن.

خطبه ۷۴ (پس از شورای شش نفره عمر) پس از قتل عمر، در روز شورا، آن هنگام که مردم برای بیعت با عثمان جمع بودند فرمود: همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم. و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید پرهیز میکنم.

خطبه ۲۱۷ (شکوه از قریش) خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانش از تو کمک می خواهم که پیوند خویشاوندی مرا برینند و کار مرا دگرگون کردند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه ی آنان سزاوارترم متحد گردیدند و گفتند: حق را اگر توانی بگیر و یا تو را اگر از حق محروم دارند، یا با غم و اندوه صبر کن و یا با حسرت بمیر! به اطرافم نگریستم، دیدم که نه یآوری دارم... پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با گویی که استخوان در آن گیر کرده بود جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم و در فرو رفتن خشم، در امری تلخ تر از گیاه حنظل و دردناک تر از فرو رفتن تیزی شمشیر در دل شکیبایی کردم.

پیامبران هم در فرصت هایی سکوت کردند!؟

ادای تکلیف و وظیفه! همه انبیای الهی و اوصیای به حق مطابق مقررات و دستورات الهی عمل می نمایند و در موارد مقتضی قیام به جنگ و در مواردی قعود و سکوت می نمودند و حتی در مواردی از مقابل دشمنان فرار نموده و پنهان می گشتند! قرآن مجید به برخی از آنها اشاره نموده که به خاطر نداشتن یار و همراه سکوت یا فرار نموده اند. چنانچه در سوره قمر از قول نوح (علیه السلام) شیخ الانبیاء می فرماید **فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِر** پس خدا را خواند و دعا کرد که بارالها من سخت مغلوب قوم شده ام (به لطف خود) مرا یاری فرما (قمر ۱۰)

همچنین درباره ی کناره گیری و اعتزال حضرت ابراهیم (علیه السلام) وقتی عمویش آزر استمداد نمود و جواب یأس شنید، فرمود: **وَأَعْتَزَلِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي مِن آثَمِ الْأَرْضِ** و بت هایی که به جای خدا می پرستید دوری کرده و خدای یکتا را می خوانم (مریم ۴۸) حضرت ابراهیم (علیه السلام) وقتی کمک و یاری از عموی خویش ندید

عزالت و گوشه نشینی اختیار نمود تا شرایط مناسبی فراهم آید .
فرار از دست ظالمان! فرار کردن حضرت موسی(علیه السلام) با خوف از مصر **فخرَجَ مِنْهَا خَائِقًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** از شهر با حال ترس از دشمن بیرون رفت و گفت: بارالها مرا از شر قوم ستمکار نجات ده (قصص ۲۱) بنابراین انبیای الهی اگر برای یاری دین خدا یار و ناصری نیابند برای فراهم شدن شرایط مناسب و تا موعد مناسب عزالت و کناره گیری و قعود و سکوت و عدم قیام را اتخاذ می نمایند.

در دوران ۲۵ سال بر امام علی(علیه السلام) چه گذشت؟

تعبیرات امام علی **علیه السلام** در خطبه ۳ و ۲۶ ساعت ها و روزهای بسیار تلخ و دردناکی را می گذارند. نه به خاطر این که در رأس حکومت نیست، چرا که خودش صریحاً بی اعتنایی خویش را به این امر در خطبه های متعدد بیان کرده و روشن ساخته است که این مقام تنها یک مسئولیت الهی است، نه وسیله ای برای افتخار و مباهات، و سرانجام همان شد تاریخ نشان داد. یعنی معاویه به حکومت رسید و خلافت رسول الله را به نوعی سلطنت خودکامه پر زرق و موروثی تبدیل کرد و بعد از او یزید و یارانش بر آن تخت نشستند. و مرتکب اعمالی شدند که در بدترین حکومت های خودکامه کم نظیر است.

تعبیرات پرمعنای امام علی **علیه السلام** در این جمله ها نشان می دهد که چگونه تبلیغات گسترده و شدید سردمداران حکومت از یک سو، و تهدید و اِرعاب مردم از سوی دیگر، امام علی **علیه السلام** را که شایسته ترین فرد برای خلافت بود. و از سوی خدا و توسط پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز برای همین منصب تعیین شده بود، به انزوا کشاند تا آنجا که جز اهل بیتش، کسی به عنوان یار و یاور برای او باقی نمانده بود!

و نیز این تعبیرات نشان می دهد که حامیان خلافت، حتی از کشتن اهل بیت امام علی **علیه السلام** نیز ابا نداشتند. چرا که می فرماید **فَضَنْتُ بِهِم عَنِ الْمَوْتِ (من دریغ داشتم که آنان را به کام مرگ بفرستم).** و این عجیب و وحشتناک است! هر چند اینگونه مسائل مهم اخلاقی، در عالم سیاست و حکومت شگفت انگیز نیست! حامیان متعصب خلافت، منتظر بهانه ای بودند تا فرزندان امام علی **علیه السلام** را که احتمال جانشینی آنان را در آینده می دادند، از میان بردارند همچنین اعمالی مانند تحریف عقاید و اشتباه در فهم احکام اسلام و ارتکاب انواع تبعیضات و بی عدالتی ها و سرانجام تبدیل حکومت اسلامی به سلطنت و ...

توجیه ناروای دگراندیشان در مورد صبر ۲۵ ساله علی علیه السلام

در مورد ۲۵ سال صبر و مدارای امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان سه خلیفه اول، توجیه دیگری که این روزها گاهی مطرح می شود این است که حضرت علی علیه السلام به این دلیل با آنها نجنکید که شرعاً جنگ برایش جایز نبود؛ چرا که در آن ۲۵ سال اصلاً حکومت حق آن حضرت نبود که بخواهد برای گرفتن آن اقدام کند!

این در حالی است که طی ۱۳۰۰ سال علمای شیعه تلاش کرده اند که بگویند خلافت حضرت علی علیه السلام از سوی خدا است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دستور خدای متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را برای خلافت پس از خود تعیین کرد **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** (احزاب ۳۳) بر اساس این آیه شریفه اهمیت این مسأله به حدی بود که اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این وظیفه را انجام نمی داد و جانشینی حضرت علی علیه السلام را به جای خود، که از جانب خدای متعال مشخص شده بود، بیان نمی کرد، به منزله این بود که اصلاً رسالت الهی را تبلیغ نکرده است! چرا که رسالت الهی یک مجموعه است که جزء اخیر آن، اعلام ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از این رو بدون آن، سایر تلاش ها نیز ثمری نخواهد داد و از بین خواهد رفت

نصب و اذن الهی، تنها ملاک مشروعیت حاکم النبئی اولی بالمؤمنین من انفسهم (احزاب ۶) این کج اندیشان می گویند، اگر مردم حکومت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را هم قبول نمی کردند پیغمبر حق نداشت بر آنها حکومت کند! و مسأله در مورد حضرت علی (علیه السلام) نیز بر همین منوال است! چون مردم رأی ندادند و قبول نکردند، حضرت علی علیه السلام نمی توانست خلیفه باشد. و انتصاب خدا را ندیده می گیرند.

همکاری انتقادی حضرت امیر علیه السلام با خلفا

حضرت امیر علیه السلام با خلفا همکاری انتقادی داشته است. ایشان به خلفا مشورت می دادند و آنان را کمک می کرده است. در جنگ خلیفه دوم با ساسانیان، خلیفه دوم به حضرت امیر علیه السلام پیشنهاد می دهد که فرماندهی سپاه را بپذیرند که ایشان قبول نمی کنند. خود خلیفه دوم تصمیم گرفت که فرمانده سپاه شود. حضرت امیر علیه السلام جلوگیری کرد و می گفت اگر شما کشته بشوی، کل سپاه از هم می پاشد. یعنی حضرت امیر علیه السلام حتی برای خلفا دلسوزی می کرد. ایشان منتقد بود ولی برای دلسوزی اسلام و مسلمین به خلفا کمک می کرد. (هدف فقط نام اسلام و باقی ماندن آن بود در مقابل دشمن)

در قضاوت‌ها خلفا به حضرت امیر علیه السلام رجوع می‌دادند و ایشان هم قهر نکرد و کمک می‌کردند. خلفا هم با علی علیه السلام مشورت می‌کردند.

در معضلات فقهی و حقوقی، در امور دیوانی و اقتصادی و اجتماعی، در مسئله جنگ و صلح و سیاست خارجی، در مسائل معرفتی، در تفسیر و قرائت قرآن و ... با حضرت امیر مشورت می‌شد و مکرر نقل شده که خلفا نظر علی علیه السلام را بر سایر اصحاب مقدم می‌داشتند. مثلاً مبدأ قرار گرفتن تاریخ هجری در زمان خلیفه دوم و با نظر حضرت امیر علیه السلام انجام گرفت. در زمان خلیفه اول هم برای رویارویی با روم، ابوبکر نظر علی علیه السلام را در مورد زمان و چگونگی مواجهه با روم پذیرفت. عمر می‌گوید: پیامبر «صلی الله علیه و آله» به ما می‌گفت که هر وقت اختلافی بین شما پیش آمد به علی مراجعه کنید. این روایت در سی منبع از منابع اهل سنت از خلیفه دوم نقل شده که اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

بعد از قتل خلیفه سوم که نزد حضرت امیر علیه السلام آمدند تا ایشان خلافت را قبول کند. فرمود دست از سر من بردارید. من هم یکی از شما. من کمک باشم بهتر از این است که حاکم باشم. معنی این جملات این است که بحث ما بر سر حکومت نیست.

صلاح امت اسلامی همه افعال و اقوال امیرالمومنین علیه السلام بر اساس وظیفه شرعی و الهی که خود آن حضرت از همه مردم آگاه تر به آن بوده و بر اساس صلاح جامعه اسلامی بوده و هرگاه وظیفه الهی شان و صلاح امت اسلامی اقتضاء می‌کرده قیام و مبارزه مسلحانه نموده و هرگاه وظیفه الهی شان و صلاح امت اسلامی مقتضی سکوت و بردباری در برابر ستم‌هایی که در حق آن‌ها روا داشته شده است بوده سکوت اختیار نموده اند و این سکوت هیچ‌گاه به منزله کوتاه آمدن و چشم‌پوشی در قبال وظایف الهی و شرعی و بر خلاف مصلحت امور مسلمین نبوده.

بلکه در حقیقت نقش قیام و مبارزه علنی و مُصلِحانه را ایفا نموده و با سکوتشان همان کاری را کرده اند که گاهی به مقتضای زمان و مصلحت دین حرکت و قیام علنی که منجر به ریختن خون‌ها گردیده نموده اند. و لذا پاسخ اجمالی سؤال هم از نظر نهج البلاغه به همین لحاظ وظیفه الهی و اقتضاء صلاح امور امت اسلامی خواهد بود.

امام علیه السلام در خطبه ۳، **(شفشقیه)** به ابن عباس می‌فرماید: آگاه باش، سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابوبکر) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آن که می

دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب آسیا هستم (چنان که دوران و گردش آسیا قائم به آن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیایی ندارد، همچنین خلافت به دست غیر من زیان دارد،

مانند سنگی است که در گوشه افتاده و در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد، پس (چون ابوبکر پیراهن خلافت را به ناحق پوشید و مردم او را مبارک باد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلوی از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آن که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) صبر کنم که در آن پیران را فرسوده جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مومن (برای دفع فساد) رنج می کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابوبکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی دیدیم و چون تنها بودم و یآوری نداشتم نمی توانستم سخنی بگویم)

در خطبه ۱۶۱ می فرماید: جای بسی حیرت و شگفت است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می نمود (ابوبکر: اقیلونی فلست بخیرکم و علیٰ فیکم؛ ای مردم بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل نمایید که من از شما بهتر نیستم و حال آن که علی علیه السلام در میان شماست) ولی تحریک های عمر و توهین های او ابوبکر را باز می داشت از این تصمیم. و در شرایط مختلف چندین بار ابوبکر می خواست صحنه را خالی کند و با بی ادبی و توهین های عمّر منصرف می شد تا آن جا که به ابوبکر دائم المعذور می گفتند.

ولی چند روز از عمرش مانده وصیت کرد خلافت را برای عمر، این دو نفر خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت کردند خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار دادند در حالی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسایل دینی) بسیار و عذرخواهیش بیشمار بود. پس سوگند به خدا مردم در زمان او گرفتار شده و اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهادند از حق دوری نمودند.

کلام امیر مؤمنان (علیه السلام) با معاویه درباره خلافت خویش

نامه های حضرت امیر نشان می دهد که ایشان تا آخرین لحظه درباره خلافت احساس مسئولیت می کرد. در نهج البلاغه بخش وسیعی درباره خلافت و امامت آن حضرت سخن به میان آمده که آن بخش ها را می توان در نامه هائی که بین معاویه و حضرت امیر ردّ و بدل شده جستجو کرد. در غالب آن نامه ها از خلافت و حکومت و ولایت خود و خاندان خود سخن می گوید. به معاویه می گوید: **خائض** یعنی کسی که در گرداب فرو می رود، خوض می کند، یعنی تو مثل کسی هستی که در یک ظلمتی فرو رفتی و دست و پا می زنی و این حقّ مسلم ما را نادیده گرفتی، این حقّ ما بود؛ این دنیا با زیور و زینتی که خود نشان داد، چشم تو را کور کرده! (نامه ۶۵)

یکی از مظاهر جامعیت علی (علیه السلام) این که در مقام عمل، با فرقه های گوناگون و انحرافات مختلف رو برو شده و با همه مبارزه کرده است. گاهی با دنیاپرستان تجمل گرا، گاهی با سیاست پیشگان صد رنگ و گاهی با مقدس نماهای جاهل و منحرف مبارزه کرده است. علی (علیه السلام) در راه خدا از کسی ملاحظه نداشت و اگر کاری انجام می داد، فقط به خاطر خدا بود.

طبیعتا این حالت دشمن ساز است و روح های پر طمع و آرزو را به درد می آورد. تاریخ بشر، قهرمانان بسیار سراغ دارد: قهرمانان سخن، قهرمانان علم و فلسفه، قهرمانان قدرت و سلطنت، قهرمانان میدان جنگ؛ ولی در طول زمان، بیشتر آنان در ذهن بشر کم رنگ و کم رنگ تر شدند و برخی به کلی از یاد رفتند. اما علی (علیه السلام) نه تنها با کشته شدنش نمرد، بلکه زنده تر گردید.

حضرت امیر علیه السلام بین خلفا و معاویه فرق می گذاشت اختلاف نظرها را باید طبقه بندی کرد. ایشان منتقد خلفا بودند ولی درگیر نمی شدند. یکی کردن یزید و معاویه با عمر و ابوبکر درست نیست. موضع امیرالمومنین علیه السلام در برابر خلفا انتقادی است، اما هرگز موضع ایشان در برابر خلفا مانند موضع شان در برابر معاویه نبوده. خود حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه تفاوت میان خلفا و معاویه را بیان می فرماید. معاویه به حضرت امیر علیه السلام نامه می نویسد و به ایشان توهین می کند و طعنه می زند که خلفا از تو افضل بوده اند.

حضرت در جواب نمی فرماید که نه، من افضل بوده ام. بلکه می فرماید: در نامه ات نوشته ای که افضل اصحاب فلانی و فلانی هستند. چیزی گفتی که اگر درست باشد

به درد تو نمی خورد و اگر غلط باشد باز هم به درد تو نمی خورد. به تو چه که چه کسی افضل است و چه کسی نیست؟! به تو ربطی ندارد که من افضل و برتر هستم یا ابوبکر و عمر.

اجتماع امت از خلافت من مهم تر است بعضی اصحاب با جناب ابوبکر بیعت نکردند و به حضرت علی علیه السلام می گفتند تا شما بیعت نکنید، ما هم بیعت نمی کنیم. حضرت امیر علیه السلام فرمود: من حرف خودم را زدم. من اجازه نمی دهم به خاطر خلافت من بین مسلمانان جنگ راه بیفتد. در زمان خلفا به اصحابی مانند سلمان و ابوذر و ... پیشنهاد پست های حکومتی می شد. این افراد خدمت حضرت امیر علیه السلام می رسیدند و برای قبول این پیشنهادات مشورت می کردند که حضرت امیر به آنان می فرمود با حکومت همکاری کنید. امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در سپاه خلفا برای جهاد شرکت نکردند. ولی تمام تلاش خود را از پایمال نشدن حق و حقیقت داشتند و مراقبت می کردند (حتی الامکان زمان تقسیم غنایم)

حزم و دوراندیشی از دیدگاه امیرمومنان علی (علیه السلام) حزم و دوراندیشی از مصادیق بصیرت است؛ با این تفاوت که حزم، بیشتر ناظر به عمل همراه با احتیاط و بصیرت هرچند که ناظر به عمل است ولی بیشتر به ابعاد نظری آن توجه دارد. حزم یعنی این که انسان به فرجام کارها در لایه ها و سطوح مختلف آن بنگرد و با نوعی تدبیر، فراتر از آنچه به عنوان خروجی و برآیند و برون داد مستقیم عمل است بنگرد و لوازم دور و نزدیک آن را بسنجد و آنگاه عزم نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد می زند: ان معی لبصیرتی ما لبست علی نفسی و لا لبس علی: من بصیرت دارم و می فهمم باید چه کار کنم. نه خودم بر خودم امر را مشتبه کردم، و نه کسی امر را بر من مشتبه کرده. پیداست که او را متهم به ناتوانی در اداره امور می کردند و برخی صریحا می گفتند: معاویه جامعه را خوب اداره می کند. حضرت فریاد می زد: من وظیفه ام را بهتر از شما می دانم و شکی ندارم که راهی جز این وجود ندارد.

در نهج البلاغه در رابطه با فتنه جمل تعبیر واقعا کوبنده ای وجود دارد؛ دیدم امر من، بین دو کار دائر است: یا باید با اینها بجنگم، یا باید دست از دین محمد صلی الله علیه و آله بردارم. این گونه فهمیدن، کار هر کسی نیست. نیاز به یک بصیرت خاص در مسائل اجتماعی دارد که حاق حق را درست بشناسد؛ بفهمد که اگر کوتاه بیاید چه اتفاقی خواهد افتاد.

مال اندوزی عثمان و درآمدهای نجومی صحابه پیامبر عثمان پس از آنکه در مسند خلافت نشست بر خلاف سنت پیغمبر و روش شیخین رفتار نمود. عثمان بنی امیه را که در رأس آنها ابوسفیان بود از جهت مال و مقام خوشحال کرد

و ابوسفیان در مجلسی که عثمان از بزرگان بنی امیه تشکیل داده بود، گفت: که این گوی خلافت را مانند توپ بازی به همدیگر رد کنید تا دست دیگری نیفتد و من هرگز به بهشت و دوزخ ایمان ندارم. عثمان از طایفه بنی امیه و ثروتمند بود. سیاست پارتی بازی خوشگذرانی حیف و میل بیت المال، قوانین خلاف اسلام حاکم شد، عثمان به سفارش عمر تا یک سال تغییری در حاکمین شهرها نمی دهد و سپس نزدیکان خود را به حکومت میرساند، عمار را از کوفه عزل و ولید را منصوب میکند. ولید در حالت مستی نماز دو رکعتی را چهار رکعت میخواند (اعتراض و آشوب میشود).

از آن طرف معاویه مکار در شام در دوران خلافت عثمان، حکومت خود را تثبیت کرده و با مسلمانانی که پیامبر و صحابه را ندیده اند قانون به نام اسلام وارد و تحمیل مینماید و تمام مشکلات را، به گردن عثمان می اندازد. معاویه آن کسی است که چون عثمان برای نجات خود از خشم انقلابیون از وی کمک خواست، از یاری او سر باز زد، و پاسخ نامه‌های مکرر او را نداد تا وقتی که خبر قتل او به معاویه رسید،

و امیر المؤمنین (علیه السلام) در این باره به معاویه فرمود: **فوالله ما قتل ابن عمک غیرک** به خدا سوگند عموزاده‌ات را کسی جز تو نکشت. زمانی هم که مردم اعتراض کرده و نامه ای اعتراض آمیز از معاویه و عملکرد خود عثمان و از والیانی که انتصاب کرده، تنظیم و نامه را توسط عمار به عثمان میرسانند اعتنا نکرده و عثمان مردم را به دروغ گوئی متهم میکند و دستور میدهد عمار را کتک زده و خود نیز لگد به پهلوی او وارد میسازد. شبانه علی و حسن (علیهما السلام) به عیادت او میروند و از او همدردی مینمایند. علی چندین بار عثمان را نصیحت و سرزنش کرده و می فرمایند: نمی دانم که چه بگویم که خود میدانی و... مواظب خود باش.

خلافت قبیله ای امت اسلامی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نخستین گام، برخلاف آموزه ها و دستورهای صریح، قرآن و فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شیوه جاهلی به انتخاب رهبران جامعه اقدام کردند و در شورایی از رهبران قبایل براساس انگیزه های قبیله ای، رهبرانی را برای جامعه برگزیدند.

وقتی **طلحه الخیر** وفات کرد، ثروت بسیاری برجای گذاشت. ارزش غلات طلحه در عراق بین ۴۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ درهم و درآمد روزانه وی از غلات عراق حدود ۱۰۰۰ درهم بود. همچنین ارزش غلات وی در سراه حدود ۱۰۰۰۰ دینار بود. همچنین ارزش میراث باقی مانده از وی از زمین و دام و اموال و پول نقد (درهم و دینار) سی میلیون درهم بوده است. و بقیه به صورت زمین و دام و کالا بود.

خزانه دارش دو میلیون و دویست هزار درهم پول نقد بود و نخلستان ها و دیگر اموالش را به سی میلیون درم ارزیابی کردند. همچنین در نقلی دیگر آمده که از طلحه بن عبید الله یکصد پوست گاو نر انباشته از زر که در هر یک سیصد رطل طلا بود، باقی ماند (بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳ ص ۱۶۷)

در کوفه خانه ای ساخت که هم اکنون در محله کناسه به نام دارطلحیین معروف است. وی از املاک عراق روزانه هزار دینار درآمد داشت. در ناحیه سراه بیش از این در آمدش بود. در مدینه نیز خانه ای بساخت و آجر و گچ و ساج در آن بکار برد. **زیر بن عوام** به هنگام مرگ، ۵۰۰۰۰ دینار پول نقد، ۱۰۰۰ اسب، ۱۰۰۰ بنده (غلام و کنیز) و مقادیر زیادی اموال غیر منقول به جای گذاشت، خانه ای در بصره ساخت که معروف است و تجار و مالداران و کشتیبانان بحرین در آنجا فرود می آیند او در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه هایی ساخت، آنچه درباره خانه ها و املاک وی گفتیم هنوز هم معروف است و پوشیده نیست.

سعد ابن ابی وقاص نیز در عقیق خانه ای مرتفع و وسیع بنا کرد و بالای آن بالکنها ساخت. خانه ای از عقیق داشت که دارای فضای زیادی بود.

زید بن ثابت به هنگام مرگ، غیر از اموال غیر منقول خویش، یکصد هزار دینار طلا و نقره به جای گذاشت

عبد الرحمن عوف، هزار اسب و هزار شتر و ۱۰۰۰۰ گوسفند داشت نیز خانه وسیعی در مدینه بساخت. فان فلوتن می گوید: اصحاب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همگی از ثروتمندان بزرگ و دارای ثروت های بی شمار و کاخ های با عظمت گشتند، ثروتمندان عرب مبالغه انگفتی بذل و بخشش می کردند.

از دیگر بخشش های عثمان می توان به این موارد اشاره کرد ابن قتیبه می گوید: عثمان ۱۰۰۰۰۰ درهم. و به قولی دیگر ۳۰۰۰۰۰ درهم به **حکم بن ابی العاص** پرداخت. همین طور ۴۰۰۰۰۰ درهم به **خالد بن اسید** بخشید و

مولای متقیان (علیه السلام) و پذیرش امر حکومت به دلیل احساس وظیفه

حکومت و اداره جامعه سیاسی یکی از ارکان آموزه های اسلامی است و با نگاهی به دوران صدر اسلام به راحتی می توان مشاهده کرد که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از مهاجرت به شهر یثرب مدینه النبی شروع به تاسیس نظام سیاسی و حتی تدوین نوعی قانون اساسی برای اداره و سر و سامان دادن به وضعیت سیاسی این شهر به عنوان مرکز نظام سیاسی اسلام برآمد. از این رو با توجه به آموزه های قرآنی و سیره عملی پیامبر گرامی آن، شکی در ضرورت نظام سیاسی اسلام بر نمی ماند.

از سوی دیگر پیامبر در مواردی متعدد مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود برای تصدی منصب امامت جامعه اسلامی مشخص نمودند؛ ولی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جریان اوضاع به گونه ای پیش رفت که مسلمانان از نعمت حکومت این نایب بر حق پیامبر برای سال های متمادی محروم ماندند.

پس از حدود ۲۵ سال محرومیت جامعه اسلامی از این لطف الهی و به دنبال حکومت سه خلیفه و سپس کشته شدن خلیفه سوم به دست جمعی از مسلمانان دوباره مسئله خلافت مسلمین مطرح شد؛ و قاطبه مسلمانان آن روز رو به سوی خانه مولای متقیان آوردند تا از ایشان درخواست کنند که این منصب را قبول بفرماید.

از سوی دیگر حضرت علی (علیه السلام) نیز مانند سایر رجال الهی حکومت را به عنوان یک مقام دنیوی بارها تحقیر می کرد و آن را همانند سایر مظاهر مادی از استخوان خوکی که در دست انسان خوره داری باشد بی ارزش تر می داند و یک کفش کهنه وصله داری در نزد او از حکومت محبوب تر و خوشایندتر است.

اما همین حکومت و زعامت را در مسیر اصلی و واقعی آن، که وسیله ای برای اجرای عدالت اجتماعی و احقاق حق و خدمت به اجتماع است، امری مقدس می شمارد و حتی از جنگ و نبرد و شمشیر زدن برای حفظ آن در برابر دشمنان با تمام قوا و نیرو دریغ نمی ورزد.

حضرت علی (علیه السلام) که از ابتدا هم علاقه ای به قبول خلافت نداشتند علت قبول این وظیفه را این گونه بیان می کند **لو لا حضور الحاضر.... و لسقت اخرها بکاس اولها** اگر آن اجتماع عظیم نبود و اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقابل پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت نشینند و دست روی دست نگذارند همانا افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم (خطبه ۳).

پس با در نظر گرفتن تمامی این رویدادها می توان علت قبول حکومت از سوی حضرت علی (علیه السلام) را حضور مردم، تمام شدن حجت و جلوگیری از تقسیم جامعه به دو گروه پرخور ستمگر و ستمدیده گرسنه قلمداد کرد.

رفتار سیاسی علی (علیه السلام) و رعایت ارزش ها ؟ چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از رسیدن به خلافت به مبارزه با عده ای از مسلمانان پرداخت؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود در پاسخ این گونه قضاوت ها چنین می فرماید و لقد اصبحنا في زمان قد اتخذ اكثر اهله الغدر كيساً ما در زمانی زندگی میکنیم که اکثر مردم نیرنگ و فریب کاری را زرنگی می دانند! حضرت با اشاره به کارهای معاویه، مردم فکر می کنند این از زرنگی و درایت معاویه است که برای رسیدن به مقاصد خود مکر و حيله به کار می برد و نسبهم اهل الجهل فيه لي حسن الحيله افرادی که به حقایق امور آگاه نیستند، کارهایی را که سرچشمه اش مکر و فریب است سیاست مداری و حسن تدبیر و چاره اندیشی می دانند.

سیره سیاسی امیر مومنان و ولایت علی (علیه السلام) حتی اگر ماجرای غدیر و ابلاغ رسالت الهی هم نبود، شخصیت و حیات علی (علیه السلام) جهت ترجیح او برای زعامت و حکومت و معماری سیاست تر از کرامت انسان کفایت می کرد **سیاستمداری که قول و عملش یکی بود** کدام سیاستمدار را می توان همپای او جست که خطاب به والی خود بنویسد هرگز هوا و هوس بر من چیره نخواهد شد تا به حرص و آز در گزیدن خوراک و ادارم سازد در حالی که ممکن است در حجاز یا یمامه، کسی حسرت گرفته نانی برد یا سیر نخورد، و یا من سیر بخوابم حال آنکه پیرامون من شکم هایی گرسنه و جگرهایی سوخته باشد؟.

آیا به این بسنده کنم که گویند امیرمومنان است و در ناگواری های روزگار شریک آنان نشوم یا در سختی زندگی الگویی برای آنها نباشم؟ من آفریده نشده ام تا مانند چارپایی بسته که به علف پردازد، مشغول سورچرانی باشم. علی (علیه السلام) این جملات را در حالی می گفت که چندی پیش از آن، جمعیت مشتاق عدالت، به خانه او هجوم آورده بودند. دو پهلوی او در ازدحام جمعیت فشرده شد و نزدیک بود حسنین (علیه السلام) زیر دست و پا بمانند. تشنگان عدالت گفته بودند از این جا نمی رویم جز با بیعت؛ طفره نرو! دستت را پیش آر تا بیعت کنیم.

راه عذر بر علی (علیه السلام) بسته شد. همان جا بود که تسلیم شد اما در همان موضع تسلیم، سیمای سیاست علوی و حد و مرز حکومت خود را ترسیم کرد؛ به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید سوگند!

اگر حضور حاضران نبود و یاران به واسطه یاری حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خداوند از دانایان و عالمان پیمان نستانده بود که بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده تاب و قرار نداشته باشند، افسار شتر خلافت را پشت کوهانش می افکندم که دنیای شما نزد من از آب بینی بزبی ارزش تر است. هر یک از این جملات طلایی لابد صد تکبیر به نشانه تأیید داشت. برای علی، بار امانت و سنگینی مسئولیت همان است که به عثمان بن حنیف نوشت آیا به این بسنده کنم که گویند امیرمومنان است و در ناگواریهای روزگار شریک آنان نشوم یا در سختی زندگی الگویی برای آنها نباشم. و اگر زشتی غدر و خیانت نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم اما هر غدر و نیرنگی، گناه است و هر گناهی، کفر. و برای هر نیرنگ باز خیانتکاری در روز قیامت پرچمی است که با آن شناخته می شود.

این که چرا علی (علیه السلام) با آن همه فضیلت بلارقیب، دشمن پیدا کرد، پاسخ را باید در همین روح با کرامت و امانتدار او جستجو کرد. امام درباره کسی شنید که می گویند همه از او راضی هستند و شهادت داد که قطعاً او به جفا و نه به عدل رفتار کرده و گرنه با عدالت نمی توان همه را راضی کرد. و سیره خویش را همان قرار داد که به حارث همدانی نوشت پرهیز از هر عملی که صاحب خود را خشنود سازد اما برای عامه مسلمین ناخوش و زشت آید. و پرهیز از هر عملی که در پنهان انجام گردد و در آشکار، باعث شرمندگی شود. و پرهیز کن از هر عملی که وقتی از آن پرسند، صاحب عمل انکار کند یا عذر بخواهد... و به صلاح آر هر نعمتی که خداوند به تو ارزانی داشته و آن را تباه مکن. و باید اثر نعمتی که خداوند به تو داده در عمل تو دیده شود. بدان که برترین مومنان، برترین آنها در تقدیم و بذل جان و مال و خاندان خویش است....

غیر از دنیاطلبان، حتی دوستان به ظاهر مصلحت اندیش امام از او می خواستند فعلاً با صاحبان امتیاز و قدرت مدارا کند و عدالت را درباره غارت آنها از بیت المال جاری نسازد تا به پیروزی رسد. پاسخ امام به این دو گروه متفاوت هم یکی بود. آیا فرمان می دهید که پیروزی را در ستم بر کسانی که ولایت مرا پذیرفته اند، طلب کنم؟! به خدا سوگند تا دنیا دنیاست و ستاره ای از پس ستاره ای می آید، هرگز چنین نخواهم کرد. اگر مال از آن من بود، همه را به مساوات تقسیم می کردم چه رسد به این که مال قطعاً و منحصرأ مال خداست. عدم اعتماد و اطمینان به سیاستمداران و هراس از خیانت آنها، همواره نگرانی بشر در طول تاریخ بوده است. آنچه از علی علیه السلام اسطوره سیاست ساخت، عزت (نفوذ ناپذیری) او بود.

روح علی علیه السلام بزرگ بود و روح بزرگ را نمی شد خرید و فروخت و معامله کرد. او چون جان خویش را ارزانی رضایت حق کرده بود، شان نزول این آیه شریفه شد که در بستر پیامبر بخوابد و جان خود را در لبه تیغ شمشیر قرار دهد تا پیامبر هجرت کند وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و از مردم کسی است که جان خویش را برای کسب خشنودی پروردگار معامله کرده و خدا نسبت به بندگان مهربان است

امام مرز کشید میان جان های گرامی همطرز رضوان خداوند با فرومایگان مسلمان نما و اهل خدعه، آنجا که فرمود کجایند برگزیدگان و شایستگان و آزادگان و بزرگواران شما؟!... فساد آشکار شد اما کسی که آن را زشت شمرد و بازدارد و تغییر دهد، نیست. آیا این چنین می خواهید مجاور خداوند در عالم قدس شوید و عزیزترین اولیای او باشید؟ هرگز! با خدا و رضوان او خدعه نتوان کرد و به رضایت او جز با طاعتش نمی توان رسید. لعنت خدا بر آنها که امر به معروف می کنند و خود، آنرا فرو می گذارند، و از منکر باز می دارند و خود به آن عمل میکنند. گروه خونی ابوتراب آن افلاکی خاک نشین نمی توانست با جماعت دنیازده، زراندوز، طرفدار تبعیض، ریاست طلب، خائن به امانت، عافیت طلب، منافق، میانه نما، مقدس مآب آلوده و مستعد سواری دادن به جبهه جور و فساد و تبعیض سازگار باشد که او در روز بیعت، با خدا و خلق هر دو عهد بسته بود خیانت در امانت نکند و حق خدا و خلق را ارزانی زیاده خواهان نکند .

بنابراین جبهه ای مقابل امام آراسته شد که یک سر آن معاویه و عمروعاص و ولید و مروان و همه امویان ذاتا کافر بودند و سر دیگر آن، یاران بیعت شکنی چون زبیر و طلحه، و میانه این صف، مقدس مآبان دنیازده و اهل حسادتی چون ابوموسی اشعری و سعد ابی وقاص (همان نجومی بگیران و ثروت های بی شمار که اندوخته بودند) و سیاهی لشکر آنها جماعت ساده لوح حیرت زده اما مغرور و لجوجی از تیره خوارج. بیگانه و دوست هریک جدا و گاه با هم ساخته! دل مولا را شکستند و جان او را خستند تا یکی از پاک دست ترین و قدرتمندترین سیاستمداران تاریخ، مظلوم ترین آنها شود. علی (علیه السلام) مغضوب واقع شد و در کانون انواع هجمه ها از جمله ترور شخصیت قرار گرفت، چون نقطه اطمینان صیانت از سلامت سیاست شده بود. بر او خشم گرفتند و آشکار و پنهان، رشته های اقتدار و سیاست ورزی او را گسیختند چون نفوذناپذیر و غیرقابل معامله بود و به تعبیر حضرت زهرا (سلام الله علیها) امامت او می توانست «امان از تفرقه» باشد. از او انتقام کشیدند چون با حق آمیخته و پرچم

شاخص عدالت شده بود. او علم جهاد را در برابر همه امتیازطلبی ها و برتری جویی ها برافراشته بود و تا این پرچم برپا بود، به بردگی گرفتن مردم امکان پذیر نبود. همه مسئله این بود که با حضور علی، **سیاست گرد مدار حق و عدالت می گشت** و این محوریت و حکمیت باید از علی ستانده می شد. چنین بود که حکمیت پیش هر کس جز علی (علیه السلام) بردند، در حالی که فرمان داده شده بودند به طاغوت کافر شوند. ایمان ها را موربانه خورد و پایه های امارت امیرمومنان و امام عدالت شکاف برداشت. در بحبوحه یکی از ناکامی های صفین امام ابیاتی با این مضمون خواند اگر اطاعت میکردند آنها را با امنیت و آسایش در جنت الهی پناه می دادم اما چگونه محکم کنم امری را که در آن می خواهند اندیشه فرومایگان بی سر و پا را پیروی کنم.

و گره در کار امام افتاد وقتی از او نشنیدند و نپذیرفتند که **تا پیروزی بیش از یک نفس نمانده**، حتی اگر مالک اشتر علی علیه السلام به نزدیکی خیمه معاویه رسیده بود و غمگسارانه فریاد می زد تا پیروزی به اندازه یک کمان باقی نمانده است. بدن های کنار هم با سوداهای پراکنده از یکدیگر، (همان ها که حضرت می فرمود کلامتان صخره سخت را نرم می کند اما عمل شما دشمنان را به طمع می اندازد) امیر عدالت را زمینگیر کردند.

در کارآمدی و ماندگاری سیره علوی همین بس که ۱۴ قرن بعد، انقلابی بزرگ با الهام از آن رویکرد علوی به پیروزی رسید و زنجیره ای از پیروزی های جهانی مستضعفان را در پی آورد. جهان، در حال انقلابی بزرگ است اما نه به نام معاویه و عمروعاص و اصحاب سقیفه و جمل. پرچمدار اصلی این نهضت حجت خدا (عجل الله تعالی فرجه) انسان کاملی است از نسل علی علیه السلام که امیرمومنان در بشارت آمدن و پیروزی اش فرمود «جهان پس از سرکشی رو به ما اهل بیت خواهد کرد، همچون ماده شتر بد خو که با طفل خود مهربان شود. وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ...» ۱۴۳۰ سال پس از ماجرای غدیر، جهان آستان حوادث و جنبش بزرگی است که کانون آن در پایتخت محبت مولا (ایران) قرار گرفته. اکنون در ایران مردمانی بالیده و برآمده اند که پشت در پشت هم و زیر پرچم ولایت فقیه به مولای متقیان و امیر عدالت اقتدا کرده اند. عزم جزم آنها «علوی» شدن است چندان که بشارتش را رسول خدا ذیل آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... آیه ۵۴** مائده داده؛ فروتن با مومنان، نفوذناپذیر و سرسخت در برابر کافران، مجاهد در راه خدا و نترس در برابر ملامت سرزنش کنندگان. و این هنوز از نتایج سحر غدیر است، تا صبح دولت حق بدمد، ان شاء الله.

علی (علیه السلام) بر چه کسانی سخت می گرفت؟

می گفتند علی (علیه السلام) سخت گیر است و راست می گفتند، علی سخت گیر بود. اما این، فقط نیمی از واقعیت بود و این واقعیت نیمه دیگری هم داشت که ناگفته می گذاشتند و می گذشتند. آن کودک یتیم را که بر پشت خود می نشاند و به دست و زانو راه می رفت تا غم بی پدری از دل او بزداید. وقتی می شنید که حرامیان، خلخال از پای آن دخترک مسیحی ربوده اند، چهره به آتش سوزان تنور نزدیک می کرد و می فرمود؛ اگر کسی از این غصه بمیرد بر او ملامتی نیست .

شب هنگام کیسه نان و خرما به دوش می کشید و پنهان از چشم این و آن در کوچه های تاریک می خزید تا هیچ تهی دستی سرگرسنه بر بالین نگذارد. در نخستین روزهای بعد از خلافت ظاهری، تعدادی از خواص آلوده به چرب و شیرین نزد علی (علیه السلام) آمده و او را ملامت کردند که چرا بیت المال را به تساوی تقسیم می کند؟! و به اشراف و خواص، سهم بیشتری نمی دهد؟! و حضرت خروشیده و گفته بود؛ آیا از من می خواهید با ستم کردن در حق مردمی که بر آنها حکومت دارم، در پی پیروزی باشم؟ به خدا سوگند هرگز دست به این ظلم نمی آلام. اگر این اموال متعلق به خود من هم بود، همه را یکسان در میان مردم تقسیم می کردم، چه رسد به آن که، این اموال، مال خدا و بیت المال است.

به قول جرج جرداق نویسنده مسیحی کتاب «صوت العدالة الانسانیة»، این همه که از فضایل و مردم دوستی علی (علیه السلام) آمده است و همین اندازه نیز بیرون از اندازه و شمار است فقط اندکی از بسپارها و قطره ای از اقیانوس بی کران علی (علیه السلام) است. جرداق در توضیح این نظر خود به واقعیت تلخی اشاره کرده و می گوید؛ بسیاری از فضیلت های علی (علیه السلام) را دشمنانش به کینه و دوستانش به تقیه، ناگفته گذاشته و گذشته اند. علی سخت گیر بود، اما نه با مردم، بلکه از یکسو با کارگزاران حکومت که وظیفه آنان را خدمت به خلق خدا می دانست و می فرمود؛ آنها، یا برادران شما هستند در دین و یا برابر با شما در خلقت. و از دیگر سو به خواص آلوده، صاحبان ثروت های نامشروع، مفت خورها، زورگویان و همه کسانی که از این قماش بودند، سخت می گرفت. همین طیف از آلودگان و زیاده خواهان بودند که از سخت گیری مولای مظلوم ما در هراس بودند و اضطراب خود از عدالت علی را به حساب نگرانی مردم! می نوشتند.

به تصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسدالله الغالب و غالب کل غالب بود، زره آن حضرت که به منزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او به هم وصل میشد و به کلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود: من هرگز پشت به دشمن نخواهم نمود در این صورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم

در یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آن حضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه به آن نقطه گرد آیند. علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد.

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آن حضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات می‌دهد علی علیه السلام فرمود من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر به او برسیم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد .

ابن ابی الحدید سنی مذهب گوید: علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت، هر رزمجوی دلاوری را که می‌کشت تکبیر می‌گفت و در لیلۃ الہریر (سخت‌ترین شب حمله جنگ صفین) شماره تکبیراتش به ۵۲۳ رسید و معلوم گردید که ۵۲۳ نفر از ابطال نامی را در آن شب به دیار عدم فرستاده است. باری علی علیه السلام **ضیغم الغزوات و اسدالله الغالب** بود که وقتی پا به میدان محاربه می‌گذاشت نفس‌های دلیران و شجاعان در سینه‌ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفریت مرگ با صورت هولناکی بر آن گروه نمایان میگشت. ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.

بیعت با امام علی (علیه السلام) به شرط آن که عطف بما سبق نشود

پس از ظهور اسلام در مکه و بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، شنیدن پیام پیامبر برای مستکبران و مال اندوزان آن سامان گران آمد. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ابوبکر، عمر و عثمان به ترتیب حاکمیت مسلمانان را به مرکزیت مدینه به عهده گرفتند.

مسیر رهبری اسلامی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) منحرف گردید، و علی علیه السلام از صحنه سیاسی و مرکز تصمیم‌گیری در اداره امور جامعه اسلامی بدور ماند. سپس علی (علیه السلام) از سوی مردم به خلافت رسید اگر چه او خود به دلیل مشکلات فراوان از حکومت کناره می‌گرفت و می‌گفت: مرا بگذارید و این تعهد را از دیگری بخواهید.

بسیاری از دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز که جامه مسلمانی در برداشتند در زمان خلفای سه‌گانه حاکمیت برخی از ایالت‌های حوزه اسلامی آنروز را در اختیار داشتند پذیرفتن چنین جامعه‌ای و تغییر آن به زندگی ساده و بی‌آلایش دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاری است سخت که تنها از علی (علیه السلام) انتظار می‌رفت. و این چیزی بود که ثروتمندان حجاز هرگز آن را نمی‌خواستند و چون وی در تقسیم بیت‌المال همه را به یک چشم نگرست و موجودی را به همه یکسان داد رفتار او در نظر مردمی که ربع قرن با روشی خاصی خو گرفته بودند خوشایند نیامد.

نظام‌های سیاسی و رجال بزرگ را باید از دشمنانشان شناخت، همچنان که از دوستان آنها. این افتخاری است برای علی (علیه السلام) در قیاس با خلفای قبل و بعد از خود، که مردم با شور و اشتیاق تمام و بدون اینکه شعبده‌بازی‌های سیاسی در کار باشد، برای بیعت به سوی آن حضرت هجوم آوردند و امتیازی دیگر است برای آن حضرت که بدنام‌ترین و فاسدترین و خیانت‌پیشه‌ترین چهره‌های سیاسی در صف دشمنان او قرار گرفتند. اینکه در ۴ سال و ۹ ماه حکومت عدالت، ۳ جنگ بزرگ به حضرت تحمیل شد، حاکی از سلامت و استواری این نظام سیاسی بر سر اصول اسلامی و مبانی اخلاقی است و الا اگر قرار می‌شد امام بر سر حقوق مردم با خواص فزون طلب مداهنه و معامله کند، نه جنگ جمل علیه آن حضرت برپا می‌شد و نه جنگ صفین تا از درون آن، فرقه خوارج پدیدار شود

و به عدالت امام پناه آورده فقط می‌ماند امید یک امت تبعیض‌زده و ستم‌کشیده که از بی‌عدالتی و اشرافیگری و خویشاوندسالاری و طعمه‌انگاری منصب به ستوه آمده و به امام عدالت پناه آورده. آیا با خیانت به این همه امید و انتظار، نام مولای متقیان همچنان متمایز از دیگران بر تارک سیاست و خلافت اسلامی می‌درخشید؟! موج اجتماعی برخاسته بود. نخبگان و اشراف متنفذ و زراندوزان و زورسالاران در برابر این موج بزرگ چه می‌توانستند بکنند؟ کار این موج عدالت خواهی آن قدر بالا گرفته بود که یکی مثل ولید بن عقبه بن ابی معیط والی کوفه در زمان خلیفه سوم (که به خاطر شرابخواری حد بر او واجب شده بود

و علی (علیه السلام) با جسارت تمام، حد را بر این صاحب منصب جاری ساخت (سراغ امام آمده بود تا به نمایندگی از جمعی از اقران و نظایر خود با امام مذاکره کند. انّ الحقّ القديم لایبطله شأ حق دیرپا و قدیمی را چیزی باطل نمی کند ای ابالحسن! می دانی همه ما که اینجا نشسته ایم به خاطر جنگ های اول اسلام دل خوشی از تو نداریم و هر یک از ما یک یا چند نفر از خویشاوندان را داریم که در آن جنگ ها به دست تو کشته شده اند.

اما ما حاضریم از آن خون ها صرف نظر کنیم و با تو بیعت کنیم به شرط آن که عطف بما سبق نکنی و به گذشته کاری نداشته باشی، بعد از این هر طور می خواهی عمل کن. امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود اما موضوع خون هایی که گفتید، خونی نبوده که برای کینه شخصی ریخته باشد، ما برای حق می جنگیدیم و شما برای باطل. حق بر باطل پیروز شد. شما اگر معترضید و خونبها می خواهید بروید از حق بگیری که باطل را درهم شکست. اما اینکه به گذشته کاری نداشته باشم، در اختیار من نیست. آیا مفسدی چون ولید در برابر مردی که سیاست را با قوت و جدیت و بر مبنای اصولگرایی راستین پیشه کرده بود و جاذبه و دافعه های روشنی داشت، باید جز به اردوگاه شام می پیوست؟

علی بود و خدا و خلوت هایش فقط فرصت طلبان و قدرت زدگان نبودند که علی (علیه السلام) را دعوت به سیاست ورزی عرفی توأم با بده بستان و مصلحت اندیشی های آن چنانی می کردند، که حتی برخی دوستان خیرخواه نیز از سر نصیحت! از امام می خواستند فعلاً با بعضی از خواص مدارا کند و مناصب یا امتیازات ویژه آنها را ندید بگیرد. امام اما دلش پیش آن طبقات محروم و زجر کشیده ای بود که با هزار امید دست به دامانش آویخته بودند و با او پیمان بسته بودند. آنها با همه انبوهی، صدایشان به جایی نمی رسید. متن حاشیه نشین بودند. بیعتی کرده و رفته بودند. علی بود و خدا و خلوت هایش. و خدا در این خلوت ها بود. پس او چگونه می توانست در محضر خدا، بر سر حقوق خلق بی سر و زبان که عائله او محسوب می شدند و به او اعتماد کرده بودند، معامله و خیانت کند؟

امام به یاران نزدیک و مصلحت اندیشش فرمود **أتأمرونی أن اطلب النصر بالجورفیمن و ولّیت علیه آیا مرا فرا می خوانید که پیروزی را در ستم بر رعیت بجویم.** به خدا سوگند تا دنیا دنیاست و ستاره ای از پی ستاره ای می آید چنین نخواهم کرد. اگر مال از آن من بود، همه را بین مردم به تساوی قسمت می کردم، چه رسد به اینکه مال

خداوند است. بدانید که بخشش مال به نایب، تبذیر و اسراف است و صاحبش را در دنیا بالا می برد و در آخرت ساقط می نماید. او را نزد مردم گرامی کند و نزد خداوند خوار نماید (خطبه ۱۲۶)

علی از مردم روزگارش جفا دید اما بر آنها جفا نکرد. به همین دلیل هم بود که هم در آغاز امارتش آن گونه با هجوم مردم مواجه شد و هم آن روز که بر بستر شهادت افتاد، پابرهنگان را به خیابان های پایتخت کشاند؛ همان ها که هر یک کاسه ای از شیر به دست گرفته بودند و سراغ خانه علی می رفتند. جماعت کجا؟ در خانه علی علیه السلام. این که دست شماست چیست؟ شیر، تمام قوت ما. چرا خانه علی؟ فرقی شکافته و طبیبی که بر بالینش آمده، می گوید مرهم درد جانگداز ضریب شمشیر، شیر است، می رویم مرهمی بر زخمش باشیم. علی می توانست به جای ۵ سال، ۵۰ سال حکومت کند. اما نمی ماند و سلوکش، راه روشن حق طلبان و عدالت جویان و سیاست پیشگان صادق نمی شد.

علی علیه السلام در روزگاری سیاست دینی و اخلاقی و عدالت خواهانه را ارج گذاشت که روزگار جنگ با کفار بر سر تنزیل قرآن سپری شده و روزگار جنگ بر سر تأویل و تفسیر آن آغاز شده بود. قرائت های مختلف و تفسیرهای گونه گون از دین مد شده بود. هر فرقه سیاسی برای خود تفسیری از دین و قرآن، با بدعت ها و انحرافاتش تدارک کرده بود

تصمیم تاریخی و اجرای قانون الهی وقتی در نخستین روزهای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، طایفه ای از سابقون و یاران نخستین اسلام با اجتماع گرد یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حزبی در «درون نظام و در مقابل امام» تشکیل دادند و با به راه انداختن جنگ جمل، بر امام معصوم و خلیفه حق شوریدند، ابرهای فتنه، آسمان جامعه مسلمین را در بر گرفت و مردم، بر سر دو راهی انتخاب سختی قرار گرفتند. دوباره از نای علی علیه السلام، ندای دعوت مردم به جهاد شنیده می شد اما این بار نه در برابر کفار و مشرکین، که در مقابل مسلمانانی با سابقه، افرادی با ظاهری دینی و حتی نزدیکان پیامبر! کسانی که حاکمیت دولت جدید را به منزله پایان سلطه خود بر بیت المال مسلمین می دانستند، کسانی که برپای دولت عدالت محور علوی را پایان دولت هزار فامیل می دانستند و بالاخره کسانی که به زعم خود «احساس خطر کرده بودند» و می آمدند تا با ادعای حفظ دین اسلام، از استقرار دولت جدید که با شعار «عدالت» بر سر کار آمده بود، به هر شکل ممکن جلوگیری کنند.

حتی در آن سپاه مسلمانان با سابقه ای بودند که چندی قبل برای تشکیل حکومت علوی تلاش کرده بودند و اکنون که علی علیه السلام سهمی از حاکمیت به آنها نداده بود، به جبهه مقابل پیوسته بودند! فتنه پیچیده ای شکل گرفته بود. جمع کثیری از مردم، صف آراستگان در مقابل امام را می شناختند. بخاطر داشتند که آنان سرداران جنگ و امیران و حاکمان پس از جنگ هستند

سوابق درخشان برخی از ایشان در صدر اسلام و خدماتی که به اسلام کرده بودند، نبرد با ایشان را دشوار کرده بود. اتهام برادرکشی و نادیده گرفتن خدمات یاران دیروز، علی علیه السلام را در تجهیز سپاه با مشکل مواجه کرده بود. حتی از درون اردوی حضرت نیز چنین زمزمه هایی شنیده می شد. در وصف همان زمان است که، حضرت فرمودند: همانا فتنه ها چون روی آورد، باطل را بصورت حق آراید و چون پشت کند حقیقت چنانکه هست رخ نماید. (خطبه ۹۳)

بزنگاه تاریخی مهمی شکل گرفته بود. علی علیه السلام باید بین حق و مدعیان حق بین مصلحت اسلام و مصلحت طبقه ای ویژه از مسلمین و بین جلب رضایت خدا و رضایت خواص یکی را برمی گزید. تصمیم دشواری بود. اصل تشکیل حکومت عدالت محور علوی، در جامعه اسلامی آن روز انقلاب بزرگی بود که «خیلی ها» تاب آن را نداشتند و اکنون می رفت تا انقلاب دیگری شکل بگیرد و یا انحرافی بنیان کن برای همیشه در پیکره اسلام نهادینه شود. علی علیه السلام اما اسداللهی بود که از درنده خویان نمی هراسید و عدالتخواهی که به ویژه خواران تمکین نمی کرد. می دانست که طلاهای برخی یاران دیروز انقلاب را امروز باید با تبر تقسیم کرد و البته همزمان در جامعه اسلامی جمعی از مردم گرسنه اند. می دانست که در سایه این ثروت نامشروع، توان بسیج رجاله ها و اراذل و اوباش برای ایشان فراهم است.

اما «مولا» تصمیم تاریخی اش را گرفت. به همه ثابت کرد که در اجرای قانون الهی، هیچ تعارفی ندارد و با کسی «عقد اخوت» نبسته است. ثابت کرد که سابقه کسی، برایش مصونیت نمی آورد و مصلحت اسلام از مصلحت تمام افراد و گروهها و حتی نزدیکترین یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالاتر است. پس، فریب خوردگان را اندرز داد تا به دامن اسلام بازگردند. آنگاه بر آنان که امنیت شهرها را مختل کرده بودند و مردم را به شورش و نافرمانی دعوت می کردند و بر «خروج بر امام» اصرار داشتند مردانه و بی محابا حمله آورد و سپاه جمل را تار و مار کرد.

سپس فرمود: ای مردم، من چشم فتنه را در آوردم پس از آنکه موج تاریکی آن برخاسته بود و گزند آن، همه جا را فرا گرفته بود و کسی جز من جرات و دلیری این کار را نداشت (خطبه ۹۳) فرمایشی که در هیچ جنگ دیگری از آن حضرت شنیده نشد و درسی جاوید برای همیشه تاریخ به یادگار گذاشت که **حق را به حق بشناسیم نه به افراد، حق را بشناسیم و آنگاه افراد را بدان محک بیازماییم.**

در مقابل امیر مومنان (علیه السلام) سه جریان به تخاصم و دشمنی صف کشیده بودند. **ناکثین** (اصحاب جمل نظیر طلحه و زبیر) که برخی از آنان علی (علیه السلام) را می خواستند، اما بی عدالت! و **مارقین** (خوارج) که عدالت را بی علی (علیه السلام) جستجو می کردند و **قاسطین** (معاویه و دار و دسته اش) که نه علی (علیه السلام) را می خواستند و نه عدالت را. این هر سه جریان اگرچه تابلوی اسلام برافراشته بودند اما، با مولای ما علی (علیه السلام) تنها به این علت که اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) را نمایندگی می کرد و بر «عدالت علوی» که ترجمان بی کم و کاست «عدالت نبوی» بود، اصرار می ورزید، به مخالفت و کینه توزی برخاسته بودند.

نکته عبرت انگیز و درس آموز آن که به گواهی بی چون و چرا و خالی از ابهام تاریخ، ناکثین و مارقین، نه فقط در دوران پر ماجرای حضرت امیر (علیه السلام) بلکه در تمامی دوران ها، به خدمت قاسطین در آمده و ساز آنها را کوک کرده اند. طلحه و زبیر از ناکثین در فتنه جمل به نمایندگی از معاویه در مقابل علی (علیه السلام) صف کشیدند، شمر که در کربلا، بیشترین رذالت را در حق فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، روا داشت، از خوارج و جانباز! جنگ صفین بود و ابن ملجم مرادی نیز همینطور.

بنای امام در مواجهه با فتنه گران در ابتدا گفت و گو و نصیحت بود اما آنها بنای دیگری داشتند: من به خاطر عدالت و حق آمده ام و الا حکومت برای من ارزشی ندارد. من از هیچ چیزی نمی ترسم و الآن هم که عده ای به فتنه و آشوب دچار شده اند با اینها می جنگم؛ من اهل عقب نشینی نیستم، من نصیحت و موعظه می کنم.

حضرت امیر **علیه السلام** نامه ای را برای حاکم کوفه فرستاد و تا آخر هم می گفتند مصالحه، مذاکره، گفتگو و نصیحت. به یاران خود می گفتند با اینها با زبان خوش سخن بگوئید و آنها را تحریک نکنید. ما نمی خواهیم بجنگیم بلکه می خواهیم با هم باشیم و کوتاه بیایید. اما اینها این کار را نکردند.

مقدس مآبانی مثل اشعری برای مقابله با فتنه حجت شرعی می خواستند

حضرت امیر علیه السلام که به خلافت رسید قصد داشت ابوموسی اشعری را که از زمان خلیفه قبل حاکم کوفه بود عزل کند. حضرت امیر علیه السلام به ابوموسی اشعری که حاکم کوفه بود نامه ای نوشت و گفت که طلحه و زبیر و عایشه قصد شورش دارند و حق هم با ماست. بنابراین برای ما نیرو بفرست و مردم کوفه را بسیج و کمک کن تا برویم بصره چرا که آنها آمده اند و بصره را اشغال کرده اند. بعد از آن ابوموسی اشعری شروع کرد با ادبیات مقدس مآب صحبت کردن؛ اینکه جنگ مسلمان با مسلمان و با کدام حجت شرعی اصحاب در برابر اصحاب بایستند؟

بله. شما علی هستید، اولین مسلمان هستید ولی آن طرف هم ام المؤمنین است، طلحه و زبیر هستند، زبیر سیف الاسلام است، یعنی چه جنگ مسلمان با مسلمان، این جنگ شبهه شرعی دارد. مردم! آرامش داشته باشید و به هیچ کدام از دو طرف ملحق نشوید، این جنگ خلاف شرع است. حضرت امیر علیه السلام گفت: این جنگ را بر ما تحمیل کرده اند، ما شروع نکردیم که به من می گوید خلاف شرع است. اینها علیه حکومت شورش کردند و می خواهند حکومت را براندازی کنند. باید به آنها بگوئید و شما باید طرف حق را بگیرید و نباید بگوئید که در هر صورت کاری نمی کنیم. حضرت امیر دو بار نامه فرستاد ولی ابوموسی اشعری اعتنایی نکرد.

بعد از این حضرت امیر علیه السلام محمد بن ابوبکر را به کوفه فرستاد و ابوموسی اشعری را عزل کرد. امام علی علیه السلام شهر را به ابن عباس و محمد بن ابوبکر سپردند و با نیروهای خود برای جنگ رفتند اما باز هم ابوموسی اشعری با حضرت مخالفت کرد و سخنرانی کرد مبنی بر اینکه ای مردم به جنگ نروید چرا که آن طرف جنگ نیز اصحاب پیامبران، کسانی هستند که نزد پیامبر سوابق دارند و خویشان پیامبران و بزرگان اسلامند، و ایجاد تردید و شبهه در دل مردم کرد تا اینکه حضرت امیر علیه السلام مالک اشتر را به کوفه فرستادند و او نیز ابوموسی اشعری را با حالت ذلت بار بازداشت کرد و از سمتش او را عزل کرد.

وقتی دشمنان حضرت امیر علیه السلام **بصره را اشغال کردند**، حاکم بصره عثمان بن حنیف از طرف حضرت امیر علیه السلام بود. (وی همان کسی است که یک بار حضرت امیر علیه السلام او را به علت میهمانی اشراف رفته بودند توبیخ کردند). البته عثمان ابن حنیف بعد عذرخواهی کرد و گفت من نمی دانستم که این تخلف است. دشمنان حضرت آمدند و بصره را گرفتند.

در ابتدا حدود ۸۰-۷۰ نفر از یاران حضرت در این شهر را اعدام کردند و خون آنها را ریختند؛ یعنی آمدند و جنگ را شروع کردند و بعد تمام سر و صورت عثمان ابن حنیف، حاکم کوفه را تراشیدند و بعد با حالت تحقیرکننده ای او را بیرون انداختند و گفتند حالا برو پیش علی. وقتی عثمان ابن حنیف خدمت حضرت امیر(علیه السلام) رسید گفت: آقا! من وقتی به کوفه رفتم یک فرد کامل و پیرمردی با وقاری بودم اما حالا مانند یک پسر بچه برگشته ام؛ نه ریشی، نه موپی، تمام سر و صورت مرا تراشیدند و ۷۰ نفر را نیز کشتند. حضرت امیر علیه السلام ۳ بار آیه **انا لله و انا الیه راجعون** را خواندند.

سران فتنه بر سر رهبری مردم دچار اختلاف شدند زمانی که سپاه طلحه و زبیر شهر بصره را گرفتند و وقت اقامه نماز رسید، سر اینکه چه کسی امام جماعت باشد بین شان اختلاف افتاد. طلحه جلو ایستاد، بعد زبیر آمد جلوتر ایستاد. بحث شد بر سر اینکه باید معلوم شود چه کسی امام جماعت باشد سرانجام با میانجیگری جناب عایشه قرار شد یک وعده طلحه امام جماعت باشد و یک وعده زبیر که دعوا صورت نگیرد.

قبل از **فتنه جمل** امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه و زبیر با رفقای سابق و هم رزمان و سابقه داران اسلام احتجاج می کند. حضرت امیر علیه السلام استدلال می کند و می فرماید: ما دنبال خونریزی و خشونت نیستیم. بیایید با هم صحبت کنیم و مسئله را به نحوی حل کنیم. اگر هنوز در ذهن شما سوء تفاهمی هست که نیست، ولی اگر هست می خواهم حجت تمام شود، نمی خواهم درگیری ایجاد شود، خون مسلمانان نریزد، مردم دو دسته نشوند و به جان هم نیفتند؛ فتنه راه نیندازید.

شما اولین کسانی بودید که آمدید و به من گفتید که شما شایسته ترین فرد برای رهبری هستید و هیچکس شایسته تر از شما برای رهبری نیست و این را چند بار تکرار کردید من چند بار خودم را کنار کشیدم، شما اصرار کردید که نه فقط شما باید رهبر باشید. از شما به حق آن برادری های سابق و به حق آن ایمان سابق می خواهم که از این فتنه باز گردید و مسلمین را به جان هم نیندازید و زودتر توبه کنید.

اگر آن موقع تظاهر کردید که مایلید با من بیعت کنید و در دل این گونه نبودید؛ خوب پس خود را محکوم کرده اید و من علیه شما باید احتجاج کنم که چرا درون و بیرون شما دو شکل بود که آن هم تازه به نفع شما نیست. شما ظاهراً اظهار طاعت و بیعت کردید اما در باطن از اول هم رهبری مرا قبول نداشتید

و مدام سنگ پیش پای من انداختید. براستی شما پنداشته اید که من در خون عثمان، خلیفه سوم، دست داشته ام؟ کسانی از مردم مدینه که از بیعت با من و شما سر باز زده اند و بی طرف هستند آنها میان من و شما حکم کنند که بین من و شما چه کسانی در خون عثمان خلیفه دست داشته اند؟

سپس حضرت رو به طلحه و زبیر کرده می فرماید: ای پیرمردان! از این رأی نادرست برگردید. فرصت برای بازگشت من و شما زیاد نیست. از سن من دیگر گذشته است. اگر اکنون برگردید، بزرگترین ضربه ای که به شما می خورد این است که به شما می گویند ترسیدند و شکست خوردند؛ عیبی ندارد؛ بپذیرید پیش از آنکه نار و عار در قیامت سراغ شما بیاید.

اولین فتنه : (جنگ جمل) (ناکثین، پیمان شکنان)

طلحه و زبیر سهم بیشتری می خواستند، هشدار علی به این دو : امام علیه السلام: هرکاری انجام دادید برای خدا انجام داده اید، پس پاداش آن را در آخرت از خدا بخواهید. پرهیزگاران و سابقه داران در فردای قیامت پاداش خود را از خداوند بخواهند و خداوند دنیا را پاداش پرهیزگاران و مجاهدان قرار نداده است. روز بعد طلحه و زبیر به مسجد آمدند. در گوشه ای دور از مسجد تجمع دیگری انجام شده و مردم را به دو بخش تقسیم می کنند.

مردمی که پشت علی علیه السلام نماز را اقامه می کردند به طلحه و زبیر و عبدالله بن زبیر، مروان و جمعی دیگر از مردان قریش پیوستند و ساعتی آهسته با یکدیگر پیچ می کردند. بعد مخالفت آنها آشکار شد. عمار آمد پیش علی علیه السلام و گفت: این سخنرانی چه بود که شما انجام دادید. کمی آرامتر، همین روز اول این افراد دارند پرچم برمی دارند و فتنه و خلف وعده می کنند. دوباره حضرت امیر رفت بالای منبر و سخنرانی کرد.

حضرت علی علیه السلام روز سوم حکومت، همچنان که شمشیر بر کمر بسته بود سخنرانی کرد و گفت: ای مردم برترین مردم نزد خداوند از نظر مقام فردی است که تابع کتاب و سنت باشد و به تکلیفش عمل کند. سپس به عمار گفت برو به طلحه و زبیر که گوشه مسجد نشسته اند بگو اینجا من با آنها کار دارم. وقتی آمدند حضرت به آنها گفت: آیا من شما را مجبور به بیعت کردم؟ من قدرت طلب بودم یا شما از من خواستید؟ گفتند چرا ما گفتیم:

حضرت امیر گفت: شما مجبور بودید و زور بالای سرتان بود که با من بیعت کنید یا خودتان خواستید؟ گفتند: ما با شما بیعت کردیم و فکر می کردیم که شما روش دیگری دارید. نمی دانستیم که این گونه است. ما بیعت کردیم به شرطی که شما در کارها با ما مشورت کنید و بدون نظر ما کاری نکنید و فکر کردیم اگر ما رهبری شما را تایید می کنیم، شما هم هوای ما را دارید و بالاخره سهم و حق ما محفوظ است و فضیلت ما را بر دیگران در نظر می گیرید.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: آیا من حقی از شما سلب کردم و یا به شما ستمی نموده ام؟ گفتند: نه، فرمود: آیا حقی از مسلمان ضایع و پایمال کردم، یا حکمی از احکام خدا را زیر پا گذاشتم؟ گفتند: نه، حضرت فرمود: پس چرا از من دلگیری؟ گفتند به خاطر روش حکومت تو و حرفهایی که مطرح می کنی و اینکه چرا در حکومت نظر ما را نمی پرسی. حضرت امیر علیه السلام گفت: اگر من درجایی نیاز به مشورت داشته باشم نظر شما را می خواهم آنچه که تا الان گفتم نیاز به مشورت نبود چرا که نظر صریح خداوند و سنت پیامبر بود.

بعد طلحه و زبیر آمدند پیش حضرت امیر و گفتند: ما می خواهیم به عمره برویم. حضرت فرمود: شما قصد عمره ندارید و من می دانم شما کجا می خواهید بروید. این اجازه برای عمره نیست. دعوا و درگیری را شروع کردید و حالا می روید تدارک پیمان شکنی و درگیری را ببینید. آنها قسم خوردند که اینگونه نیست. حضرت امیر لبخندی زد و گفت: پس دوباره تجدید بیعت کنید. آنها پیمان بسته و سوگند خوردند و زمانی که رفتند، حضرت امیر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند دیگر اینها را نخواهید دید الا اینکه به روی ما شمشیر و جنگ را بر ما تحمیل می کنند و هر دو آنها کشته خواهند شد.

فتنه گران از همسر پیامبر برای رهبری شورش استفاده کردند. همه همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ما محترم اند. حتی نباید به او اهانتی شود ولو اینکه او با علی ابن ابیطالب علیه السلام درگیر شده است. خود حضرت امیر علیه السلام هم احترام عایشه را نگه داشت حتی بعد از جنگ که جناب عایشه اسیر شد و امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه نداد کوچکترین اهانتی به وی شود.

طلحه و زبیر نامه ای به عایشه می نویسند و در آن می گویند که به ما ملحق شو تا مقابل علی علیه السلام بایستیم چرا که علی علیه السلام اوضاع را به هم می ریزد. ام سلمه مکه بود. آنجا از جریان مطلع می شود و می فهمد که طلحه و زبیر در حال برنامه ریزی

توطئه ای علیه علی علیه السلام و حکومت ایشان هستند. ام سلمه شروع به افشاگری و سخنرانی به نفع امام علی علیه السلام می کند که ای مردم! خود شما با علی بیعت کردید و نباید با او درگیر شوید چرا که حکومت علی حق است. خبر به عایشه می رسد که جناب ام سلمه دارد افکار مردم را به نفع علی علیه السلام آگاه می کند. عایشه به ملاقات ام سلمه می آید و می گوید ای دختر ابا امیه! تو نخستین زن از زنان مهاجر رسول خدا و از بزرگان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستی.

بیشترین آیات الهی در خانه تو بر پیامبر نازل شد و جبرئیل بیش از همه در خانه شما بر رسول خدا نازل می شد. ام سلمه خطاب به عایشه می گوید شما که جزء مخالفان خلیفه سوم (عثمان) بودید چطور حالا به عنوان انتقام او می خواهید در برابر علی علیه السلام بایستید؟ و بعد ام سلمه شروع می کند به یادآوری برخی مسائل برای عایشه؛ اینکه آیا یادت می آید که یک روز علی آمد و پیامبر در مورد علی چه گفت و...

هر چه می گوید عایشه تأیید می کند و می گوید بله یادم هست. بعد ام سلمه می گوید: پس با این وضع دیگر این چه قیام و شورش است که علیه حکومت مشروع به راه انداخته اید. عایشه می گوید: مسائلی وجود دارد که باید حل و اصلاح شود و بعد ام سلمه می گوید که خودت می دانی.

ام سلمه نامه ای خطاب به علی علیه السلام می نویسد و خبر می دهد که اینها دارند شورش به پا می کنند. حضرت امیر علیه السلام در جایی سخنرانی می کند و می فرماید: کسانی که در حال حاضر به اسم خون عثمان حرف می زنند می دانند که برخی از خود اینها در خون عثمان دست داشتند و کسی که برای مهار و کنترل شورش تلاش می کرد که خلیفه کشته نشود من بودم.

عایشه گفته بود بله من به عثمان منتقد و معترض بودم ولی شنیدم خلیفه قبل از اینکه کشته شود توبه کرده بود بنابراین زمانی که توبه کرده نباید کشته می شد و الا قبول دارم که من هم جزو منتقدان و معترضان عثمان بودم ولی او توبه کرده بود پس چرا او را کشتید؟

حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: جواب دادند که ما با هم دنبال قاتلان عثمان باشیم تا قاتل او را پیدا کنیم. حضرت آنجا توضیح می دهند که من هم منتقد و معترض به عثمان بودم و هم در عین حال مخالف قتل عثمان بودم و با افراتیونی که عثمان را به قتل رساندند مخالف بودم و در برابر آنها ایستادم.

عایشه حاضر به بحث و مناظره با علی علیه السلام نشد بعد حضرت امیر افرادی را پیش جناب عایشه می فرستند تا با او صحبت کنند؛ و یادآوری نماید که مگر پیامبر به شما نگفت از خانه بیرون نیاید و وارد این مسائل و دعوای نشوید. بعد هم این افراد به جناب عایشه گفتند که امیرالمؤمنین می خواهد بیاید و با شما صحبت کند. جناب عایشه گفت که من حوصله اینکه با علی بنشینم و جر و بحث کنم ندارم. کسی با علی نمی تواند مباحثه و مناظره کند. من پاسخی برای علی ندارم و در احتجاج، بحث و مناظره من حریف علی نیستم. ابن عباس به جناب عایشه می گوید: شما که با مخلوق خدا حاضر نیستی بحث و مناظره کنی

در قیامت چگونه با خداوند بحث خواهی کرد؟ جواب خداوند را چگونه خواهی داد؟ حضرت امیر **علیه السلام** به مردم فرمودند: ای مردم! من با این گروه مدارا کردم تا شاید متنبه شوند و برگردند. آنها را به پیمان شکنی هایشان توبیخ کردم. ستمی را که کردند و می کنند را دوباره به رویشان آوردم ولی باز برای من پیغام دادند که آماده درگیری با نیزه ها و شمشیرهایشان باشم.

چندین بار به یاران امام شبیخون وارد میشود سرانجام جنگ جمل علی رغم میل امام آغاز شده و عایشه سوار بر شتر مردم را علیه علی تحریک و شعار لعنت بر قاتلین عثمان سر میدهد و از نزدیکی خود با پیامبر میگوید و.. ، امام به این نتیجه میرسد تا زمانی که شتر زنده است این فتنه خاموش شدنی نیست محمد حنفیه را مامور به کشتن شتر ولی موفق نمیشود.

امام حسن (علیه السلام) ماموریت می یابد و کار را تمام میکند طلحه به دست خودی یعنی مروان به قتل رسیده و زبیر به هنگام فرار از جنگ کشته میشود و امام کشته شده را، سرزنش مینماید جنگ دو روز ادامه مییابد و به نفع سپاه اسلام خاتمه می یابد. امام و یاران به کوفه میروند و مدینه را ترک میکنند و امام حسن را به سخنرانی برای مردم و آگاه کردن کوفیان از ماجرای جمل مامور میشود. بعدها عایشه از کار خود پشیمان و هرگاه و قرن فی بیوتکن را میخواند شدیداً گریه میکرد

اطرافیان زبیر اجازه گرفتن تصمیم درست را از او گرفتند البته زبیر و طلحه هیچ کدام به دست نیروهای علی علیه السلام کشته نشدند. حضرت امیر علیه السلام قبل از جنگ به زبیر گفتند بیا می خواهیم با شما صحبت کنم؛ زبیر جلو آمد و حضرت امیر علیه السلام گفت: زبیر ما با هم در یک صف و در کنار پیامبر بودیم؛

آیا یادت می آید که روزی پیامبر از تو پرسید که نظرت راجع به علی علیه السلام چیست؟ و تو گفتی علی را دوست دارم و بعد حضرت فرمودند ولی با علی می جنگی. اینها را گفت که یک مرتبه زیر یادش آمد؛ بعد از این قضیه زیر برگشت.

با وقوع این صحنه پسر زیر خطاب به وی گفت: چه شد ترسیدی؟ گفت: نه، علی جمله ای را از پیامبر نقل کرد که من فراموش کرده بودم و حدیثی را از پیامبر به یادم آورد که ترسیدم؛ زیر برگشت رفت که اسلحه بگذارد و جبهه را ترک کرد؛ یک لحظه به خودش آمد و گفت این جنگ درست نیست، ما اشتباه کردیم، حق با علی است. آمد برود که پسرش و برخی از اصحاب گفتند فلانی را ببین! رفت و چشمش به شمشیر علی افتاد و ترسید. بعد زیر شمشیر کشید و به سمت نیروهای امیرالمؤمنین حمله کرد.

حضرت امیر علیه السلام تلاش کرد به هر ترتیب زیر را باز گرداند حضرت امیر متوجه ماجرا شدند. فهمیدند که زیر پشیمان شده اما در رودریایستی گیر کرده، حضرت امیر فرمود: اگر به جناح چپ سپاه حمله می کند، راه دهید؛ بیاید عقب و بگذارید او جلو بیاید. بگذارید رجز بخواند و برگردد و اگر به سمت راست آمد جلوی راهش را خالی کنید و با او نجنگید.

زیر چند دور زد تا شجاعت خود را نشان دهد و معلوم شد نترسیده است. بعد برگشت و گفت: دیدید من نترسیدم و بحث مرگ نیست؟ گفتند: بله، شما خیلی شجاع هستی؛ گفت: ولی من نمی جنگم چون جنگ با علی درست نیست. آنجا زیر جبهه را ترک کرد. در پشت جبهه یکی از نیروهایش به او گفت: شما کجا می روید؟ گفت: من پشیمان شدم چون جنگ با علی درست نبود. گفت: بچه های مردم را آوردی خط مقدم و حالا که جنگ در حال آغاز است،

سر بزنگاه یک مرتبه شما تشریف می برید؟ اینگونه نمی شود. بعد از پشت زیر او را زد و کشت. در روایات آمده خبر که به حضرت امیر علیه السلام رسید، حضرت برای زیر اشک ریخت چون آنها هم رزم یکدیگر بودند و سال های سال در جبهه در کنار یکدیگر جنگیده بودند. طلحه هم به دست نیروهای علی علیه السلام کشته نشد بلکه توسط برخی از نیروهای خودشان کشته شد. نقل شده که مروان از پشت تیری به طلحه زد و او را کشت.

ماجرای شهادت جوانی که جنگ با فتنه گران را ناگزیر کرد بعد حضرت امیر علیه

السلام یک قرآن برداشت و آمد طرف نیروهای خود و فرمود: یک شهید می خواهم؛ چه کسی حاضر است این قرآن را در دست بگیرد و به سمت سپاه دشمن برود و آنها را برای آخرین بار به قرآن دعوت کند که بین مسلمین جنگ راه نیفتد. و البته بداند که قطعاً کشته خواهد شد. جوانی بلند شد و گفت: من حاضرم بروم.

حضرت امیر فرمود: می خواهم زمانی که قرآن را در دست گرفتی اگر دست تو را قطع کردند برنگردی و با دست دیگری قرآن را برداری و به آنها عرضه کنی، گفت: باشد. بعد حضرت فرمود: می خواهم زمانی که دست دیگری را هم قطع کردند باز هم برنگردی. این جوان رفت و همان شد که علی گفت، رو به سپاه جمل کرد که به حق این قرآن بین مسلمانان درگیری و جنگ راه نیندازید و برای براندازی حکومت مشروع، مردم را تحریک نکنید که آنجا زدند و آن جوان را شهید کردند.

به این شکل بود که حضرت امیر فرمود: الآن دیگر نبرد واجب شد و از این پس ما برای جنگیدن با اینها حجت شرعی داریم. امام علیه السلام فرمود: به نام خدا شمشیرها را بکشید و به نام خدا عملیات را شروع کنید. در این جنگ چند هزار نفر از مسلمانان و حتی اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو طرف کشته شدند و در آخر هم این جنگ به نفع علی علیه السلام و جبهه حق به پایان رسید. پس از جنگ حضرت امیر علیه السلام فرمود: جناب عایشه را با احترام برگردانید.

عایشه اظهار پشیمانی کرد و حضرت با ۴۰ مأمور محافظ فرستادند. عایشه گلایه کرد و گفت: چطور همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با نامحرم می فرستید؟ حضرت امیر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شما با چند هزار مرد نامحرم به جبهه آمدی، آنها حساب نبودند؟ اینها خانم ند و لباس مردانه پوشیده اند اینها نیروهای گارد ویژه بودند، حضرت به آنها فرمود: با احترام کامل به مدینه برگردانید.

در صدر اسلام، بزرگان اسلام گرفتار شدند؛ کسانی که باید بارها شهید می شدند، از نزدیک ترین خویشان پیامبر و اصحاب و دوستان پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که گرفتار شدند.

معاویه در شام و برنامه ریزی فتنه ی صفین

معاویه پیراهن خونین عثمان را به شام برد و در مسجد شام به نمایش گذاشت و با استناد به آیه **من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً**؛ هر کس مظلوم کشته شود برای ولی او حق مطالبه (خون مقتولش را) قرار داده ایم، فریاد خونخواهی عثمان را سر داد و هزاران تن از مردم شام را به دنبال خود به میدان نبرد با علی علیه السلام کشاند. مردم کوتاه نگر شام بدون درنگ در محتوای آیه و بدون اینکه از خود پرسند آیا واقعاً معاویه مصداق ولی دم عثمان است یا فرزندان عثمان؟ وی را به عنوان منتقم خون عثمان پذیرفته، دعوت معاویه را لبیک گفتند.

در صفین چهار هزار تن از قراء شام در جناح راست سپاه معاویه با هم بیعت کردند تا پای مرگ با علی علیه السلام بجنگند. حماقت شامیان چنان بود که به معاویه اجازه می داد در صفین، نماز جمعه را به بهانه اشتغال زیاد، روز چهارشنبه اقامه کند؛ می گفت به علی بگویید من با صد هزار نیروی که بین شتر نر و ماده فرق نمی گذارند، با او می جنگم. نمونه بارز دیگر از فقر فکری شامیان در هنگام شهادت عمار نمایان شد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد عمار فرموده بود: **تقتلک الفئه الباغیه**؛ تو را یک گروه ستمگر می کشند.

این خبر در میان مسلمانان منتشر بود؛ حتی به گوش شامیان هم رسیده بود. از این رو یک بحران روحی برای سپاه معاویه ساخت؛ زیرا آنها می ترسیدند با کشتن عمار در خلال جنگ، مصداق همان گروه ستمگر شوند. دست بر قضا همین واقعه رخ داد و عمار در خلال جنگ به شهادت رسید. انتظار می رفت شامیان به راحتی بفهمند حزب معاویه همان گروه ستمگری است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او خبر داده، و از او کناره گیرند؛ ولی معاویه با یک حيله به آسانی آنها را فریفت؛ او گفت قاتل عمار آن کسانی هستند که او را به میدان جنگ آورده اند؛ یعنی علی علیه السلام قاتل عمار است.

سپاه شام در نهایت کوتاه نظری این استدلال را پذیرفتند. آنان با خود نگفتند اگر چنین است پس قاتل کشته های سپاه شام هم خود معاویه است. وانگهی عمار با اختیار خود به میدان آمده بود کسی او را نیاورد؛ با کمال اشتیاق در صفین می جنگید و با نیروهای تحت فرمانش به سوی سپاه شام یورش می برد.

معاویه عمرو عاص را جهت جنگ با علی می طلبد جائیکه مکر و حيله در کار باشد فریفتن مردم عوام کار ساده و آسان است و چون عقل و شعور مردم با مکر و حيله

ر بوده گردد در آن حال ترجیح تو بر علی امکان پذیر خواهد بود! معاویه گفت عمرو عاص این دعوت را از من نپذیرد زیرا او هم می داند که علی از هر جهت بر من رجحان و برتری دارد عتبه گفت عمرو مردم را میفریبد تو هم با پول و وعده عمرو را بفریب! معاویه پیشنهاد برادرش را پسندید و نامه‌ای با آب و تاب تمام به عمرو عاص که در آن موقع در فلسطین بود فرستاد و مضمون نامه بطور خلاصه این بود که من از جانب عثمان در شام حاکم هستم و عثمان هم خلیفه پیغمبر بود که در خانه‌اش تشنه و مظلوم کشته شد و تو میدانی که مسلمین در قتل او بسیار غمگین‌اند و لازم است که از قتله عثمان خونخواهی کنند و من تو را دعوت میکنم که در این خونخواهی شرکت کنی و از این پاداش و ثواب بزرگ بهره ببری!

عمرو عاص بمحض خواندن نامه مقصود معاویه را دانست و بدون اینکه به روی او آورد و به او بفهماند که مقصودش را دانسته است پاسخ وی را چنین نوشت

ای معاویه مرا بر خلاف حق به جنگ علی ترغیب نموده‌ای در حالیکه علی برادر رسول خدا و وصی و وارث اوست و تو هم که خود را حاکم عثمان میدانی با کشته شدن او دوره حکومت تو نیز خاتمه یافته است، آنگاه راجع به اسلام و ایمان علی (علیه السلام) و شرح جنگها و خدمات نظامی او اشاره کرده و آیاتی را که درباره آن حضرت نازل شده و احادیثی را که از پیغمبر **صلی الله علیه و آله** در مورد وی رسیده همه را به معاویه نوشت. معاویه که دید تیرش به سنگ خورده و نتوانسته عمرو را بدون قید و شرط از فلسطین به شام کشد ناچار تا حدی پرده از روی کار کنار زد و مجدداً نامه‌ای با اختصار چنین نوشت:

ای عمرو جنگ طلحه و زبیر را با علی (علیه السلام) شنیدی و اکنون مروان بن حکم نیز با جمعی از اهل بصره نزد من آمده و علی هم از من بیعت خواسته است و من چشم به راه تو دارم تا در اطراف این مسأله با تو سخن گویم. پس در آمدن به سوی من تعجیل کن که در نزد من جاه و مقام و منزلتی خواهی داشت.

چون نامه معاویه به عمرو عاص رسید پسران خود عبدالله و محمد را فرا خواند تا نظر آنها را نیز در اینکار بداند، عبدالله پدرش را از رفتن به سوی معاویه منع کرد ولی محمد او را بدین کار ترغیب نمود عمرو گفت عبدالله آخرت مرا در نظر گرفت ولی محمد دنیای مرا خواست، و با اینکه عمرو این مطلب را بهتر از همه میدانست باز بدنیا گروید و آخرت را فراموش کرد. عمرو عاص با سرعتی تمام خود را به شام رسانید

و معاویه مقدم او را گرامی شمرد و بنحو شایسته‌ای از وی پذیرائی نمود و چون خانه از بیگانگان خالی شد معاویه که عمرو عاص را بدست آورده بود باز مانند سابق بطور رسمی سخن گفت و دم از خونخواهی عثمان زد و او را هم بدین کار ترغیب نمود!

عمرو که دید معاویه میخواهد او را بدون هیچ قید و شرطی در این امر خطیر وارد نماید زبان به مدح و ثنای علی (علیه السلام) گشود و خدمات او را در پیشرفت اسلام بیان کرده و رشادتهایش را در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد آور شد و بعد به حالت اعتراض به معاویه گفت اقدام تو در اینکار نه تنها ساده و آسان نیست آخرت ترا نیز تباه گرداند. معاویه گفت من برای طلب آخرت اینکار را پیش گرفتم، چه کاری بهتر از این که من برای طلب خون عثمان قیام کنم زیرا عثمان خلیفه رئوف و مهربانی بود که مظلومانه کشته شده است! عمرو گفت ای معاویه تو مرا دعوت کردی که مردم را فریب دهم حالا خودت میخواهی مرا بفریبی؟! و با من که از جهت مکاری در تمام عرب نظیری ندارم مانند اشخاص عوام و عادی سخن میگوئی؟

کدام آدم عاقل سخنان ترا باور میکند اگر تو واقعا دلت به حال عثمان می سوزد چرا موقعیکه او در محاصره بود و از تو استمداد میکرد بیاریش نیامدی؟ تو چشم طمع بخلافت دوخته‌ای و خونخواهی عثمان را بهانه کرده‌ای و اگر میخواهی من نیز در اینکار با تو همکاری کنم باید به زبان خود من سخن بگوئی و از در صداقت و یکرنگی برآئی. زیرا من و تو همدیگر را خوب میشناسیم و نیرنگ زدن ما بیکدیگر بی معنی و دور از عقل است و برای اینکه من با تو همدست شوم همچنانکه تو خلافت را برای خود میخواهی باید حکومت مصر را هم بمن واگذار کنی و متعهد شوی که همیشه از آن من باشد. و هیچوقت پس نگیری!

معاویه که دید عمرو عاص از نیت او آگاه بوده و از طرفی جز حکومت مصر با او همکاری نخواهد کرد ناچار تقاضای او را پذیرفت و قرار دادی میان آندو نوشته و امضاء گردید و در اینجا هم معاویه در صدد حيله بر آمد. و در آخر قرار داد بکاتب گفت: **اكتب علی ان لا ینقض شرط طاعته.** یعنی بنویس که عمرو شرط اطاعت معاویه را نشکند و مقصودش این بود که از عمرو عاص بر طاعت خود به بیعت مطلقه اقرار بگیرد که اگر مصر را هم به او نداد او نتواند از طاعت وی سرپیچی کند اما عمرو که از معاویه زرنگتر بود بکاتب گفت: **اكتب علی ان لا ینقض طاعته شرطاً.** بنویس که اطاعت او را با توجه بشرطی که شده است نشکند یعنی اگر معاویه حکومت مصر را ندهد طاعت او واجب نخواهد بود.

بالاخره عمرو عاص تعهد کتبی از معاویه گرفت و خود را در اختیار او قرار داد و از آن پس وزیر و مشاور وی گردید. معاویه در اولین فرصت عمرو عاص را بحضور طلبید و مشکلات کار را به وی عرضه داشت از جمله گرفتاریهای معاویه این بود که محمد بن ابی حذیفه که اولین دشمن معاویه بود از زندان گریخته بود و معاویه از فرار وی سخت آشفته و ناراحت بود.

لذا به عمرو گفت اگر من از شام بمنظور جنگ با علی علیه السلام خارج شوم میترسم محمد از پشت سر به شام حمله کرده و بر اوضاع مسلط شود و بغرنجتر از آن موضوع جنگ با علی (علیه السلام) است که او کسانی را از جانب خود بدینجا فرستاده و از من بیعت خواسته است، دولت روم نیز از اختلافات مسلمین استفاده کرده و در صدد استرداد شام میباشد.

عمرو عاص کمی اندیشید و گفت چیزی که مهم است همان جنگ با علی علیه السلام است زیرا محمد بن ابی حذیفه اهمیتی ندارد و دولت روم را نیز میتوان با ارسال تحف و هدایا فعلا راضی نگاهداشت بنابراین تلاش اصلی تو باید برای جنگ با علی علیه السلام باشد! معاویه گفت هر چه گوئی من انجام دهم، عمرو عاص عدهای را به تعقیب محمد فرستاد و آنان فوراً محمد را دستگیر کرده و از بین بردند.

سپس معاویه امپراتور روم را نیز با ارسال تحف و هدایا سرگرم نمود و آنگاه تمام همت خود را برای تجهیز سپاه بمنظور جنگ با علی علیه السلام بکار برد. معاویه در این باره از هیچ حيله و تزویر و ریا و دروغ خود داری نکرد و به بهانه خون عثمان مردم شام را علیه علی علیه السلام شورانید و در همه جا به آن حضرت تهمت زد و تا توانست کینه او را در دل شامیان آکنده نموده و در حدود سیصد هزار نفر برای جنگ تجهیز و آماده کرد. از آن سو علی علیه السلام هم که از مکاتبات زیاد با معاویه در مورد تسلیم و بیعت او نتیجه نگرفته و نامه مالک اشتر نیز دلالت بر جنگ معاویه با آن حضرت میکرد.

همچنین از پیوستن عمرو عاص به اردوی معاویه نیز آگاهی یافته بود به عبد الله بن عباس که والی بصره بود مرقوم فرمود مردم آن شهر را تجهیز کرده و به کوفه بیاورد و چند نفر دیگر من جمله مالک اشتر را نیز احضار نمود و خود نیز به منبر رفت و کوفیان را از هدف و مقصود معاویه آگاه گردانید. و آنگاه به بسیج سپاه پرداخت.

منافقان دوست نما و چاره علی (علیه السلام)

تیر در گوشه ای از اردوگاه افتاد. تیر جنگ نبود، جنگ هنوز آغاز نشده بود. پیامی کوتاه بر چوبه آن حک شده بود. از اردوگاه دشمن پرتاب شده بود اما لحنی خیرخواهانه داشت. من عبدالله الناصح ... از بنده خیرخواه و ناصح خدا. من شما را خبر و هشدار می دهم که معاویه می خواهد فرات را بشکافد و به جانب شما گشاید تا شما را غرق کند، پس خود را بپایید. تیر که افتاد و در سپاه امیرمؤمنان (علیه السلام) دست به دست شد، ولوله برپا کرد. هنوز کار به قرآن های سرنیزه نکشیده و جنگ آغاز نشده بود.

نیرنگ معاویه و عمروعاص کار خود را کرد. آنها میخواستند اردوگاه کوفه را که در موضع بهتری قرار داشت از جای بجنابانند و موقعیت آنها را به تسخیر درآورند و چنین هم شد. جماعت به سوی علی بن ابیطالب (علیه السلام) هجوم آوردند درحالی که ۲۰۰ عماله معاویه را نشان می دادند، کنار فرات مشغول «نمایش» حفاری! امام فرمود آنها نیروی این کار را ندارند و تنها می خواهند شما را بترسانند و از جای بجنابانند. اما جماعت گفتند به خدا سوگند دارند حفر می کنند و ما اینجا نمی مانیم و تغییر موقعیت می دهیم، تو می خواهی بمان. امام فرمود رأی مرا تباه می کنید و به ناچار با آنها همراه شد و لشکر شام موقعیت برتر را از لحاظ امداد رسانی و آب و آذوقه اشغال کرد.

امام پس از این اتفاق تلخ، مالک اشتر و اشعث بن قیس، هر دو را سرزنش و ملامت کرد. آیا شما نبودید که مرا مغلوب نظر خود کردید، اکنون این شما و این وضع تازه. این ماجرا پس از خطبه ای که امام در دعوت جماعت به عزت و جهاد خواند، ختم به خیر شد و سپاه امام موقعیت از دست داده را پس گرفت. اما صفین آبستن حادثه های مهیب تر و خرد سوزتر بود، آنجا که راه مالک و اشعث از هم جدا شد، یکی مدال شجاعت و افتخار از امام زمان خود گرفت و دیگری به عنوان بخشی از چیدمان نقشه دشمن، مجسمه خیانت در فتنه شد.

امیرمؤمنان در همان آزمون اول صفین، شعری را زمزمه کرد که مضمون آن این بود اگر اطاعت می شدم، قوم خود را مصون و در پناه نگاه می داشتم اما چگونه کار خویش را محکم و استوار کنم حال آن که از من می خواهند فرو مایگان را پیروی کنم. سخن از دوستان و دوست نمایان است، از دشمنی که گله ای نیست. و خدا می داند که سهم طایفه دوستان دین و اهل بیت، از تاخیر در تشکیل دولت کریمه دوست چقدر است.

و امن و آسایش و عدالت، همچنان پرده نشین غیبت شد تا آنجا که جماعتی به تردید افتادند نکند عدالت، افسانه ای بیش نباشد!

توطئه ای دیگر : (جنگ صفین) (قاسطین ، ستمگران) در این زمان بجز شامات دیگر بلاد با علی بیعت و امام حاکمینی تعیین کرده و معاویه، منصوب عمر، در جواب نامه امام مبنی بر رعایت احکام اسلام و عدم ستم بر مردم و دوری از نیرنگ تقاضا میکند که امام با او کاری نداشته باشد و حکومت شام و مصر تا زمان زنده ماندن از آن او باشد که امام مخالفت کرده و به او به عنوان نماینده از طرف حکومت اسلام نمی دهد معاویه در شام پیراهنی را خون آلود کرده و منبر مسجد را با آن آذین میکند و تعداد کثیری را سفارش میکند که عزاداری و گریه کنند و مردم را برای انتقام تحریک میکند و با ۱۲۰ هزار نفر به طرف منطقه ای به نام صفین در شرق دمشق بالای رود فرات حرکت میکنند امام هم با ۸۰ هزار نفر در منطقه صفین مستقر شده و سفارشات لازم را بر عدم شروع جنگ میدهد

نماینده معاویه امام حسن را تشویق به جدائی از پدر و جایزه و.. حکومت کوفه پیشنهاد میدهد، نماینده معاویه ناامید و به صورتی که امام حسن پیش بینی کرده بود کشته میشود معاویه آب را بر سپاهیان اسلام میبندد و گوشه و کنار درگیری هائی هم بوجود می آید، حضرت عباس و یاران در زمانی با یورش به سپاه دشمن به آب دست می یابند. جنگ حدود ۱۲۰ روز به طول میکشد عمار با رشادت همیشگی و اویس قرنی عارف نامی به شهادت میرسند همگی خسته از طولانی شدن جنگ امام قرآن برای معاویه میفرستد و تقاضا میکند تا به حکم قرآن او را وادار سازد که فرستاده را به قتل میرساند

امام پیشنهاد جنگ تن به تن با معاویه را میدهد و معاویه قبول نمیکند. امام حمله به طرف عمروعاص میبرد و تا نزدیک است که او را از بین ببرد عورت خود را آشکار میسازد و امام روی بر میگردد و آن طرف میدان مالک اشتر چند قدمی معاویه است و چیزی به پایان فتنه نمانده که به پیشنهاد عمروعاص قرآن ها را بر سر نیزه میکنند و یاران علی را فریب داده و تفرقه بین سپاه اسلام میافتد اشعث و خالد، امام را تهدید به بازگرداندن مالک از ادامه جنگ میکنند. هر چه امام توضیح میدهد نیرنگ است و قرآن بهانه است گوش نمی دهند و مجبور به پذیرش حکمیت از طرف سپاه دشمن میشود امام ابن عباس و بار دیگر مالک را به عنوان حکم انتخاب کرده ولی یاران مخالفت و نمیپذیرند و ابوموسی اشعری را به امام تحمیل میکنند

از آن طرف هم عمروعاص حکم میشود مذاکره دو حکم هم به مدت ۷۵ روز به درازا میکشد و ابوموسی فریب میخورد و امام را خلع از حکومت و عمروعاص بر خلاف قرار معاویه را به عنوان حاکم معرفی مینماید و جنگ ظاهرا به نفع دشمن پایان میپذیرد، حکم برای ترجیح کتاب خدا بود ولی بر خواهش دل انتخاب گردید و لقب معاویه از والی به امیرالمومنین تغییر یافت. هنگامی که اشعث اقرار نامه حکمیت را میخواند تعدادی خشک مقدسی که ابو موسی را به حکمیت پذیرفته بودند به مخالفت پرداخته و....

مشکل علی(علیه السلام)؛ فریب یاران و مقدس نماها

در جنگ صفین می رفت که فتنه خاموش و شکست بخورد که با حيله عمروعاص قرآن ها بالای نیزه رفت. پس از آن که کار به حکمیت کشید، علی رغم آن که حضرت در ابتدا حکمیت را نمی پذیرفت، اما تحت فشار مقدس های نادان و ساده لوح و کسانی که فریب عمروعاص را خورده بودند مجبور به پذیرش آن شد. مقدس های ساده لوح همیشه بوده و هستند. این مقدس ها در جنگ صفین دور علی را گرفتند و آن قدر فشار آوردند که نزدیک بود حضرت علی(علیه السلام) کشته شود. از این رو حضرت برای مالک اشتر پیغام فرستاد که اگر می خواهی علی(علیه السلام) را زنده ببینی، برگرد! آنها می گفتند ما با قرآن نمی جنگیم؛ لشکر شام قرآن بالا برده اند و حاضر شده اند به حکم قرآن تن دهند، تو نیز حکم قرآن را قبول کن.

علی(علیه السلام) فرمود: **انا القرآن الناطق؛** قرآن ناطق و مفسر قرآن منم و آنچه بر سر نیزه است جز کاغذ و مرگب چیزی نیست. گفتند: ما این حرف ها را نمی فهمیم، هر چه قرآن بگوید قبول داریم. بدین ترتیب حضرت علی(علیه السلام) مجبور شد حکمیت را بپذیرد. پس از قبول حکمیت، نوبت به تعیین شخص حکم رسید. همان مقدس ها اصرار داشتند که حکم باید ابوموسی اشعری باشد و هر چه امیرالمؤمنین(علیه السلام) اصرار کرد که ابن عباس باشد، زیر بار نرفتند! اما بعد از حکمیت، همان کسانی که به امیرالمؤمنین فشار آوردند که باید حکمیت را قبول کنی، گفتند تو اشتباه کردی و با قبول حکمیت کافر شدی! باید از این کار خود توبه کنی و دوباره با معاویه وارد جنگ شوی!

حضرت فرمود: شما فشار آوردید و مرا به این کار وادار کردید؛ اکنون من قول داده ام و عهد و پیمان بسته ام، برای یک حاکم اسلامی زینده نیست که به پیمانش عمل

نکند. اگر رعایت عهد و پیمان نشود، در جامعه سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. گفتند: اگر حرف ما را نپذیری و توبه نکنی معلوم می شود کافر شده ای!

اگر کار به این روش پیش می رفت این مشکلات پیش نمی آمد؛ اما من با چه نیروی شما را وادار کنم که بجنگید؟ من می خواستم جنگ ادامه پیدا کند، مالک اشتر در چند قدمی پیروزی بود و بعد از تحمل آن سختی ها، همه می رفتیم که از جنگ نتیجه بگیریم، ولی شما نگذاشتید و فشار آوردید که حکمیت را قبول کن. من اگر می خواستم قبول نکنم با چه نیروی می توانستم در مقابل شما مبارزه کنم؟ و از آن سو با چه نیروی با معاویه می جنگیدم؟ **لک نب من و الی من**؛ به وسیله کدام نیرو و سپاه و به امید چه کسی بجنگم؟

از این رو باید خون دل بخورم و این حکمیت را بپذیرم. اینها گوشه ای از فرمایشات امیرالمؤمنین(ع) بود درباره این که چرا آن حضرت گاهی به جنگ روی آورده و گاهی نیز دست از جنگ شسته و راه سکوت یا صلح را در پیش گرفته است. خودداری آن حضرت از جنگ در دو مرحله بود؛ یکی در زمان سه خلیفه اول و قبل از بیعت مردم با آن حضرت، و دیگری پس از قبول حکمیت در جنگ صفین. کسانی می پنداشتند که آن حضرت از ترس جانش سکوت می کند، و برخی نیز می گفتند چون شک دارد و به وظیفه اش یقین ندارد، به جنگ اقدام نمی کند. حضرت در پاسخ دسته اول فرمودند؛ من کسی نیستم که از مرگ بترسم؛ و در پاسخ گروه دوم نیز فرمودند، من کسی هستم که حقیقت حق را به من نشان داده اند، آن گاه چگونه در حقیقت شک می کنم؟!

خوارج (مارقین، از دین خارج) و شعار **لا حکم الا لله** میدهند

خوارج: در جنگ صفین، در پی آشکار شدن خطر شکست سپاه شام، سپاهیان شامی با رهنمود عمرو بن عاص، قرآن ها را به روی نیزه هایشان برافراشتند و این کار در میان عراقیان تاثیر گذاشت. امام **علیه السلام** به این خدعه پی برد ولی عده ای از افرادش به دلیل اینکه امام به کتاب خدا پاسخ مثبت نداد، او را تهدید کردند. این عده پس از قبول حکمیت و با مشاهده فریب خوردن خود، توبه کرد و مجددا خواستار جنگ شدند و فشارهای زیادی بر امام وارد کردند تا جنگ را از نو آغاز کند ولی امام از این کار خودداری کرد .

این عده، سپس حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و فریاد **لا حکم الا لله** سر دادند. فلذا این عده که تعدادشان به ۱۲۰۰۰ هزار نفر بالغ می شد، از لشکر امام **علیه السلام**

جدا شدند و به حروراء، نزدیک کوفه رفتند. اینان اولین افرادی بودند که بر امام علی علیه السلام خروج کردند. با اینکه خوارج با گذشت زمان به شعبات مختلفی تقسیم شدند ولی اصول عقاید مشترک آنان را می توان به شرح زیر برشمرد: از نظر خوارج علی علیه السلام و عثمان و معاویه و حکمین کافر بودند. از نظر خوارج، لازم نیست که خلیفه و جانشین پیغمبر، عرب و از قبیله قریش باشد و خلافت غیر عرب و حتی غلامان را جایز می دانستند. خوارج صاحب گناهان کبیره را کافر می دانند و خروج کردن بر امام وقتی که مخالفت سنت کند را حقی واجب می دانند.

و با حکمیت مخالفت میکنند و زمانی که امام به کوفه وارد میشوند نزد امام میروند و اعتراض میکنند و میگویند چرا رجال در حکم دین داخل شده و شما حکمیت را پذیرفته اید و چرا غنائم جنگ جمل را تقسیم نکردید امام میفرمایند: **کلمه حق یراد بها الباطل** **اولا** با حکمیت و با انتخاب ابوموسی هم مخالف بودم و قرار بود بین ما کتاب خدا هر چه حکم کند پذیرفته شود نه حکم رجال. خوارج امام را رها و به مدائن و محله نهروان مستقر شدند.

امام آنها را دعوت به همراهی خود برای رفتن به شام برای اعتراض به معاویه که حکم بر خلاف کتاب خدا عمل نمودند و خوارج در جواب نوشتند امامت شما را قبول نداریم

با هر کس روبرو میشدند نظرش را راجع به حکمیت میپرسیدند و اگر خلاف میلشان بود همراه با خانواده آنها را به قتل میرساندند و به این کار هر روز ادامه میدادند امام تصمیم به مقابله با آنان را میگیرند و جنگ نهروان را آغاز می کنند که امام با شجاعتی خاص شدیداً آنها را به هلاکت میرساند و تعدادی هم که فرار کرده اند دستگیر و به خانواده اش تحویل میدادند امام بعد از نهروان بارها کوفیان را برای مبارزه با فریبکاری ها و شبیخونهای که معاویه میزد و شیعیان را به شهادت میرساند

سه نفر از خوارج پیمان میبندند که همزمان علی علیه السلام و معاویه و عمرو عاص را به قتل برسانند. معاویه زخمی میشود. عمرو عاص در مسجد حاضر نبوده و ابن ملجم در منزل اشعث با دختری به نام قطام که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده اند آشنا و در تصمیم خود برای رسیدن به این دختر برگشتن علی علیه السلام جدی میشود و امام را در محراب به هنگام نماز صبح به شهادت میرساند (۴۰ هجری). **فزت ورب** **الکعبه**

فتنه انگیزی و علل و عوامل بروز این فاجعه اجتماعی

✘ خوارج صادق بودند ولی بازی خوردند - هیچ يك از درگیری های زمان علي عليه السلام دعوای اسلام و کفر نبود - جنگهای زمان حضرت علي عليه السلام همگی مصداق فتنه بود - فتنه بروز عملی شبهه است. حضرت امیر عليه السلام می فرماید: شیطان با هیچ کس شوخی ندارد و سراغ همه می رود و از هیچ کس نمی گذرد، سراغ قوی ترین رزمندگان، مجاهدان و شهادت طلبان تاریخ رفته و آنها را فاسد کرده است.

سرکینه، رقابت، جاه طلبی، ریاست طلبی و قدرت طلبی، ثروت طلبی و شهوت طلبی و به همین خاطر همه ما تا لحظه آخر در خطریم و باید دانست که فتنه بروز عملی شبهه است. درگیری های بعد از پیامبر، جنگ بین اسلام ناب و اسلام قلابی بود. - مخلوط شدن دوست و دشمن از عوارض چهارگانه فتنه است. - شروع فتنه از نفس و بدعت نظری در مفاهیم است.

هوشیاری لازمه رهبری امام عليه السلام در این گفتار تاریخی خود درسی به همه زمامداران بیدار و با ایمان و مسئولان کشورهای اسلامی داده است که برای مقابله با خطرات دشمن، گاه روزها، بلکه ساعت ها و لحظه ها سرنوشت ساز است. نباید فرصت را به سادگی از دست بدهند و تسلیم پیشنهادهای سست عافیت طلبان گردند. سپس در ادامه این سخن امام عليه السلام به نکته دیگری می پردازد که گفتار اولش را با آن تکمیل می کند، می فرماید: من نه تنها غافلگیر نمی شوم، بلکه با هوشیاری تمام مراقب مخالفان هستم و ابتکار عمل را از دست نمی دهم و با شمشیر برنده هواداران حق بر کسانی که به حق پشت کرده اند نبرد می کنم و با دستیاری فرمانبرداران مطیع با عاصیان ناباور می جنگم و این روش همیشگی من است تا روزی که زندگی ام پایان گیرد!

بدیهی است در یک جامعه، همواره همه مردم طالب حق نیستند؛ گروهی بی ایمان یا سست ایمان و هواپرست و جاه طلب وجود دارند که وجود یک پیشوای عالم و عادل را مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و دست به تحریکات می زنند و از حربه های فریب و نیرنگ و دروغ و تهمت و شایعه پراکنی بهره می گیرند. پیشوایان آگاه و بیدار باید به این گونه افراد مهلت ندهند و همانند یک عضو فاسد سرطانی، آنها را از پیکر جامعه جدا سازند و نابود کنند و در صورتی که خطرشان شدید نباشد آنها را محدود کنند و همیشه هواداران حق و مطیعان گوش بر فرمان، سلاح برنده ای برای در هم کوبیدن این گروهند.

امام **علیه السلام** در سومین و آخرین نکته از سخن خود اضافه می کند که این کارشکنی ها برای من تازگی ندارد: به خدا سوگند از زمان وفات پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** تا امروز همواره از حقم باز داشته شده ام و دیگران را بر من مقدم داشته اند! اشاره به این که کار طلحه و زبیر یک مسأله تازه نیست؛ حلقه ای است از یک جریان مستمر که از روز وفات پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** شروع شد و هنوز هم ادامه دارد.

در کلامی از امیرمؤمنان **علیه السلام** که شیخ مفید در ارشاد آورده است چنین می خوانیم: **هَذَا طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ لَيْسَا مِنْ أَهْلِ النَّبُوَّةِ وَلَا مِنْ ذُرِّيَّةِ الرَّسُولِ (صلی الله علیه و آله)** **لِيُدْهَبَا بِحَقِّي وَ يُفَرَّقَا جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ عَنِّي** این طلحه و زبیر با اینکه نه از خاندان نبوتند و نه از فرزندان رسول خدا **(صلی الله علیه و آله)**، هنگامی که دیدند خداوند حق ما را بعد از سالها به ما باز گردانده حتی یک سال، بلکه یک ماه کامل صبر نکردند و برخاستند و همان روش گذشتگان را در پیش گرفتند که حق مرا از میان ببرند و جماعت مسلمین را از گرد من پراکنده سازند!

امام **(علیه السلام)** در این گفتار تاریخی خود درسی به همه زمامداران بیدار و با ایمان و مسئولان کشورهای اسلامی داده که برای مقابله با خطرات دشمن، گاه روزها، بلکه ساعت ها و لحظه ها سرنوشت ساز است. نباید فرصت را به سادگی از دست بدهند و تسلیم پیشنهادهای سست عافیت طلبان گردند. امام **(علیه السلام)** افرادی را که این لحظات حساس را از دست می دهند تشبیه به کفتار کرده است.

این تشبیه از چند جهت قابل توجه است: کفتار، حضور دشمن را احساس می کند ولی با زمزمه های او به خواب می رود؛ خوابی که منتهی به اسارت و مرگ او می شود. کفتار در خانه و لانه خود شکار می شود. کفتار حتی بدون کمترین مقاومت در چنگال دشمن گرفتار می گردد و به دام می افتد.

کسانی که فرصت های زودگذر را با خوش باوری ها یا ضعف و سستی یا تردید و تأمل از دست می دهند نیز همچون کفتارند، به خواب می روند و در خانه و لانه خود به دام می افتند و مقاومتی از خود نشان نمی دهند.

این سخن بدان معنا نیست که بی مطالعه یا بدون مشورت و در نظر گرفتن تمام جوانب کار اقدام کنند؛ بلکه باید با مشاورانی شجاع و هوشیار، مسائل را بررسی کرد و پیش از فوت وقت اقدام نمود.

تحلیلی اینکه در ۴ سال و ۹ ماه حکومت عدالت، ۳ جنگ بزرگ به حضرت تحمیل شد، حاکی از سلامت و استواری این نظام سیاسی بر سر اصول اسلامی و مبانی اخلاقی است و الا اگر قرار می شد امام بر سر حقوق مردم با خواص فزون طلب مدهانه و معامله کند، نه جنگ جمل علیه آن حضرت برپا می شد و نه جنگ صفین تا از درون آن، فرقه خوارج پدیدار شود. فقط می ماند امید يك امت تبعیض زده و ستم کشیده که از بی عدالتی و اشرافیگری و خویشاوندسالاری و طعمه انگاری منصب به ستوه آمده و به امام عدالت پناه آورده بودند. آیا با خیانت به این همه امید و انتظار، نام علی همچنان متمایز از دیگران بر تارک سیاست و خلافت اسلامی می درخشید؟!

ریشه یابی فتنه جمل صفین آنگاه که امام علی (علیه السلام) آب پاکی روی دست سران زرسالار فربه شده از خزانه بیت المال ریخت و به بانگ بلند بر بازگرداندن اموال بر تاراج رفته بیت المال - اگر چه کابین زنان شده باشد - اصرار نمود و مشی تقسیم عادلانه بیت المال بین فقیر و غنی را عملاً پیشه کرد؛ پیراهن خونین خلیفه مقتول به دروغ توسط قاتلان وی بر نیزه خونخواهی رفت و حکومت نوپای علی (علیه السلام) آماج تهاجم کسانی قرار گرفت که منافع هنگفت و بی حساب خود را در خطر می دیدند از قضا پرچمداران این جریان دارای سوابق افتخارآمیز در اسلام بوده و مدال های بی نظیری از شخص پیامبر اعظم (ص) دریافت کرده بودند. زیبر، سیف الاسلام، طلحه، طلحه الخیر، عایشه، ام المؤمنین و قس علیهذا.

ویژه خواران دوران حکومت خلیفه مقتول، شتری سرخ موی را سمبل حقانیت خود قراردادند و دست اتحاد با حاکم اموی شام، معاویه فرزند ابوسفیان - بزرگترین دشمن اسلام و پیامبر اکرم - سپردند و فتنه جمل را به امام عدالتخواه تحمیل کردند تا به امام (علیه السلام) اعلام کنند که ورود به حیطة دنیاگرایی خواص دنیا طلب، مستلزم پرداخت هزینه هایی بسیار سنگین است.

کوتاه نیامدن امام از موضع عدالت طلبی همان و پذیرش سه جنگ خونین جمل و صفین و نهروان و در نهایت فرق شکافته و شهادت در محراب کوفه همان. مجادله و بگومگو یکی از پیامدهای فتنه است.

چنان می شود که در بحبوحه جنگ جمل حارث بن حوت (عضو بعدی فرقه خوارج) گریبان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را بگیرد و با لحنی انکاری و اعتراضی بپرسد چرا باید با مسلمانانی که مثل ما نماز می خوانند و دیروز با ما در یک جبهه بوده اند بجنگیم؟ یا در بحبوحه جنگ تحمیلی صفین، جماعتی فریب خورده به جای اینکه نیزه و شمشیر

را حواله آغازکنندگان جنگ کنند، تیزی سلاح و تندی زبان خویش را جانب امام بگیرند که چرا به مذاکره و حکمیت و مصالحه تن نمی دهی تا غائله بخوابد؟

فتنه چنان فضا را غبار آلود می کند که یکی از آن ساده دلان خیرخواه، از خود نمی پرسد چه کسانی سر به شورش گذاشتند و جنگ جمل یا صفین را تدارک کردند؟ خوارجی که نطفه حیرت در جانشان از جنگ جمل بسته شد و در صفین به پدیداری شورش در جبهه خودی منجر شد، آن قدر مروت نداشتند که به مقتدای خویش بگویند حق با تو بود و ما خطا کردیم و اکنون پشیمانیم. گفتند یا علی همه با هم خطا کردیم و تو نیز باید توبه کنی که به حکمیت تن دادی! عاقبت نیز بر مولا شمشیر کشیدند و امام مجبور شد «چشم فتنه» را درآورد در حالی که نیک می دانست این جماعت آلت فعل فتنه گراند

چه می شد کرد با جماعتی یاغی و شورشی که به هیچ صراطی مستقیم نشدند، به جای عذر تقصیر سر به لجاجت و عناد گذاشتند، با بریدن از معیار حق (ولایت) تن به اجتهادهای بدعت آلود دادند

و تا آنجا پیش رفتند که اگر خرمايي از نخل کسی در کوچه می افتاد و یکی از آنها آن خرما را می خورد، آن دیگری می گفت باید از صاحب نخلستان حلالیت بطلبی اما همان ها در معابر و راه ها هر جا کسی رامی یافتند که محب علی بود، حکم به حلیت خون وی می دادند ولو آن شخص، زنی باردار باشد!

امام قبل از همه این حوادث تلخ به حارث بن حوت فرمود: «تو کوتاه بینانه نگرستی نه عمیق و ژرف اندیشانه. تو حق را نشناخته ای تا بدانی یاران آن چه کسانی هستند و باطل را نشناخته ای تا بفهمی اصحاب آن کدام گروهندس.

همه مسئله این بود که راه کج کردگان امتیازطلب همچنان نقاب حق بر چهره داشتند و جماعت را به اشتباه می انداختند حال آن که عملشان عین امتیازخواهی، جاه طلبی، یاغی گری و فساد فی الارض بود.

وقتی برخی صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این بدعت را نهادند، منافقین کافری چون پسر ابوسفیان هم که به مرحمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مرگ رسته بودند جسارت پیدا کردند از «معبر» گشوده شده به واسطه صحابی رجعت طلب شبیخون بزنند.

تفاوت جنگ های پیامبر با جنگ های زمان حکومت علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه در توصیف جنگ های زمان پیامبر می فرماید: **فلقد كنّا مع رسول الله و انّ القتل ليدور على الآباء و الأبناء**؛ در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرایطی پیش می آمد که ما باید با پدران، فرزندان، برادران و سایر خویشانمان بجنگیم و راهی نمی ماند جز این که به کشتن آنها اقدام کنیم، این مصیبت ها و امتحان های سخت موجب نمی شد که ما دست از ایمانمان برداشته و در راه و روشمان سست شده و از جنگ فرار کنیم، بلکه این مسایل بر ایمان، پایداری و مقاومت ما می افزود. لیکن با این همه، خصوصیت جنگ های زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) این بود که جبهه حق و ایمان، کاملاً روشن بود و طرف دیگر کفر و مشرکان قرار داشت. و خلاصه، دغدغه، اضطراب و ابهامی در کار نبود.

اما در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) کار بسیار سخت تر از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. روزگاری شده بود که باید مسلمان با مسلمان نمای دیگر بجنگد. حضرت در یکی از خطبه های نهج البلاغه از قول پیامبر نقل می کند که آن حضرت فرمودند، از جمله فتنه هایی که پس از من در میان امتم ظاهر خواهد شد این است که: **فیستح لّون الخمر بالنّبید و السّحت بالهدیّه و الرّباب البیع**؛ خطبه ۱۵۵ روزگاری بیاید که شراب را به اسم آب انگور، رشوه را به اسم هدیه، و ربا را با نام بیع حلال می شمرند.

جنگ بر اساس تنزیل و تأویل از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: روزی بند کفش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کهنه شده بود. حضرت آن را به علی (علیه السلام) دادند تا تعمیر کند. سپس خودشان در حالی که به یک پایشان کفش و پای دیگرشان برهنه بود در جمع اصحاب حاضر شدند. آن روز در مسجد افراد زیادی، از جمله، ابوبکر و عمر و بسیاری دیگر از اصحاب حضور داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به آنان کرده و فرمودند: **انّ منکم من یقاتل علی التّأویل کما قاتل معی علی التّنزیل**؛ در میان شما کسی هست که بعد از من قتال علی التّأویل خواهد کرد همان گونه که همراه من قتال علی التّنزیل کرده است.

ابوبکر سؤال کرد: **انا ذاک**، آیا آن کسی که بر تأویل جنگ خواهد کرد من هستم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: نه، عمر سؤال کرد: آیا آن شخص من هستم؟ باز هم فرمودند: نه، اصحاب ساکت شدند و به یکدیگر نگاه کردند. فرمودند: **ولکنّه خاصف التّلوا و ما بیدها لی علیّ (علیه السلام)**؛ کسی که بر تأویل خواهد جنگید

همانی است که الآن کفش مرا پینه می زند؛ و اشاره به علی (علیه السلام) کردند. بدین ترتیب پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همان زمان حیات خودش زمینه سازی می کرد که بگوید علی (علیه السلام) بعد از من خواهد جنگید و جنگش بر حق و بر اساس قرآن است؛ پس به او اعتراض نکنید که آیه قرآن را درست تطبیق نمی کند.

و عجیب این است که حضرت علی (علیه السلام) هنگامی که برای جنگ با اصحاب جمل مهیا می شد این آیه را خواند: **وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ** توبه ۱۲ مشرکان با شما پیمان و قرارداد ترک مخاصمه می بندند و متعهد می شوند در چهار ماه حرام یا اوقات دیگر با شما نجنگند؛ مادامی که آنها به قراردادشان عمل می کنند شما نیز به پیمان خود وفادار باشید، اما اگر آنان پیمان را شکستند، با پیشوایان کفر بجنگید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن روز پس از تلاوت این آیه فرمود، **أُمَّة الْكُفْرِ** زیر، طلحه و عایشه هستند و از روزی که این آیه نازل شده، به آن عمل نشده بود و ما با جنگ جمل به آن عمل می کنیم. این در واقع تأویل آیه و از همان مواردی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود علی (علیه السلام) بر اساس تأویل جنگ خواهد کرد (بحارالانوار ج ۳۲)

چرا عدالت علی (علیه السلام) را برنتافتند؟ پس از رحلت خاتم النبیین دوران مظلومیت و تنهایی علی (علیه السلام) آغاز می شود آنچنان که انگار پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده بودند و بدان فرموده ها تأکید نداشتند که **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ الْحَقُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ** اما دیری نپایید که بتدریج گروهی ساز ضلالت کوک کردند و از سبیل هدایت فاصله گرفتند؛ جمعی عهد و پیمان شکستند، جمعیتی از تبعیت آیین امام سر باز زدند و خروج از دین را برگزیدند و جماعتی اطاعت از حق و حقیقت را به گوش نگرفته و به نسیان و فراموشی سپردند.

اینجا بود که پیش بینی امام (علیه السلام) از حال و روز آنان جامه واقعیت بر تن کرده بود آنگاه که در روز بیعت فرموده بودند: مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است و چهره های گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند. امام علیه السلام هشدار داده بود که اگر دعوت شما مردمان را برای پذیرش حکومت بپذیرم براساس آنچه که می دانم با شما رفتار می کنم و به گفتار این و آن و سرزنش

سرزنش کنندگان گوش فرا نمی دهم. حتی به آن جمعیت پرشمار که سر از پا نمی شناختند و بر پذیرش خلافت از جانب امام (علیه السلام) بی وقفه بی تابی نشان می دادند تاکید کرده بودند که اگر من وزیر و مشاوران باشم بهتر است تا امیر و رهبرتان گردم. آنچه در کارزار عمل اتفاق افتاد حکایت تلخ برنتافتن عدالت علی (علیه السلام) بود؛ چرا که دست ویژه خواران و رانت خواران از بیت المال مسلمین کوتاه شده بود، دیگر اشراف و سرمایه داران سهمی ممتاز و خاص دریافت نمی کردند.

بردگان و غلامان همان اندازه از بیت المال می ستانند که مدعیان و بزرگان دریافت می کردند. عرب را بر عجم برتری نبود و حقوق آنها بالسویه پرداخت می شد. عزل و نصب استانداران و حاکمان تنها بر مبنای شایستگی و کارآمدی پیش می رفت، در مجازات قانون گریزان و اجرای حدود الهی مسامحه ای در کار نبود و هر روز دایره افزون طلبی زیاده خواهان تنگ و تنگ تر می شد. اما مردمان آن دیار و روزگار نه تنها قدر ندانستند بلکه مرور زمان حکایت از آن داشت که هر روز حامیان امام کمتر و کمتر می شد.

سؤال اینجاست که چه شد مردمانی که مست و بی تاب خواهان پذیرش حکومت توسط علی (علیه السلام) بودند **عدالت او را برنتافتند**؟ دو عامل در جستجوی رسیدن به پاسخ حائز اهمیت:

۱. استحاله فکری و ایدئولوژیک مردم و جامعه

۲. **انحراف پررنگ خواص و نخبگان** از یکسو در جامعه اسلامی اندیشه دنیا گرایی و ثروت اندوزی میان مردم آنچنان اوج گرفته بود که ارزش ها به ضد ارزش ها مبدل گشته بود و ضد ارزش ها رنگ و لعاب ارزش ها را به خود گرفته بود. اینجاست که علی (علیه السلام) هشدار می دهد که مردم آگاه باشید که وضعیت امروز شما همانند روزی است که خداوند پیامبرش را بر شما مبعوث گردانید. از سوی دیگر؛ خواص و نخبگان که گروهی از آنها سابقه ای از جنگ و مبارزه، در رکاب با پیامبر به همراه داشتند هر کدام به طریقی بر مسیر عدل و عدالت ثابت قدم نماندند و چون به ریخت و پاش های عثمان و یا از تکیه زدن بر فلان منصب و مقام دور ماندند از اردوگاه امام رخت بربستند. چهره های سیاسی و مشهوری چون عایشه، طلحه، زبیر، ابوموسی اشعری، زیدبن ثابت، حسان بن ثابت، ابوهریره، سعدابن ابی وقاص، اشعث بن قیس و دهها نفر دیگر به اپوزیسیون تبدیل شدند و از امام جدا گردیدند.

پیش بینی پیامبر در مورد جنگ امیرالمؤمنین با فتنه گران

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به آن حضرت فرمودند: **انّ الله قد كتب عليك جهاد المفتونين كما كتب على.....** كما اشهد قال على الاحداث في الدين و مخالفه الامر. خدا بر من جهاد با مشرکان را و بر تو جهاد با فتنه زدگان را واجب کرد. علی (علیه السلام) سؤال کردند این فتنه ای که می فرمایید کسانی فتنه زده می شوند و من باید با آنها بجنگم، چه فتنه ای است؟ فرمودند: آن فتنه زدگان کسانی هستند که شهادتین را بر زبان دارند؛ یعنی آنان احکام ظاهری اسلام را عمل می کنند، اما با سنت من مخالفند و به رفتار من اقتدا نمی کنند؛ عرض کردم، یا رسول الله چطور با مسلمانی که نماز می خواند و روزه می گیرد، بجنگم؟! فرمودند: آنچه باعث می شود که تو با آنان بجنگی یکی این است که آنها در دین بدعت می گذارند، و دیگر این که با تو مخالفت می کنند؛ و مخالفت با تو، به عنوان امام و خلیفه بر حقی که حقانیت و خلافتش ثابت گردیده و پذیرفته شده است، خروج بر امام حق است، که باید با آن مقابله کرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود در نهج البلاغه درباره ظهور بدعت ها در دین می فرماید: و **انّ المبتدعات المشبهات هنّ المهلكات الاّ ما حفظ الله منها؛** بدعتها و امور شبهه ناک، و چیزهایی که جزو دین نیست ولی با توجیهاتی به نام دین به مردم ارائه می شود، باعث هلاکت مردم می گردد، مگر اینکه خدا منت بگذارد و از مفسد آن جلوگیری کند و مانع نابود شدن جامعه شود حکومت و قدرت الهی که در اختیار من قرار گرفته، موجب می شود که شما بیمه شوید و کارتان به سامان برسد، مبتلا به شبهات نشده و هلاک نشوید. حال که حکومت من عامل نجات شما از هلاکت است، از روی اختیار، و نه اکراه و جبر، با حکومت من همکاری کنید و تصمیم بگیرید آن را از دل و جان بپذیرید تا هم در دنیا عزتتان محفوظ بماند و هم در آخرت به نجات و سعادت برسید.

سپس می فرماید، یا این کار را انجام می دهید و خود را با طوع و رغبت با حکومت حق همراه می کنید، یا این که خدا این قدرت را از شما خواهد گرفت؛ اگر با حکومت حق همراهی نکنید، خدا سلطنت اسلامی و حکومت اسلامی را از چنگ شما در خواهد آورد و به دست دیگران خواهد داد.

علی (علیه السلام) را یهودیان دوره کرده اند و یکی از آن میان به تمسخر می گوید شما مسلمانان هنوز جنازه پیامبرتان را به خاک نسپرده بودید که درباره جانشینش اختلاف

کردید. اینجا فقط صبر و بصیرتی به ژرفای ایمان علی بن ابیطالب است که می تواند در برابر غریبه ها و نامحرمان خویشنداری کند و بگوید ما فقط در جانشین پیامبر و نه در پیامبری او دچار اختلاف شدیم اما شما یهودیان هنوز پایتان از خیزی دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید (اعراف ۱۳۸) ای موسی همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما نیز خدایی قرار ده. موسی گفت به راستی که شما مردمانی نادان هستید (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۷)

روش امام علی (علیه السلام) در برخورد با مخالفان امام علی (علیه السلام) در پاسخ عده ای که مقابله با طلحه و زبیر را نمی پسندند، فرمودند: من نه تنها غافلگیر نمی شوم و با شمشیر برنده هواداران حق بر کسانی که به حق پشت کرده اند نبرد می کنم و با دستیاری فرمانبرداران مطیع با عاصیان ناباور می جنگم. طلحه و زبیر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کرده بودند، سپس با دغل بازی های معاویه، از ایشان رویگردان شده و جنگ جمل را برپا کردند. داستان پیمان شکنی این دو نفر به طور اختصار چنین است: پس از آنکه مهاجرین و انصار با علی (علیه السلام) بیعت کردند.

آن حضرت به معاویه نوشت: مردم عثمان را بدون مشورت با من کشتند و سپس با مشورت و اجتماع میان خود با من بیعت نمودند، موقعی که نامه من به تو رسید، با من بیعت کن و بزرگان اهل شام را به نزد من بفرست. وقتی که فرستاده امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نزد معاویه رسید و معاویه نامه آن حضرت را خواند، مردی را از قبیله بنی عمیس انتخاب نموده نامه ای به وسیله او به زبیر بن عوام نوشت. وقتی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را از مضمون نامه مطلع ساخت و آن دو تردیدی در خیرخواهی معاویه به خود راه ندادند و از آن موقع به مخالفت با علی (علیه السلام) تصمیم گرفتند.

چند روز از بیعت طلحه و زبیر با علی (علیه السلام) گذشته بود که آن دو نفر نزد او آمده گفتند: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تو از جفا و خشونتی که در تمام دوران خلافت عثمان بر ما گذشت، اطلاع داری و می دانی که همواره بنی امیه منظور عثمان بود. خداوند پس از او خلافت را به تو عنایت کرده است، ما را به بعضی از ریاست ها نصب فرما. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آن دو نفر چنین پاسخ می دهد که به قسمت خداوندی درباره خود راضی باشید، تا درباره شما بیان دیشم و بدانید من در امانتی که به من سپرده شده است، کسی را شریک نمی گردانم مگر اینکه به دین و امانتش اطمینان داشته باشم، چه از یاران من باشد و چه کس دیگری که شایستگی او را دریافته باشم.

آنهايي که از امام جلو افتادند علی (علیه السلام) به طلحه و زبیر فرمود: بیعت مجدد کنید، آن دو با سخت‌ترین سوگندها و پیمان‌ها بیعت را تکرار کردند، علی (علیه السلام) به آن دو اجازه داد که برای عمره بروند. وقتی که آن دو بیرون رفتند، علی (علیه السلام) به اشخاصی که حاضر بودند، فرمود: سوگند به خدا، آن دو را نخواهید دید مگر در شورشى که به کشتار خواهند پرداخت

آنانکه حاضر بودند، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دستور فرمایید: آن دو را برگردانند. فرمود: بگذارید به راه خود بروند تا قضای خداوندی [که زمینه‌اش را خودشان فراهم ساخته‌اند] بر سرشان فرود آید. این دو نفر از مدینه خارج شده رهسپار مکه گشتند. به هر کس که می‌رسیدند، می‌گفتند: علی (علیه السلام) بیعتی در گردن ما ندارد و بیعت ما با او از روی اکراه بوده! دروغ و افترای طلحه و زبیر به گوش علی (علیه السلام) رسید. فرمود: خداوند آن دو را از رحمت خود به دور و از آشیانه زندگی‌شان آواره کند. سوگند به خدا می‌دانم که آن دو با بدترین وضعی خود را خواهند کشت و کسی که به آن دو نزدیک شود، شوم‌ترین روز را بر سرش خواهد آورد. آنان با دو قیافه منحرف بر من روی آوردند و با دو چهره حيله‌گری و پیمان‌شکنی از من برگشتند. سوگند به خدا، آنان پس از این روز مرا نخواهند دید مگر در میان سپاه خشن که خود را در برابر آن به کشتن خواهند داد. دور از رحمت خدا شوند و محو گردند.

آنهايي که از امام عقب افتادند گروه دیگری از اطرافیان آن حضرت (علیه السلام)، روش دیگری را برگزیدند، هنگامی که طلحه و زبیر پیمان شکنی کردند و با عایشه به بصره آمدند و آن جا را در زیر سلطه خود قرار دادند، بعضی معتقد بودند که امام با آنها درگیر نشود؛ آنها را به حال خود رها سازد و پایه‌های خلافت را محکم کند، چیزی نمی‌گذرد که آنان تسلیم می‌شوند. امام (علیه السلام) در پاسخ به آنها فرمودند: به خدا سوگند! من همچون کفتار نیستم که با ضربات آرام و ملایم بر در لانه‌اش به خواب رود و ناگهان دستگیرش سازند، نه، (من کاملاً مراقب مخالفان هستم) و با شمشیر برنده علاقه‌مندان به حق، کار آنان را که به حق پشت کرده اند خواهم ساخت و با دستیاری فرمان‌برداران مطیع، عاصیان و تردیدکنندگان در حق را برای همیشه کنار خواهم زد. من این کار را تا واپسین روز عمرم ادامه خواهم داد، به خدا سوگند! از هنگام مرگ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تا هم اکنون از حق خویشتن محروم مانده‌ام و دیگران را به نا حق بر من مقدم داشته اند.

واقعیت‌های تاریخی آن زمان نشان می‌دهد که پیشنهاد عدم تعقیب طلحه و زبیر

بسیار ساده لوحانه بود؛ چرا که نقشه این بود که آنها بصره و سپس کوفه را در اختیار خود بگیرند و معاویه با آنها بیعت کند و در شام از مردم نیز برای آنان بیعت بگیرد و به این ترتیب بخش های عمده جهان اسلام در اختیار جاه طلبان پیمان شکن قرار گیرد و تنها مدینه در دست علی (علیه السلام) بماند. آنها با تکیه بر شعار خونخواهی عثمان، روز به روز مردم را به هیجان بیشتر فرا می خواندند و تدریجاً این شعار که قاتل عثمان، علی (علیه السلام) است را در میان مردم پخش می کردند و مردم ناآگاه را بر ضد امام می شوراندند. واضح است که اگر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با سرعت، ابتکار عمل را در دست نمی گرفت نقشه منافقان به زودی عملی می شد و همان گونه که می دانید با آن سرعت عمل که امام در پیش گرفت.

نخستین توطئه و تلاش جدایی طلبان را در نطفه خاموش ساخت و به آسانی بصره و کوفه و تمام عراق را نجات داد و اگر برنامه امام (علیه السلام) در مورد ظالمان شام با مخالفت بعضی از یاران ناآگاه رو به رو نمی شد به خوبی شام نیز از شر ظالمان نجات می یافت و پاکسازی می شد و جهان اسلام یکپارچه در اختیار آن حضرت قرار می گرفت، ولی متأسفانه جهل و ناآگاهی و لجابت در برابر فریب و نیرنگ دشمن، کار خود را کرد و جنگ با شامیان در آستانه پیروزی کامل، متوقف گشت.

علی علیه السلام را «چه» کشت؟!

شهادت امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام، از دردناکترین فجایعی است که در تاریخ بشر اتفاق افتاده. او نه تنها برای شیعیان و مسلمانان، که برای تمام دل های حق طلب، عدالت خواه و جویای فضایل اخلاقی، اسطوره ای دوست داشتنی بوده و هست. برای همین است که همه جان های پاک، شیفته و سوگوار شهادت مظلومانه اوست و هنوز هم این پرسش در برابر قتل ناجوانمردانه او باقی است که چرا؟ بررسی و تحلیل فاجعه شهادت حضرت علی علیه السلام، حداقل از دو زاویه قابل انجام است: نخست آنکه بپرسیم او را چه کسی و چگونه کشت؟ مقدمات و آثار این حادثه چه بود؟ دیگر آنکه به دنبال یافتن «چرا» بی این اقدام ضدانسانی باشیم

علی را چه کسی کشت؟ البته عبدالرحمن ابن ملجم، و یک وقت می گوییم چه کشت؟ باید بگوییم جمود و خشک مغزی و خشکه مقدسی. جمود فکری مهم ترین تهدید برای جامعه و تفکر اسلامی است. و همین عقیده علی را به آرزویش رساند، نه ابن ملجم مرادی. خوارج و قاتلان علی علیه السلام تنها مصداقی از این خطر بزرگ هستند؛ نه تنها مصداق آن و بالاتر اینکه نشانه های حیات و حضور روحیه خوارج همواره

وجود داشته و دارد. بحث درباره خوارج و ماهیت کارشان برای ما و اجتماع ما آموزنده است. زیرا مذهب خوارج هر چند منقرض شده اما روحاً نمرده است؛ روح خارجی گری در پیکر بسیاری از ما حلول کرده!! (مجموعه آثار ج ۱۶ ص ۳۳۳)

در زمان حال افراطیونی در غالب تکفیری سلفی و وهابی دقیقاً پا جای خوارج گذاشته و چهره زشتی از اسلام با حمایت صهیونیست های (آمریکایی اسرائیلی و اروپایی) به دنیا نشان میدهند. و آثار و زیارتگاه ها و آنچه از آثار صدر اسلام باقیمانده نابود میکنند **روح خارجی گری، انفکاک تعقل از تدین است هنوز هم زنده و خطرناک است.** اینان با توقف در ظواهر احکام از اهداف دین دور شده و بلکه علیه آنها اقدام می کنند و خوارج جلوه بارز چنین مردمانی بوده اند

جمود و جهالت چیست؟ اینها وقتی قرار گذاشتند علی و معاویه و عمرو عاص را به قتل برسانند، مخصوصاً شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را انتخاب کردند. گفتند: می خواهیم خدا را عبادت بکنیم و چون امر خیری را انجام می دهیم، پس بهتر این است که این کار را در یکی از شبهای عزیز قرار بدهیم که اجر بیشتری ببریم (مجموعه آثار ج ۲۱، ص ۹۳)

خورشید فروزان و بی غروب تاریخ (مقام معظم رهبری)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خورشید فروزان و بی غروب تاریخ بشر و اقیانوس عظیم شگفتی ها و زیبایی هاست. عدالتخواهی، دینداری و ایستادگی در مقابل ستمگران و زورگویان، ویژگی ها و نشانه های راه امیر مؤمنان است و پایداری مردم و مسئولین در این مسیر، تنها راه تحقق آرمان ها و آرزوهای بزرگ ملت ایران به شمار می رود. متعلق به همه انسان هاست. آنچه همگان را در مقابل ایشان خاضع و خاشع کرده است، عظمت شخصیت آن بزرگوار است. درک ابعاد و اعماق اقیانوس عظیم شخصیت امیر مؤمنان، جز برای معصومین (علیهم السلام) ممکن نیست.

شجاعت، عبادت، جوانمردی، جهاد، ایثار، انسان شناسی، رحم و مروت، پافشاری بر عدالت، دشمنی با ظلم و جور، بی باکی در مقابل گردنکشان و مستبدان، حکمت های عمیق و دیگر ویژگی ها و زیبایی هایی که بشریت از امیر مؤمنان درک کرده است، فقط ظواهر اقیانوس ژرف و عمیق شخصیت ایشان است و دست یافتن به اعماق این اقیانوس پیچیده و شگفت آور، حتی برای فرزنانگان و صاحبان علم و عقل ژرف نیز امکان پذیر نیست. تلاش بی وقفه برای اجرای عدالت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به اسوه کامل برای همه دوران های عمر انسان تبدیل کرده و او را بر قله آفرینش

بنی بشر نشانده است. پایداری در راه خدا، نهراسیدن از سرزنش دیگران و تلاش خستگی ناپذیر برای اجرای عدالت، از جمله زیبایی های شخصیت امیر مؤمنان است.

منطق و راه علی (علیه السلام)، سلوک راه خداست و شیعه یعنی کسی که علاوه بر محبت و تمجید از امیر مؤمنان، در این راه، حرکت و تلاش می کند، چرا که ستایش و تعریف از امیر مؤمنان و محبت قلبی به آن بزرگوار، بدون حرکت در راه او، فایده ای ندارد و مورد رضایت امیر مؤمنان نیست.

علی با حق و حق با علی است قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ** و هر کجا علی (علیه السلام) است حق هم همراه اوست. (بحار ج ۴۰ ص ۲۵) در مقابل اقیانوس وجود علی (علیه السلام) ما قطره هم نیستیم. او دومین شخصیت عالم امکان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگر می فرمایند، کلامی بسیار زیبا و ارزشمند: **عَلِيٌّ مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ** علی از من است و من از اویم (بحار ج ۳۸ ص ۷۴) از دوران کودکی در دامن من پرورش یافت، اولین کسی بود که به من ایمان آورد، لحظه ای بر من نگذشت مگر اینکه در کنار من بود، علی از من است و من از اویم. یعنی راه من، کتاب من، دین من، مرام من، اهداف الهی من با ولایت و امامت علی (علیه السلام) ادامه پیدا می کند و پا بر جای می ماند. و نیز فرمود:

علی جان! تو برای امت من همچون کشتی نوحی. **هر کس داخل این کشتی شد** به ساحل نجات و فلاح و رستگاری خواهد رسید و هر کس سرباز زد در لابه لای امواج شکننده این دنیای مادی شکسته خواهد شد و در گرداب این دریای متلاطم از بین خواهد رفت. **إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ** و باز این پیامبر رحمت فرمودند: **أَنَا مَدِينَةُ الْجَنَّةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْجَنَّةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا** ای مردم! من شهر بهشتم و علی در بهشت است هر کسی اراده رفتن به بهشت را دارد و می خواهد وارد آن شود باید از آن وارد شود (الخصال ج ۲ . بحار ج ۳۱) و فرمودند: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ** یا علی تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی. (بحار ج ۴۹ ص ۱۷۳)

می فرماید کسی که حب و عشق تو را دارد و محبت تو در سینه اش موج می زند به بهشت خواهد رفت و کسی که دشمن توست و عداوت و بغض تو را دارد، بی شک جهنمی خواهد بود.

علی (علیه السلام) انسان والایی است که در خانه حق (کعبه) پای به عرصه گیتی می گذارد و در محراب عبادت (مسجد کوفه) خروج خونین خود را آغاز می کند و از این سرای فانی رخت بر می بندد.

میسر نگردد به کس این سعادت / به کعبه ولادت، به مسجد شهادت

علامه امینی: روزی کسی از صحابه در کوچه های مدینه فریاد می زد: **من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة** هر کس بگوید لا اله الا الله بهشت بر او واجب می شود. عمر بن خطاب جلوی او را گرفت و گفت چه می گویی؟ این عبارت مردم را گستاخ می کند تا هر گناه و معصیتی انجام دهند آن شخص گفت: من از خودم نمی گویم، این سخن رسول خداست. گفت چه کسی و کجا شنیده؟ آن شخص گفت خودم امروز در مسجد شنیدم. رفتند خدمت پیامبر روبه رو کنند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صحابه حضور داشتند عمر عرض کرد یا رسول الله شما فرمودید؟ پاسخ دادند: بله

اهل بیت پیامبر: قال النبی مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من دخلها نجا، و من تخلف عنها هلك مثل خاندان من در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس که وارد کشتی شد نجات پیدا کرد و کسی که از سوار شدن سرباز زد نابود شد. ۱. در فرهنگ اسلامی این واژه از قرآن کریم، آیه ۳۳ احزاب که به آیه تطهیر معروف می باشد گرفته شده **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** خداوند خواسته است هر آلودگی را از شما اهل بیت برطرف نماید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. از طرف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) **عترت** به عنوان مرجع دینی، علمی، اجتماعی و هدایتی امت اسلامی معرفی شده است.

۲. اصطلاح دیگری در قرآن کریم وجود دارد که همان معنای اهل بیت را با خود حمل می کند و آن **واژه القربی** است. خداوند به پیامبرش می فرماید: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** بگو من هیچ مزدی از شما برای رسالت خود، جز دوستی خویشاوندان نزدیکم نمی خواهم.

در این آیه **مودت قربی** اجر رسالت معرفی شده است و قربی و نزدیکان، کسانی جز اهل بیت اطهار (علیهم السلام) نیستند، و مصدیق بارز القربی علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهما السلام) و ۹ امام معصوم از فرزندان حسین بن علی (علیه السلام) می باشند. در قرآن این عبارت فقط در مورد خاتم الانبیاء آمده و در مورد دیگر پیامبران اجر را به نزد خداست اشاره شده (حتما در آن رمزی است)

علی علیه السلام مردی برای تمام دوران ها

وجود امیرالمؤمنین علیه السلام از جهات متعدد و در شرایط گوناگون، برای همه نسل های بشر، یک درس جاودانه و فراموش نشدنی است؛ چه در عمل فردی و شخصی خود، چه در محراب عبادتش، چه در مناجاتش، چه در زهدش، چه در محو و غرق شدنش در یاد خدا، و چه در مبارزه اش با نفس و شیطان و انگیزه های نفسانی و مادی.

این جملات از زبان امیرالمؤمنین، در فضای آفرینش و فضای زندگی انسان، همچنان پرطنین است: **یا دنیا... غری غیری**؛ ای جلوه های دنیا، ای زیبایی های پرجاذبه، ای هوس هایی که قوی ترین انسان ها را به دام خود می کشید، بروید کس دیگری غیر علی را فریب بدهید؛ علی بزرگ تر و بالاتر و قوی تر از این حرف هاست.

یعنی آن روزی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بار رسالت را بردوش گرفت، از اولین ساعات، یک مبارز و مجاهد مؤمن و فداکار که هنوز در دوران نوجوانی بود در کنار خود پیدا کرد، و او علی بود. تا آخرین ساعات عمر با برکت پیامبر، مجاهدت در راه برپاداشتن نظام اسلامی و بعد حفظ کردن آن، لحظه ای امیرالمؤمنین را فارغ نگذاشت.

چقدر مبارزه کرد، چقدر خطرها را به جان خرید و چقدر در راه مبارزه برای اقامه حق و عدل محو بود. آن وقتی که هیچکس در میدان نمی ماند، او می ماند. آن وقتی که هیچکس به میدان قدم نمی گذاشت، او می گذاشت.

آن وقتی که سختی ها مثل کوه های گران، بر دوش مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله سنگینی می کرد، قامت استوار او بود که به دیگران دل گرمی می بخشید. برای او، معنای زندگی همین بود که از امکانات خداداده، از قوت جسمی و روحی و ارادی و کلاً از آنچه که در اختیار اوست، در راه اعلائی کلمه حق استفاده کند و حق را زنده نماید. با قدرت اراده و بازو و جهاد علی، حق زنده شد.

اگر امروز مفاهیم حق و عدل و انسانیت و مفاهیمی که برای انسان های هوشمند در دنیا با ارزش است و این مفاهیم، مانده و روز به روز قوی تر و راسخ تر شده است، به خاطر همان مجاهدت ها و فداکاری هاست.

او تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسلمین، تجسم **أَشِدَّاءُ عَلٰی الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** و تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می کرد کان یقرب المساکین و ضعفا را مورد رعایت خاص قرار می داد. برجستگی که با پول و زور

و بقیه وسایل مطرح شدن، خودشان را به ناحق مطرح کرده بودند، در نظر علی با خاک یکسان بودند. آنچه در چشم و دل او ارزش داشت، ایمان و تقوا و اخلاص و جهاد و انسانیت بود. با این مبناهای بارزش، امیرالمؤمنین کمتر از پنج سال حکومت کرد. بزرگ ترین خصوصیت او تقواست. نهج البلاغه او کتاب تقواست و زندگی او راه و رسم تقواست.

این آیه شریفه: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** در شأن امیرالمؤمنین نازل شده: در میان مردم کسانی هستند که جان خودشان را، وجود خودشان را، یعنی عزیزترین سرمایه ای که هر انسانی دارد، این سرمایه عزیز انحصاری غیرقابل جبران که اگر این را دادی دیگر به جای این چیزی نمی آید اما خداهم درمقابل این چنین ایثار و گذشت، یقیناً بدون عکس العمل شایسته نمی ماند؛ **و الله رؤف بالعباد** خدا به بندگان خودش رأفت دارد.

این مصداق کاملش، علی علیه السلام است. قشرهای مختلف با او مخالفت کردند، توده های مردم هم با پیغمبر مخالفت کردند. از یک انسان اینجوری و یک پیام اینجوری با همه وجود دفاع کردن و به آن پیوستن، این، از خودگذشتگی می خواست. این اولین قدم از خودگذشتگی امیرالمؤمنین بود. سیزده سال در کنار پیغمبر در سخت ترین مواقع، علی علیه السلام ایستاد. در بستر پیغمبر در شبی ظلمانی و تاریک بخوابد، تا پیغمبر بتواند از این خانه و از این شهر خارج بشود. توی آن شب، کشته شدن آن کسی که در این بستر می خوابد تقریباً قطعی و مسلم بود؛ انگیزه شخصی باید در یک چنین انسانی وجود نداشته باشد، تا اقدام به یک چنین حرکت بزرگی بکند. بعد، وارد می شوند به مدینه، جنگ ها و مبارزات شبانه روزی حکومت تازه پا و جوان پیغمبر شروع می شود. دائماً جنگ می شود، این خاصیت آن چنان حکومتی است. دائماً برخورد، از قبل از جنگ بدر، برخوردها شروع شد تا آخر دوران زندگی پیغمبر در این ده سال. در طول این ده سال، چند ده جنگ و برخورد، پیغمبر اکرم با کفار و انواع و اقسام کفار و شعب ۶ کفار داشت.

در تمام این دوران ها، امیرالمؤمنین به عنوان پیش قراول، به عنوان فدایی ترین کس و پیشمرگ پیغمبر، آن چنانیکه خود امیرالمؤمنین بیان میکند و تاریخ هم این را نشان میدهد، در تمام این مراحل و صحنه های خطرناک حضور داشته؛ **و لقد واسيته بنفسی فی المواطن الّتی تنکص فیها الأبطال و تتأخر فیها الأقدام** آنجایی من در کنار پیغمبر ماندم و جانم را سپر بلای او کردم که قهرمانان و شیرمردان در آنجا

پایشان می لرزید و مجبور به عقب نشینی میشدند. در شدیدترین مراحل، امیرالمؤمنین ایستاد؛ هیچ برایش مطرح نبود که اینجا خطر است.

خاتمیت، و ولایت امامان

وقتی به روایات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حضرت علی (علیه السلام) نگاهی می اندازیم، پی می بریم که حضرت علی (علیه السلام) توسط پیامبر و خداوند، دارای یک شخصیت حقوقی در اسلام می باشد که لازمه آن قرارداد حجیت و مقام ولایت (نه نبوت) برای حضرت علی (علیه السلام) می باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث منزلت و دیگر روایات و همچنین آیات متعدد مقام امامت به معنای مرجعیت علمی و دینی و جانشینی پیامبر در شئون دینی را به حضرت علی (علیه السلام) تفویض کرده است که لازمه آن حجیت اقوال و افعال حضرت برای مسلمانان و اعتبار روایات و تفاسیر امام (علیه السلام) در معرفت دینی است.

آیات و روایات متعددی در این باب از فریقین گزارش شده است

۱. علی (علیه السلام) حجت خدا: پیامبر (صلی الله علیه و آله) بارها به مقام و منزلت امام علی (علیه السلام) به عنوان برگزیده و حجت الهی تصریح داشته است، چنان که خطاب به یکی از اصحاب خویش با اشاره به آن حضرت فرمود: یا انس! انا و هذا حجه الله علی خلقه (تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۰۴) نکته قابل تامل در این حدیث توصیف پیامبر اکرم حضرت علی (علیه السلام) را به حجت الهی مانند خودش می باشد، پیامبر معظم گویا حجت خدا بودن هر دویشان را به یک سیاق تفسیر می کند

از حضرت علی (علیه السلام) روایاتی بر استمرار حجت الهی بعد از خاتمیت وارد شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنین فرمود: **إن الله جعل علیا و زوجته و ابنائه حجج الله علی خلقه** (شواهد التنزیل ج ۱ ص ۷۶) خدا علی و خانواده اش را حجت الهی بر آفرینش قرار داده است

۲. علی (علیه السلام) واجب الطاعه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (نساء، ۵۹) پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایات متعدد اولوالامر را که اطاعت از آن اطاعت از رسول است بر حضرت علی (علیه السلام) تفسیر می نماید. (موسوعه الامام علی، ج ۲) پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایت دیگر به تصدیق و اطاعت حضرت امیر می

نماید: **إن امامکم علی بن ابی طالب فناصحوه و صدقوه** (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۹۸؛ شواهد التنزیل، ج ۲ ص ۲۲۵)

۳. علی (علیه السلام) ولی خداوند: خداوند در آیه (مائده ۵۵) ولی مومنان را خداوند، پیامبر و کسانی که نماز و زکات در حال رکوع اقامه می کنند معرفی می کند. پیامبر اکرم در روایات متعدد آن را بر حضرت علی (علیه السلام) تبیین می کند. (موسوعه امام علی، ج ۲، ص ۱۹۷)

۴. علی (علیه السلام) ملازم حق و قرآن: در روایات نبوی بین حق و قرآن از یک سو و امام علی (علیه السلام) از سوی دیگر یک نوع رابطه ملازمه غیر قابل انفکاک بیان شده است. **علی با حق و حق با علی** است آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در قیامت بر من در حوض کوثر وارد شوند. (تاریخ مدینه دمشق ج ۳ ص ۱۱۸)

۵. علی (علیه السلام) مدار هدایت و نجات: از حضرت امیر و سایر اهل بیت (علیهم السلام) در روایات نبوی به **کشتی نوح و پرچم هدایت** تعبیر شده ان مثل اهل بیته فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق (بحار، ج ۲۳ ص ۱۰۵) و ان الله عهد الی فی علی... ان علیا رایه الهدی و منار ایمان و امام الاولیاء (موسوعه امام علی، ج ۲) براستی علی پرچم هدایت، پیشوای دوستان و روشنی بخش ایمان. انی قد تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدًا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته و لن یتفرقا حتی یرد علی الحوض (همان) من در میان شما دو امانت نفیس و گرانبها می گذارم یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت خودم. مادام که شما به این دو دست بیازید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو یادگار من هیچگاه از هم جدا نمی شوند مگر بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند

۶. علی (علیه السلام) مرجع حل اختلافات: انت تبین لا متیما اختلفوا فیه من بعدی (تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۷) پیامبر در روایتی دیگر به تبیین بیشتر مرجعیت علمی و دینی حضرت می پردازد و جایگاه حضرت را در این مقوله با جایگاه خویش تطبیق می دهد. یا علی انت الذی تبین لا متی ما یختلفون بعدی و تقوم فیه مقامی، قولک قولی و امرک امری (موسوعه امام علی، ج ۲، ص ۲۴۶)؛ علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی (همان، ص ۲۴۷) چگونگی استدلال بر روایات روشن است، از اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) امام (علیه السلام) را **ولی خدا، واجب الطاعه، ملازم حق و قرآن، پرچم هدایت، کشتی نوح، مرجع و مفسر دین، متصل به عالم غیب**

و حجت خدا به صورت متعدد توصیف می کند که ظاهر بل نص در جعل حجیت است وگرنه این همه روایات و سفارشها لغو خواهد بود.

حاصل آنکه با توجه به روایات فوق که شاید یک صدم همه روایات درباره امامان و حضرت علی(علیه السلام) نباشد باید گفت که انکار شخصیت حقوقی حضرت امیر و فروکاستن آن به حد انسان عادی و انکار حجیت کلام و حدیث امام در تفسیر دین، در نگاه حسن نگرانه، باید آن را به عدم مشاهده روایات فوق حمل و توجیه کرد و لذا از منتقدان در حوزه امامت دلسوزانه استدعا می شود، نیم نگاهی به روایات مسئله بیندازند تا آفتاب حقیقت روشن گردد.

اما اگر منتقدی با وجود روایات فوق، باز منکر حجیت انگاری امام(صلی الله علیه و آله) گردد، باید گفت که انکار حجیت امام(صلی الله علیه و آله) به انکار حجیت شخصیت حقوقی پیامبر(صلی الله علیه و آله) منجر می شود، چراکه برحسب روایات متعدد و متواتر که بیشترشان از فریقین گزارش شده است.

جاعل حجیت امام(علیه السلام) خود پیامبر و خداوند است و کسی که کلام و قول پیامبر(صلی الله علیه و آله) را ذاتی می نامد باید به لوازم آن یعنی پذیرفتن احادیث حضرت نیز ملتزم باشد، مگر اینکه مسلمانی منکر شخصیت حقوقی و حجیت آسمانی پیامبر گردد که در این صورت صدق اسم مسلمان بر وی مشکل بل محال خواهد بود.

۷. حجیت علی(علیه السلام) در طول حجیت پیامبر و خدا: از منظر شیعه حجیت و اطاعت امام(علیه السلام) در طول حجیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و خدا است و شیعه نیز بر ارجاع حجیت قول امام به پیامبر و خداوند اذعان دارد، لکن از آنجا که بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) آخرین حجت آسمانی از جنس نبوت خاتمه یافته است، حجیت آسمانی از جنس امامت و ولایت جایگزین آن می شود. و مطابق روایات پیامبر(صلی الله علیه و آله)، حضرت امیر در همه شئون نبوت مانند مرجعیت، تفسیر دین و لزوم اطاعت به انجام وظیفه خواهد پرداخت و کلام وی مانند کلام حضرت رسول برای دیگران حجت و ملاک خواهد بود و اینکه حجیت امام از پیامبر(صلی الله علیه و آله) اخذ شده است موجب سلب و بی اعتباری کلام امام(علیه السلام) نمی شود چنانکه منتقدین چنین توهمی را داشته اند.

علامه طباطبایی(ره) با اشاره به روایات متعدد پیامبر مانند احادیث: غدیر، سفینه، ثقلین، حق، منزلت و انذار می نویسد: با تواتر قطعی از آن حضرت رسیده است که

بیان اهل بیت وی مانند بیان خودش می باشد و به موجب این حدیث و احادیث نبوی قطعی دیگر بیان اهل بیت بیان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می باشد و اهل بیت در اسلام سمت مرجعیت علمی داشته، در بیان معارف و احکام اسلام هرگز خطا نمی کنند و بیانشان به طریق مشافهه یا نقل قابل اعتماد و حجت است (شیعه در اسلام، ص ۱۷۷ و ۱۷۸) روایات ائمه به دلیل مقام عصمت و همچنین ارتباط آنان با عالم غیب از طریق الهام و علم لدنی، از این منظر حجت ذاتی است که آن در عمل به روایات آن حضرات معصومین برای ما کفایت می کند.

بصیرت چیست و چگونه حاصل می شود؟

بصیرت به معنی دانایی، بینایی، بینایی دل، هوشیاری، زیرکی و یقین. مشتقات **بصر** ۱۴۸ بار و واژه بصیرت دوبرار در قرآن تکرار شده. بصیرت قوه قلبی یا نیروی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن، صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیا را در می یابد. میان **بَصَر** که تأمین کننده نور ظاهری، و بصیرت که آورنده نور باطنی است، تفاوت بسیار است؛ مانند:

سخن خداوند **نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ..... فَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ** چیزی جز این نیست که تا نور حق حاصل نیاید و به دل و جان نتابد، بصیرت در او پدید نیاید. نور حق سرمه چشم بصیرت است و تمام تلاش اهل مجاهده برای آن است که مورد عنایت حق قرار گیرند و نور حق بر دل و بر جانشان پرتو افکن گردد. با پرتو افکن شدن نور حق است که از تحیر و تردد می رهد و سرانجام به حقیقت می رسد.

بصیرت الهی بصیرت در قرآن آیه ۲۶ رعد و ۷۲ قصص .. **مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** بصیرت را عامل دستیابی انسان و راهیابی وی به توحید و قدرت الهی می شمارد؛ زیرا انسان زمانی که به بصیرت دست یافت، درک درستی از همه آفریده های الهی می یابد و از دام تکثرات به وحدت وجود می رسد. در حقیقت، تفکر در آیات الهی و دقت در بصیرت زا موجب می شود تا آدمی به نتیجه برسد که این همه کثرات جلوه هایی از حقیقت بی کرانی به نام خداوند است. مردم از نظر بینش به دو دسته تقسیم می شوند: بر پایه روایتی از امام علی (علیه

(السلام)

دو دسته از مردم را این گونه معرفی کرده‌اند: همانا، دنیا واپسین دیدرس انسان کور(دل) است و در فراسوی آن چیزی نمی‌بیند، اما بصیر و بینشور نگاهش از دنیا فراتر می‌رود و می‌داند که سرای حقیقی در ورای این دنیا است.

پس، بصیر از دنیا دل و دیده بر می‌گیرد و کور(دل) به آن می‌نگرد. بینش ور و بصیر از آن توشه برمی‌گیرند و کور(دل) برای آن توشه فراهم می‌آورد (خطبه ۱۳۳)

راه تحصیل بصیرت باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت. مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و لطیف و شفاف ساختن آینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که حجاب دیدگان دل را می‌گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می‌دهد.

۱. توبه: توبه از تقصیرات و گناهان، و کوتاهی‌ها و جبران حق الله و حق الناس. **۲. ذکر خدا:** ذکر زبانی، قلبی و عملی، موجب بصیرت می‌گردد. امیرالمؤمنین (علیه السلام): **مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ** هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد.

۳. هم نشینی با علما: علی علیه السلام **جاور العلماء تستبصر** با دانایان بنشین تا آگاهی یابی

۴. خرد ورزی: کسی که هر خبر یا مطلبی را می‌شنود، فوراً نمی‌پذیرد، بلکه درباره آن می‌اندیشد و آن را از صافی عقل و اندیشه اش می‌گذرانند، بصیرت و بینایی می‌یابد، چنان که آینده نگری و به کارگیری خرد در فرجام امور باعث بصیرت و بینایی می‌گردد.

۵. زهد: زهد و عدم دلبستگی به دنیا، از اموری است که باعث بصیرت می‌گردد. **(من استقبال الامور ابصر یا من فکر ابصر العواقب)**

۶. ارتباط با خدا: ازدیاد معرفت به خدا، انس با قرآن و معانی و معارف آن، توسل به ائمه (علیهم السلام) و مناجات با خدا در خلوت مخصوصاً نماز شب از اموری هستند که موجب بصیرت و بینایی و برخورداری از الهامات غیبی می‌شود.

درجات و مراتب بصیرت : اوج آن مرتبه ای است که ائمه (علیهم السلام) دارند. امیرالمؤمنین (علیه السلام): **لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً!** اگر همه پرده‌ها فرو افتد، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود. اگر چه آن مرتبه از یقین مخصوص اولیای

معصوم (علیه السلام) است، ولی دیگران نیز می توانند مراتبی را تحصیل نمایند. هر کسی نور باطنی را از فطرت خدا داد خویش استخراج کند و چشم و گوشش باز شود، می تواند خدا و نشانه های او را با چشم دل ببیند و صدای تسبیح موجودات هستی را بشنود، که به حکم **یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض** همه آنان که در آسمان و زمینند، تسبیح خدا می کنند.

همواره چشم بصیرت باطن پر فروغ خواهد بود اما اگر در پشت ظلمت گناه پنهان گردد و انسان تبهکار، حقیقت خود را نبیند، از آن رو که نوری ندارد، خود را گم می کند و پس از مدتی خویشتن را به کلی فراموش می نماید. (غررالحکم ج ۳، ۵)

دنباله رو عالمان با بصیرت باشیم شرط برای درک مسائل اجتماعی و جلوگیری از وقوع فتنه یا نجات دادن کسانی که در فتنه افتاده اند، بصیرت است. **قل هذه سبیلی أدعوا الی الله علی بصیره أنا و من اتبعنی** امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد می زند: **ان معی لبصیرتی ما لبست علی نفسی و لا لبس علی:** من بصیرت دارم و می فهمم باید چه کار کنم. نه خودم بر خودم امر را مشتبه کردم، و نه کسی امر را بر من مشتبه کرده. پیداست که او را متهم به ناتوانی در اداره امور می کردند و برخی صریحا می گفتند: معاویه جامعه را خوب اداره می کند. حضرت فریاد می زد: من وظیفه ام را بهتر از شما می دانم و شکی ندارم که راهی جز این وجود ندارد.

در نهج البلاغه در رابطه با فتنه جمل تعبیر واقعا کوبنده ای وجود دارد؛ دیدم امر من، بین دو کار دائر است: یا باید با اینها بجنگم، یا باید دست از دین محمد صلی الله علیه و آله بردارم. این گونه فهمیدن، کار هر کسی نیست. نیاز به یک بصیرت خاص در مسائل اجتماعی دارد که حاق حق را درست بشناسد؛ بفهمد که اگر کوتاه بیاید چه اتفاقی خواهد افتاد.

آیا ما انتظار داریم که وقتی شخصی مثل رسول گرامی صلی الله علیه و آله یا کسی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مظهر عدالت در بین همه انسان ها در طول تاریخ است، وقتی به حکومت می رسد، دیگر هیچ ظلم و تخلفی در کار نباشد؟

امام خمینی خود را خاک پای معصوم میدانست و به این افتخار می کرد. چنین کسی بعد از هزار سال حکومتی اسلامی تشکیل داده. آیا نشانه درستی این حکومت این است که هیچ تخلفی در آن نباید صورت بگیرد؟

در فتنه ها که از همه سو هجوم گفتمان واقعیت ها، مردم را احاطه کرده و قدرت تفکر و تدبیر را از ایشان گرفته، اسوه های عینی و ترازوی عینی و محسوسی چون امیرمؤمنان (علیه السلام) است که می تواند راهنمای مردم برای خروج از فتنه ها باشد.

شاخص های بصیرت : قال الامام علی (علیه السلام): **انما البصیر من سمع فتفکر، و نظر فابصر و انتفع بالعبر** جز این نیست که صاحب بصیرت، کسی است که بشنود و بیندیشد، بنگرد و ببیند و از عبرت ها بهره گیرد. (خطبه ۱۵۳)

هشت ماه صبر و بصیرت ملت ایران در جریان فتنه، مشابه ۸ سال ایستادگی و مقاومت مثال زدنی آنان در جنگ تحمیلی بود. در هر دو مقطع نیز آمریکای جنایتکار و متحدان اروپایی او روبروی ملت ایران قرار گرفتند. مردم ما در طول جنگ تحمیلی ۸ ساله فولاد آب دیده و در فتنه ۸ ماهه سال ۸۸ واکسینه میکروب های سیاسی شدند. عامل پیروزی ملت در هر دو مقطع نیز داشتن بصیرت و تبعیت از ولایت فقیه بود.

قطب نمای بصیرت : بصیرت، نورافکن است؛ بصیرت، قطب نماست. توی یک بیابان انسان اگر بدون قطب نما حرکت کند، قطب نما لازم است؛ بخصوص وقتی دشمن جلوی انسان هست. بصیرت، در یک فضای تاریک، بصیرت روشنگر است. بصیرت راه را به ما نشان می دهد...

فرقان بصیرت نافذ : فرقان، یکی از اسامی کتاب وحی الهی به معنای قوه تشخیص حق از باطل و به عبارتی دیگر **بصیرت** است. قرآن این قوه را خاص انسانهای مومن و پرهیزکار می داند: **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** اما برخی اوقات غبار فتنه آنچنان بالا می گیرد و مرزهای حق و باطل را در هم می آمیزد که تشخیص صواب از ناصواب و سره از ناسره آن قدر دشوار می شود که حتی انسانهای حق جو هم ممکن است راه را گم کنند و ناخواسته سر از ظلمت ناکجا آبادی درآورند که گاه بازگشتی هم برای آنان میسر نباشد.

بصیرت و آثار آن : حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فتنه بنی امیه را شناخته، آن را خطرناکترین فتنه معرفی می کند و دلایل و اوصاف این فتنه را هم برمی شمرد و عمل در این فتنه را هم به طور کوتاه و مفید توضیح می دهند. **الاولان ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیه فانها فتنه عمیاء ... ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم** خدا سرنوشت هیچ جامعه ای را تغییر نمی دهد مگر اینکه خودشان را تغییر

دهند و این یک سنت الهی است **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** یعنی قانون خدا تغییر نمی‌کند. حضرت می‌فرمایند وقتی کارها به یکدیگر شبیه می‌شوند (یا به تفسیر دیگر کار بر تو مشتبه می‌شود) جریان مشابه قبلی را عبرت‌گیری کن، نگاه کن و جریان جدیدتر اعتبار و موضع‌گیری نما. حضرت می‌فرمایند: **کن فی الفتنة کابن اللبون** **لاظهر فیرکب و لاضرع فیحلب** از سوی دیگر عمل کردن و موضع‌گیری در این مواقع بستگی خاصی به علل و ریشه‌های فتنه‌ها و شبهات دارد. از این رو بررسی و نگاهی به ریشه فتنه و شبهه کمک شایانی به ما می‌کند **انما**

بدع الفتن اهواء تتبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله و یتولی علیها رجال **رجالا** همه صحبت‌های بالا و ذیل لزوم بصیرت را به ما به خوبی می‌فهماند ولی ناله حضرت از نبود همراه و گلایه حضرت نزد کمیل از اینکه از مومنان کسی نیست که بصیرت کافی را داشته باشد تا علم درون سینه خود را به او منتقل کنم باعث می‌شود کسی که حب علی و آل علی (علیه السلام) در دل دارد بخاطر آن حضرت هم که شده به کسب بصیرت پردازد. گاهی هست که همینطور ناخودآگاه فتنه‌ای، شبهه‌ای می‌آید و ایمان انسان را، هدف انسان را، مسیر حرکت انسان را منحرف می‌کند بدون توجه او به این مسائل، وقتی متوجه می‌شود که کار از کار گذشته است

ابزار کسب و شناخت بصیرت : در نهج البلاغه چند راه برای پیدا کردن بصیرتی نافذ که ما را برای شناخت راه درست کمک کند ذکر شده است.

(۱) **قرآن:** حضرت امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: **کتاب ربکم فیکم مبینا حلاله و حرامه و فرائضه..** و خود قرآن هم می‌فرماید **فیه تَبیانٌ کُلِّ شَئٍ**

(۲) **تمسک به اهل بیت** علیهم السلام :

(۳) **عبرت‌گیری:** حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند شاید کسانی از جریانی عبرت‌گیری کنند ولی کسی که تقوا داشته باشد از فرو رفتن در شبهات باز می‌ماند. **ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلثات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات** نمونه بارز بی بصیرتی و کج فهمی، خوارج می‌باشند می‌دانیم که ابتدا آنها برای احیای یک سنت در نظر خودشان الهی اسلامی به وجود آمدند و کج فهمی و دید کوتاه آنها کار را به جایی رساند که امام و رهبر خود را در شب قدر بکشند.

جریان‌های بی بصیرت : فقدان بصیرت و ناآشنایی با زمان و مکان و توطئه‌های در حال شکل‌گیری، در میان یاران حضرت به گونه‌های مختلفی تجلی یافت :
الف. کندروها

برخی بدون توجه به شخصیت الهی امیرمؤمنان (علیه السلام)، تحت عنوان احتیاط دینی، حمایت آن حضرت در جنگ ها را وا می نهادند. شخصیت ها و طیف هایی مانند اسامه بن زید، یاران و شاگردان عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر و ابوموسی اشعری از این جمله اند؛ **أنت أعز الخلق علیّ ولکنی عاهدت الله أن لأقاتل أهل لاله لاالله**؛ شما عزیزترین مخلوقات نزد من هستی، ولی من با خدا عهد بسته ام با کسانی که خدای یکتا را می پرستند جنگ نکنم.

لذا امیرالمؤمنین در خطبه ۱۷۳ و **قد فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبله**؛ درب جنگ میان شما و اهل قبله (کسانی که رو به قبله نماز می خوانند) یعنی مسلمانان ها باز شده است. **لایحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر والعلم بمواضع الحق** این پرچم را تنها کسانی می توانند بردوش بگیرند که اهل بینش، پایداری و آگاه به مواضع حق باشند؟ یعنی اگر کسی به ظاهر مسلمان باشد و ادعای مسلمانی بکند، نماز بخواند، قرآن بخواند و... باعث نمی شود که با او نجنگند.

معیار مسلمانی، حق و حقیقت است و اگر ما با معاویه، طلحه و زبیر یا حتی عایشه که احترام بسیار فراوانی هم در نزد امیرالمؤمنین و سایر مسلمان ها داشته است می جنگیم، به خاطر بصیرتی است که نسبت به نیات و اعمالشان داریم **اهل البصر** یعنی کسانی که بینش عمیق نسبت به مسئله دارند و به ظاهر امر توجه نمی کنند. **والصبر** یعنی افرادی که در مقابل فتنه ها و مشکلاتی که پیش می آید پایداری ورزند **والعلم بمواضع الحق** دانش داشتن، آگاهی به مواضع حق، از این جهت خطاب به افراد سپاه خودش که در جنگیدن با مسلمان ها شک داشتند، دستور می دهند که بر طبق این معیارها باید با آنها جنگید.

چرا که یکی از بارزترین بی بصیرتی های مردم و خواص در جنگ صفین روی داد زمانی که سپاه معاویه به نماز جماعت ایستاد و در کشاکش جنگ قرآن بر سر نیزه ها زد و عده ای بی بصیرت در آتش فتنه، حق و باطل را تشخیص ندادند و در ادامه نیز خواص دیندار و بی بصیرتی مثل ابوموسی اشعری که قبل از آغاز جنگ فتوا دادند جنگ بین مسلمان و مسلمان حرام است، در جریان حکمیت فریب نیرنگ عمروعاص خورده و صلحی آنگونه را پذیرفتند چون دیندار بی بصیرت بودند!

در همین راستا یکی از ملموس ترین بی بصیرتی ها در خواص و برخی از مردم نیز در جریان اغتشاشات بعد از انتخابات ایران رقم خورد جایی که برخی از خواص نیز سر در

گریبان جیب خویش فرو برده دم بر نیاوردند، و با سکوت خود شعله های نادانی و غبار فتنه را دوچندان نمودند. یا تعدادی که مسئولیت داشتند و مبارزه کرده بودند و قدرت طلبی داشتند و حتی پینه سجده در پیشانی داشتند.

لذا در چنین شرایطی است که رهبر فرزانه انقلاب فریاد **این عمار** را سر داده و اعلام نمودند که کجایند مردانی که همچون عمار یار با وفای رسالت و تکیه گاه ولایت در حوادث فتنه گون روزگار با بصیرت زایی خویش غبارآلودی فتنه را درهم شکنند و با تبیین حقایق به تعمیق بصیرت در آحاد جامعه پردازند.

اما فاجعه بارترین بی بصیرتی در جریان واقعه عاشورا روی داد جایی که نوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را خارجی خواندند و در مقابلش لشکرکشی کردند، مردم نیز مجدد فریب نماز جماعت و روزه مشتی ظالم را خوردند و شمشیر بر امام حسین (علیه السلام) کشیدند. عمرسعد برای آنکه مردم را تحریک کند، حکم قتل حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را که شریح قاضی مهر کرده بود در دست گرفته، مردم را دعوت به جنگ می کرد و فریاد می زد: **یا خیل الله ارکبی و بالجنه ابشری**؛ ای سواران الهی سوار مرکب هایتان شوید که بهشت بر شما بشارت باد! در آن میانه و در تندباد حوادث و نیرنگ ها، از خواص و عوام، آنانکه خود را به صاحب بصیرت ناب و محور و معیار تشخیص سپردند و زیر بیرق حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) جمع شدند، قدم در مسیر حق و رستگاری گذاشتند و آنان که در صف سپاه یزید درآمده و یا در خیل عظیم مردمانی قرار گرفتند که تشخیص شان سکوت بود و ثارالله را گذاشتند و گذشتند، هر دو گروه در صف دشمنان خدا پا نهاده و آخرت خود را فدای مردار بدبوی دنیا کردند.

امام علیه السلام جامعه معاصر خویش را این گونه معرفی می کند

پس مردم ما (قریش) خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بکنند و درباره ما اندیشه ها کردند و کارها راندند. از زندگی گوارامان باز داشتند و در بیم و نگرانی گذاشتند و ناچارمان کردند تا به کوهی گذار برشویم و آتش جنگ را برای ما برافروختند

بار خدایا! از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندیم را بریدند، و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند، در حقی که از آن من بود (نه آنان) و بدان سزاوارتر بودم، از دیگران و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکیب باش، افسرده یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و

دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری جز کسانم، که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم. سپس خار غم در دیده خلیده، چشم پوشیدم و (گلو از استخوان غصه تاسیده) آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم، و شکیبایی ورزیدم، در خوردن خشمی که از حنظل تلخ تر بود و دل را از تیغ برنده دردآورتر.

بدان! که خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدند، و ما را که نسب برتر است و پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر، به حساب نیاوردند، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و داور قیامت و بازگشتگاه روز جزاست (این سخن بگذار)

ای علی! پس از من مردم به مال‌های خویش فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند. رحمت پروردگار را آرزو کنند و از سطوت او ایمن زیند. حرام خدا را حلال شمارند، با شبهت‌های دروغ و هوس‌هایی که در سر دارند، شراب را نبیذ گویند و حلال پندارند. حرام را هدیت خوانند و ربا را معاملت دانند.

گفتم: ای رسول خدا آن زمان مردم را در چه پایه نشانم؟ از دین برگشتگان یا فریفتگان؟ فرمود: فریفتگان. و بدانید! که شما بعد از هجرت (و ادب آموختن از شریعت) به خوی بادیه نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی دسته‌دسته شدید. با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی‌شناسید. می‌گویید به آتش می‌سوزیم و ننگ را نمی‌توزیم. گویا می‌خواهید اسلام را واژگون کنید با پرده حرمتش را دریدن، و رشته برادری دینی را بریدن. پیمانی که خدایش برای شما در زمین خود پناهگاه و جای امن فرمود، و موجب ایمنی آفریده‌هایش نمود و اگر شما به چیزی جز اسلام پناه بردید، کافران با شما پیکار خواهند کرد، آنگاه نه جبرئیل ماند و نه میکائیل، و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کنند. جز تیغ بر یکدیگر زدن نبود تا خدا میان شما داوری کند.

از آنچه از سخنان امام علیه السلام که در توصیف روزگار معاصر خویش بیان شد، به دست می‌آید؛ چنین می‌توان برشمرد: بدعت در دین، فراموشی سنت، بیگانگی با اسلام، فراموش کردن احکام صحیح اسلام، دفاع نکردن از حق، پیروی نکردن از دستورات رهبر الهی، گوشه نشینی مومنان، حکمفرمایی به ظاهر مومنان، آشکاری فساد، کسانی که امر به معروف می‌کنند خود به آن عمل نمی‌کنند، کسانی که نهی از منکر می‌کنند خود مرتکب منکر می‌شوند، گویندگان بی‌کردار، گناهکاران، تلاش جهت پنهان نمودن گناه خود ندارند، گوش نکردن به مواعظ نیک، بی‌ رغبتی به انجام عمل

نیک، فراگیر شدن «بدی» کردن، پایمال کردن حق، تلاش نکردن در جهت گرفتن «حق» خود از ستمکاران، انجام امور باطل، گام برداشتن جهت نابودی باطل، پای پس کشیدن از انجام کارهای سخت، سستی و بی ارادگی در دفاع، بی توجهی به جهاد با دشمن، کند کرداری، تندخویی و تند زبانی، شیوع کینه، تفرقه و

مخالفت امویان با منصب امامت و شخص امام معصوم علیه السلام

وجود مبارک حضرت امیر در موارد فراوانی خود را معرفی کرده: کل این خاورمیانه در اختیار من بود و چیزی از کسی نگرفتم، مگر اینکه یک روستایی یک شیشه عطر، یک ظرف عطر به من هدیه کرده؛ اگر شما غفلت کردید، آنها اول با اصل امامت درگیرند، بعد در تعیین امام درگیرند. سالیان متمادی اموی ها و غیر اموی ها با اصل امامت مخالفت می کردند. بعد دیدند بالاخره مردم رهبر می خواهند، امام می خواهند، جانشین پیامبر می خواهند؛ اینها آمدند، گفتند: امامت حق است، ولی امام مائیم.

تعجب امیرمومنان علیه السلام از عملکرد ناصواب امویان از عجیب ترین شگفتی های روزگار این است که: **ان معاویه بن ابی سفیان الاموی و عمرو بن العاص السهمی،** اینها قبيله هایشان با هم بودند؛ **قد اصبحا یحرضان الناس علی طلب الذین.** فرمود: از شگفتی های روزگار این است؛ این معاویه بن ابی سفیانی که دودمان اموی دودمان فتنه است، آن عمر عاص سهمی که دودمان او هم دودمان فتنه است؛ اینها دارند مردم را به تقوا دعوت می کنند!! نامه هائی که معاویه برای علی! بن ابیطالب علیه السلام مینویسد، در آن نامه می گوید: علی مرگ حق است، خدا حق است، قیامت حق است، بهشت حق است، جهنم حق است، با تقوا باش؛ چرا تقوا را رعایت نمی کنی؟!

این نامه رسمی است! علی فرمود: از شگفتی روزگار این که اینها مردم را به دین دعوت می کنند و ما را هم به تقوا فرا می خوانند!! اگر کسی عاقل نباشد، آگاه نباشد، عالم نباشد؛ یک چنین روزگاری در پیش است! می فرماید: این عجب است. اینها به من می گویند: با تقوا باش، مردم را می گویند: با تقوا باشید، عادل باشید؛ نظیر آنچه فعلا شما از استکبار و صهیونیست می شنوید که این حقوق بشر را اینها سنگش را به سینه می زنند. از آن طرف غزه در محاصره است، مسلمانها یا للمسلمین شان بلند است، از این طرف اینها داد حقوق بشر می زنند! این وضع دنیا است.

سر تأکید اسلام بر کسب معرفت و عقلانیت اینکه می بینید وجود مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا فداه آمدند، جهان را پر از عدل و داد می کنند؛ بخش وسیعش مربوط به فهم مردم است. اداره یک ملت با فهم، کار سختی نیست! مگر حضرت آمده، با کشتن جمعیت را اداره می کند؟! حالا بر فرض الان ظهور کرده که ۷ میلیاردند، ۴ میلیارد را بکشد، باز فتنه هست! اداره کردن مردم عاقل سخت نیست؛ اگر ۳۱۳ شاگردی مثل امام داشته باشد، مردم هم آدم های بفهم باشند؛ **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** می شود! اگر جامعه همین طور باشد، ظهور خبری نیست! ولی جامعه وقتی اهل عقل و استدلال و فهم و برهان و دین باشد، اداره یک مردم بفهم سخت نیست

وجود مبارک حضرت امیر فرمود: بر شما طلب علم واجب است. وجود مبارک پیامبر فرمود: **اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ** بنابراین اگر ملت، عاقل و فهیم نباشد، این خطر برای همیشه هست. فرمود: من را دعوت به تقوا می کند در حالی که هیچ خبری از عدل و تقوا برایشان نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام، استمرار رسالت و نفس پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها در تعبیر گوناگون جایگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام را در رسالت خویش بیان کرده و با تعبیر معروف خود بویژه در حدیث منزلت، شراکت آن حضرت را در رسالت اعلام می کند؛ در قرآن بصراحت امیرمؤمنان علی علیه السلام را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته که به یک معنا وحدت و یکتایی و یگانگی وجودی آنان را حتی در مرتبه نفس بیان می کند.

اما آنچه در اینجا مورد نظر است، تأکید بر خلافت ظاهری ایشان است که البته در ادامه همان یکتایی و یگانگی نفس است. روز عید غدیر اعلام رسمی و اعلان آشکار یک امر باطنی در قالب ولایت و امارت است و همین مسئله برای ابلیس و شیاطین انسی و جنی بس گران آمده است؛ زیرا تا زمانی که امر باطنی ظهوری نیافته حجت برای بسیاری تمام نشده و با اظهار علنی آن امر باطنی، هرگونه اعتذار و توجیهی در مخالفت با ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام به معنای کفر و ارتداد خواهد بود؛ چرا که حجت بالغه الهی به اتمام و اکمال رسیده و هر نفسی می داند که عذر او بیهوده است.

حقیقت نفس پیامبر بودن خداوند در آیه ۶۱ آل عمران که به آیه مباحله مشهور است، از حقیقتی پرده برمی دارد که برای بسیاری سنگین و دشوار است. در این آیه

بصراحت از امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان نفس پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر شده و بیانگر حقیقتی است که خداوند بدان آگاه است و آن را این گونه به انسان ها گوشزد می کند. واژه نفس دارای معنای است که از جمله آنها به ذات اشاره کرد. در آیات ۱۲ و ۵۴ انعام واژه نفس را به همین معنا بر خود اطلاق می کند. از دیگر معانی نفس همان روان آدمی است. (اعراف، ۱۸۹) چنانکه از روایات متواتری که درباره مقام وحدت و اتحاد نور پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر علیه السلام آمده این معنا اثبات شده که نور آن دو، یکتا و یگانه است: **اول ما خلق الله نوری، ثم فتق منه نور علی فلم نزل نتردد فی النور حتی وصلنا حجاب العظمه فی ثمانین الف الف سنه، ثم خلق الخلائق من نورنا، فنحن صنائع الله و الخلق بعدلنا صنائع؛** اولین چیزی که خدا خلق کرد، نور من بود، آنگاه نور علی را از آن نور جدا کرد و ما همچنان در نور بودیم تا اینکه در طی ۸۰.۰۰۰.۰۰۰ سال به حجاب عظمت رسیدیم. آنگاه خداوند خلائق را از نور ما خلق کرد و لذا ما مصنوع خدائیم و خلائق مصنوع ما هستند. (مشارق انوار الیقین، ص ۳۹) اظهار این معنا در کلام الله و نیز کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله به اشکال گوناگون صورت گرفته است؛ ولی آنچه اساسی است و تأثیر شگرف در موضوع خلافت انسان در زمین دارد، همین وجه خلقی و ظاهری آن است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن است تا با عناوینی چون اخوت و حدیث منزلت، این یگانگی روحی میان خود و امیرمؤمنان علی علیه السلام را به گوش مردم برساند.

وصایت نهفته در نفس پیامبر این نسل علی علیه السلام نوری است که با ازدواج فاطمه علیها سلام کوثری شد. این نسل به حکم الهی از هرگونه پلیدی در امان مانده و از سوی خداوند تطهیر شده و به مقام عصمت مطلق رسیده است. (احزاب ۳۳)

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا در پایان ماموریت خویش، اعلان وصایت نماید، دشمنان و کافران و شیاطین جنی و انسی، دست به دست هم دادند، تا این ماموریت الهی انجام نشود و با ترور پیامبر صلی الله علیه و آله وصایت در ولایت را از میان بردارند. قرآن گزارش می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله می بایست این ماموریت را انجام دهد و ابلاغ حکم ولایت وصی را به گوش مردمان برساند؛ چرا که در غیر این صورت گویی هیچ کاری انجام نگرفته و ماموریت، ابتر و ناتمام به پایان رسیده است.

چگونگی «جان پیغمبر» بودن امیرمؤمنان علیه السلام جان علی در جان پیغمبر قرار دارد. این نه تنها در آیه مباهله است که فرمود: علی به منزله نفس ماست، **و انفسنا و انفسکم** (آل عمران ۱۶) بلکه از ضمیمه کردن خطبه نهج البلاغه با آیه قرآن استنباط

می شود. در نهج البلاغه حضرت یک ادعائی دارد، چون معصوم است **و ما ينطق عن الهوى** (نجم/ ۳ است، مقبول است؛ و مشابه این ادعا را هم خود پیغمبر درباره علی علیه السلام بیان کرد. در خطبه معروف قاصعه فرمود: **انی اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه** نهج البلاغه/ خطبه ۲۹۱) قاصعه) من بوی وحی را می شنوم، من نور وحی و رسالت را می بینم و بوی نبوت را استشمام می کنم. در همان خطبه دارد که رسول اکرم به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود **یا علی! انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و انک لوزیر** (نهج البلاغه خ ۲۹۱- بحار الانوار/ ج ۱۴/ صفحه ۶۷۴) فرمود: علی! هرچه را من می بینم، تو می بینی؛ هرچه را من می شنوم، تو می شنوی. منتها تو ولی هستی و وزیر منی و نبی نیستی؛ این مقدمه ای است که در نهج البلاغه هست.

برقراری تماس فرشته وحی با قلب مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اما آیه قرآن دارد **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰی . قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ** (شعراء ۱۹۳ و ۱۹۴). یعنی این فرشته وحی، پیام الهی را می آورد در قلب توی پیغمبر؛ با گوش دل توی پیغمبر حرف می زند. دیگران حرف فرشته را نمی شنوند، چون در درون دل توست. پس در محرم خانه دل، یک چشم و یک گوش است، یک بینشی است و مانند آن که بعضی دارند، بعضی ندارند. آن کاملش را انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) دارند، ناقصش را مؤمنین دارند، و غیر مؤمن فاقد آن است که **لَاتَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ** (حج ۶۴)

آنها که **صم** و **بکم** و **عمی** اند، خارج بحثند. مؤمنین، ضعیفش را دارند، کامل را معصومین دارند. پس در حریم دل رسول گرامی، برای نزول فرشته ها هست؛ فرشته وحی آنجا می آید و آنجا پیام خدا را پیاده می کند **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰی . قَلْبِكَ** اگر کسی در درون دل پیغمبر نباشد، چگونه حرف فرشته را می شنود؟! چگونه بوی نبوت را استشمام می کند؟! چگونه آنچه را که پیغمبر می بیند، او می بیند؟! از انضمام خطبه قاصعه و این آیه نورانی بر می آید که علی بن ابیطالب در درون جان جانان قرار دارد؛ این می شود. **(نفس پیغمبر)**

امیر مؤمنان علیه السلام، چراغ هدایت امت نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام: جریان من در بین شما همان جریان چراغ است برای کسانی که در تاریکی و تیرگی فرورفته اند **إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَ لَجَهَا. فَاسْمَعُوا أَيُّهَا**

النَّاسُ وَعُؤَا، وَ أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا فرمود: جریان من در بین امت، جریان چراغ است در شب تاریک. اگر کسی بخواهد در شب تاریک به سیرش ادامه دهد و از سقوط در کج راهه ها مصون بماند، چاره ای جز استضاءه و نورگیری از چراغ ندارد! آنگاه فرمود: مردم! گوش بدهید، ببینید من چه می گویم. ممکن است از نظر بدن ساکت باشید و حرف مرا بشنوید؛ لکن این حرف در گوش دل اثر می گذارد نه گوش سر. **فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُؤَا**، یعنی ظرف باشید؛ نه معبر! یعنی معارف قرآنی را آن گوش هائی که ظرف مطالب است می شنود. گوش دل را باز کنید تا به مقام فقاقت برسید. اگر فقیه شدید، از چراغ ولایت طرفی می بندید و اگر فقیه نشدید، از ولایت و خلافت و امامت ما بهره ای نخواهید برد.

امام ، چراغ هدایت علمی و کشتی نجات عملی حضرت طبق خطبه شقشقیه خود را به عنوان قطب آسیای خلافت و مکتب معرفی کرد، طبق این خطبه خود را به عنوان چراغ هدایت معرفی کرد؛ یعنی اگر در بخش حرکت معیار باشد، من قطب حرکت، زیرا آسیا کارش حرکت است. اگر در بخش معرفت باشد، دیدن باشد، من مصباح هدایتیم؛ زیرا کار چراغ نشان دادن و روشنی بخشی و مانند آن است. بشر از یک جهت باید بفهمد، از جهتی باید بکوشد. در کوشش و در حرکت نیازمند به قطب است، در بینش و درک نیازمند چراغ. فرمود: من، هم چراغ هدایتیم، هم قطب آسیای حرکت.

اگر این دو وصف معروفی که از وجود مبارک رسول گرامی نسبت به حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام رسیده است، بررسی کنید؛ می بینید همین دو جهت را تبیین می کند. اگر گفته شد: حسین مصباح الهدی و سفینه النّجاه، یعنی انسان یک بعد گزارش علمی دارد، یک بخش گرایش عملی؛ نه بیش از این و نه کمتر از این! تمام کارهای انسان یا به اندیشه او بر می گردد یا به گرایش او بر می گردد؛ اگر اندیشه او سالم و گرایش او صحیح باشد، او مشکلی در تأمین سعادت ندارد.

رهبران الهی عموماً، دودمان علوی (علیهم السلام) خصوصاً؛ هم رهبری اندیشه امت را به عهده دارند، حسین مصباح هدایت است؛ هم رهبری حرکت و پویندگی جامعه را به عهده دارد، حسین کشتی نجات است. کار کشتی حمل و نقل و جابجا کردن، امن رسیدن و رساندن، و مسافر را از دریای توفنده رهائی دادن است و مانند آن. کار کشتی کار است نه فکر؛ فرمود: آنجا که شما به کار احتیاج دارید، حسین کشتی نجات است؛ آنجا که به اندیشه احتیاج دارید، حسین مصباح است و چراغ. همین دو وصف را

امیرالمؤمنین درباره خود بیان کرد، فرمود: من چراغم تا رهبری اندیشه های شما را به عهده بگیرم، من قطبم تا رهبری پویندگی شما را به عهده بگیرم؛



منابع :

کتاب تاریخ خلفا نگارش رسول جعفریان

علی بزرگمرد جاودانه تاریخ

تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب

برداشت ها و یادداشت های مؤلف

انساب الاشراف، ج ۵، البداية و النهایه، ج ۷، الغدير، ج ۸، الدرّ

المنثور، ج ۳، مروج الذهب، ج ۲،

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ

بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ